

1. $\frac{1}{2} \times \frac{1}{2} = \frac{1}{4}$
 2. $\frac{1}{2} \times \frac{1}{2} = \frac{1}{4}$
 3. $\frac{1}{2} \times \frac{1}{2} = \frac{1}{4}$

آرشیو موسسه انقلاب اسلامی
کمتر چاشنود
تا
بیشتر بخورید : گذار از رنگی خارجی :
ماهیگیری
هی و
سفر به سرزمین : گذار از ویژه

ونقش آن در زندگی انسان

حقه ها و ترندهای سینمایی

اقساطی
آینه فروش
در
اسرار صنعت خودرو

وزیر اقتصاد



از خرداد تا خرداد

ارتش بیست میلیونی چه گفت؟

موقع: محمدجواد حجتی کرمانی

رقعی، چاپ اول، ۳۵۵ صفحه، ۱۱۰۰۰ ریال
 ... اوراق این دفتر حاوی بررسیها و تحلیلهایی است بر پایه دیدگاههای ویژه نویسنده آن مخور مباحث خاص، تبیینی و تحلیل و خداهای مطلق ابراهیم آوردن و مهادت کردن مقالات چاپ شده در روزنامه اطلاعات در بین سالهای ۸۰ - ۱۳۷۶ در این کتاب در فصلهایی که در برگیرنده عناوین مطابق با محتوای آن باشد کاری بسیار سخت بود که مولف کوشید تا با فصل بندی آنها مخاطبین خویش را در انتخاب مطالب مورد نظر در تنگنای قرار نهد که این کار زحمتی مضاعف را می طلبد که نویسنده این زحمت را بر خود و دست اندکاران انتشارات روا داشت، از اینرو در کتاب حاضر مخاطبین می توانند مطالب دلخواه خود را در فصل انتخاب کرده و به مطالعه بپردازند این کتاب را در کنار سایر عناوین انتشارات موسسه اطلاعات میتوان با در نظر گرفتن ۱۰ تخفیف از مراکز زیر تهیه نمایند



مراکز فروش کتابهای انتشارات اطلاعات در تهران و شهرستانها

تلفن: ۲۹۹۹۳۳۸۶

۳۱۱۲۲۰۵

۶۶۶۷۲۸۵

۷۸۹۰۷۲۳

۳۷۱۲۱۸۹

۷۴۱۱۶۲۸

۲۶۵۸۹۱

۸۶۶۶۹۱

۵۹۰۲۱۹۹

۵۹۷۲۷۰۷

۲۳۲۲۷۹

۲۳۳۲۱

۲۲۱۷۲۳۲

۳۳۳۳۸

۱ - بلوار میرداماد - خیابان نفت جنوبی - ساختمان روزنامه اطلاعات

۲ - خیابان خیام - ساختمان قدیم موسسه اطلاعات

۳ - خیابان انقلاب - خیابان ابروچان

۴ - نارمک - ضلع شمالی میدان هفت حوض جنب بانک رفاه کارگران

۵ - شمیران - میدان قدس

۶ - خیابان تهران - نولکه اطلاعات ابتدای خیابان مهربان

۷ - لیک خیابان دکتر شریعتی - رسیده به خیابان دولت نبش کوچه تلفنخانه

۸ - خیابان دکتر شریعتی بالاتر از پل سیدخندان کوچه لادن

۹ - شهرری میدان شهرری پاساژ شیشه طبقه دوم

۱۰ - خیابان ستارخان - رسیده به پل ستارخان

۱۱ - کرج: میدان امام خمینی پاساژ کمالی

۱۲ - کرمان: خیابان ابو حامد، جنب اداره مسکن و شهرسازی

۱۳ - شاهرود: ابتدای خیابان معلم

۱۴ - قم: خیابان ۱۹ دی، روبروی شرکت مخابرات

نمایندگرموسسه اطلاعات در سراسر کشور

پراید سواری
مگر «بد» است؟

قبل از هر چیز اجازه بدهید به رفع یک سوءفهم بپردازم. هفته گذشته که در محکومیت اقدام سید خانی بدافشانی نوشتیم، یک پاراگراف موجود در متن برای عدولی از خوانندگان گرامی مجله و عدای این خامنه‌ای محترم این سوءفهم را پدید آورد که گوی آن‌ها به پراید سواری مشکلی دارم و یا خدای ناکرده قصد رخصتی و تنگ حرمی داشته‌ام، از جمله یک خانم استاد دانشگاه با مجله تمسک گرفت و ضمن تشکر از مطالب مجله و از جمله مطالب این صفحه عنوان کرد.

آیا به نظر نگارنده هر جالبی که سوار پراید می‌شود و احتمالاً سائووی گران می‌رود و یا آرایشی هم ممکن است نداشته باشد. زن بدی است؟ پسری از خامنه‌ای باشخصیت از این وسیله استفاده می‌کند و دلیلی ندارد که ما به‌خاطر او با چنین تعبیری آلمان را مورد اهانت قرار دهیم و...

گمان می‌کنم با توجه به سابق مطلب و روند بحث کلیات مشخص است که منظور نگارنده به‌هیچ‌وجه فراهم آمدن چنین سوءفهمی نبوده و به‌طور واقع اکثریت قریب به اتفاق خامنه‌ای که از این وسیله استفاده می‌کنند مثل هر وسیله دیگری قابل احترام و به صرف انتخاب یک وسیله خاص مستوجب مسخره و بی‌احترامی نیستند و به‌تیر به خود چنین حقی نمی‌دهد تا ملامت قضاوت در مورد افراد را انتخاب نوع وسیله تولیدکنان قرار دهد و ناگفته پیداست که یک نمونه «بد» مورد اشاره می‌تواند پراید سواری یا کلف سواری یا پیکان سواری یا «دو» سواری... باشد. حتی چنین فردی می‌تواند پیاده هم باشد که هست و هستند، همانطور که می‌تواند آرایشی داشته باشد یا نداشته باشد و با مکتوبش باشد و با از پوشش چادر سر استفاده کند و یا نه.

این بین خرام زدگی و بلاغت و کج فهمی است که بنده را به نویسنده دیگری بخواند از روی توج انتخاب وسیله تولید یا حتی نظر افراد در موردشان قضاوت افغنی کند. تصور این بود که خوانندگان محترم و فهمی چون خامنه‌ای که استاد دانشگاه بودند و یا خامنه‌ای که به حرفه پزشکی اشتغال داشتند و یا خامنه‌ای که معاون یک شرکت محضر بودند و یا مجله تسلی گرفته و گلاجه کردند، از سبای کلی مطلب و بحث به این نتیجه می‌رسند که منظور نگارنده صرفاً بیان یک تمثیل بود و نه خدای ناکرده افغان عام. مراد بحث این بود که در جامعه ما استفاده گسترده که ظاهری مربوط به شیک بازند و ابومیل شیک هم سوار می‌شوند و تلاش زنان بدبخت مثابه شهر مشهد که هیچ پناهی در آنجا نیست چرون از نوعی تذکر و سر و وضعی مناسب برخوردارند. حتی اگر به همان حرفه بپردازند، نه طبل رسوایی‌شان به صدا درمی‌آید و نه کسی را جرأت کشیدن آنان است که به هر حال جرات کشیدن هیچ‌کس در فضای حاکمیت این و در قرائن برای امدی وجود

داشته باشد.

شاکله اصلی این بحث طاوت بین فقر و غنا بوده است و در عین پیچیدگی و اگر توج انتقال این بحث به مضامین به‌قدر وسیع و سوا و مناسب نبود و موجبات سوءفهم و یا رنجش بخشی از خوانندگان محترم مجله و از جمله خامنه‌ای بآورد. این وسیله نظیر را فراهم آورد و تا مناسف و امیدوارم توضیح مفصل حاضر به‌قدر کلیت روشنگر مراد اصلی حقیر بوده باشد.

و بیان این توضیح را از این بابت نیز واجب ندیدم که کسی خواننده خواننده محترمی فکر کند نگارنده بی‌اندیشه است. مجله محترمی چون اطلاعات متکی آنقدر خام است که فکر می‌کنم بدون و تشخیص امنی را می‌توان تنها از نوع انتخاب وسیله تولیدکنان شلخت...

روز خبرنگار

چند روزی پیشتر از روز خبرنگار نگفتم است چون در هفته گذشته نویسنده محترم مطلب یاد و یادآور اشاره کرد که این روز را فراموش کرده بودند و در صحبت با پیاده اشاره داشتند که نباید چنین اتفاقی می‌افتاد و آن‌ها که خرودم هم می‌خواستند چند کلمه ای در این باب بنویسم سی‌میلیت تبدیلیم که یعنی در این باره مطرح شود.

اجازه بدهید قبل از هر چیز بای یکم از شهید مصدودها سلامی خبرنگار شهید خبرنگاری جمهوری اسلامی که در عازت‌رشد افغانستان اسیر و سبوع و جنایت‌پیشگی خیال طایان شد و با وجود مصداق و معلوما به شهادت رسید و مناسبت نگاشتنی این روز نیز دیدن و شهادت او است.

خواننده روشنی را قرین رحمت کند و به خانواده‌اش صبر و رحمت غایت بفرماید. اثر جن این شهید آنقدر بود که خبرنگاران فراموش شده این بیار و صاحب یک «روز» بکنند.

اما نمی‌دانم چرا این روز بیشتر غریب است؟ نگاهم بی‌تفاوتی به سایر روزها روز معلم روز کارگر روز پرستار. روز هیچ روز زن، روز... این روز آمد و رفت و هیچ تبلیغی از آن نشد.

به هرحال می‌توانم چند مژده‌ای نویسی داد چند روزنامه‌نگار را به این مناسبت اشاره کرد و یا به خبرنگاران نمونه عیدیه‌ای بخشد چشتی گرفت و...

ناله در این روز خبر تحلیلی یک روزنامه دیگر دعای رایج کار کرده...

می‌فقط یک نکته را به عنوان خطر به مسوولان امر گوشه‌زنی کنم.

آقایان! باور کنید کار خبری و خبرنگاری این مملکت چیزی استانی یا خدان و جایگاه نظام و کشور ندارد. اگر هزینه قلم زن در مطبوعات و هزینه حضور در نشریات و راه‌ها را غربت بالا و بالاتر ببریم و سختی‌های کار خبری و خبرنگاری را از این بیشتر کنیم در آینده نزدیک هیچ خبرنگار برجسته‌ای نخواهیم داشت.

به نیست اشاره کنم‌ای داشته باشیم.

اگر اشتباه نکنم زمانی دولت فرانسه برای آنکه توانسته سر آندره فرنتن، خبرنگار و صبر وقت سرویس سیاسی لوموند را جوهری زیر آب بکند، به او پیشنهاد سفر را داد. جواب آن خیلی جالب بود. او گفت:

شان خبرنگاری آنقدر زیاد است که می‌تواند به تنها سیر بلکه وزیر تعیین کند و کاری که من انجام می‌دهم از وزارت هم بهتر است.

و راست می‌گوید. همه شما جریان وانرگیت را می‌دانید که نیکسون را به استغفار وادار کرد و نیز نمونه‌های بسیاری از این دست در کشورهای غربی و حتی درحال موجود.

خبرنگاران نباید، با عرض مغفرت، حکم برمی‌ریز یا پیدا کنند که در عزا و غریب سرشان را می‌زنند. اگر مجله و یا روزنامه و نشریه درآمده باشد به آنان چیزی نرسد و اگر تحلیلی شد آنان بیگار شوند. اگر به درستی خوره آنان به به حسن نیست. ناله هیچ عصبانی هم نداشته باشند که فلان مأمور جلوی کارشان را نگیرد و فلان بازاری به‌پهلان را بآرد و نکند و فلان رئیس اداره را اتالی بیرونشان نکند و... ناله خبرنگاری شغل پرستشگر کمر آدمی به باشد و نگرانی سی‌آه و نامطمئن که غرض هم دست جودت نیست.

باور کنید اوضاع خبرنگاری و خبرنگاران شبیه نظام ماست. روند فعلی خلافت و عزارت و شهات کار خبری را به‌شدت خشنود کرده است و شاید به همین خاطر است که ما خبرنگاران مطرح و برجسته و روزنامه‌نگاران تاثیرگذار، کمتر داریم و آنچه هر روزنامه‌ما می‌بینیم کمتر زبانی خبرنگاری حرفه‌ای را با خود دارد.

رشد آمار طلاق

گرچه هنوز میزان و درصد طلاق در کشور ما قابل مقایسه با بسیاری از کشورهای جهان نیست و کمتر از ده درصد آمار ازدواج است. (تقریباً ۵۵ هزار طلاق به نسبت ۶۵۰ هزار ازدواج در سال ۱۳۹۷) اما همین رقم ۵۰ هزار نفر می‌تواند گفتم است. تازه اگر بدانیم که اکثر این طلاقها در جامعه شهری اتفاق افتاده است، پیام و نتیجه این طلاقها که هر سال هم بیشتر می‌شوند (احداث درصد و رشدشان نیست به درصد رشد ازدواج در سال ۹۴ بیشتر بوده است) و سرشوند زتان مطلق چیزی نیست که بتوان به‌سادگی از آن گذشت.

جامعه طبع ایران جامعه باز غربی و باشری نیست که با به‌یاداری خانواده آن را به استحصال نکند (گرچه در این جوامع هم به‌یاداری از حد اصلی شده است) در جامعه ایران ویژه زنان مطلق سرشوند غالباً نظمی دارند و مجبور می‌شوند با مشکلات عدیداتی دست و پنجه نرم کنند. رنجی از مجبورین آنها نگاه جامعه به یوه، زحامی اولفقا در کنار به و عدل پیرامون تقدم سیاست و اقتصاد و با مشکلات سیاسی، فکری است برای این معضل روی به تازید صورت دهند. آیا آماری وجود دارد که بررسی کند زتان مطلق چه سرشوند پیدا می‌کنند؟ چند درصد آنان طلاق فرست ازدواج مناسب می‌یابند؟ چند درصدشان امکان یافتن کار دارند و چند درصدشان ناگزیر به الحراق و به‌زکری روی می‌آورند؟ و...

داشتن آمار صحیح در این موارد برای پلتن بهترین راهکار برای مقابله با مشکلات بسیار مهم و حیاتی است.

نامه‌های بدون واسطه

دیکومه بیکار یا لیسانس بیکار؟

من پنج سال دارم که جنگی تحصیل کرده هستم اما شاید باورناراض شو که همین جدها یا زوجی که اهل مطالعه و از نظر اخلاقی بسیار خوب و مؤدب و باادبا هستند با حال کار پیدا نکردند.

لفظاً از جمله نویسندگان آریا دولت فکری برای انتقاد فارغ التحصیلان علم یا دانشگاهی صورت داده است و آیا در صورت ادامه یکنواختی افراد تحصیل کرده علم آموزش عالی کشور با آنهم هزینه‌ای که بایش می‌شود به درد چیزی می‌خورد و آیا خانواده‌ها به این نتیجه نخواهند رسید که وقتی قرار است پایان اینهمه هزینات بیکاری باشد پس چه فرقی بین دیومه و لیسانس؟

دکتریا - آلف - گلستان

آیا سن ازواج بالا رفته است؟

باید بگویم سن ازواج در تعدادی اخیر کمتر شده بالا تر نه بلکه پایین آمده فقط با یک تفاوت که مادرگانه‌های خوارانه شوهر و تعداد مطلقین بیشتر شده است که به نظر من می‌تواند به خاطر علتهای زیر باشد:

۱- نبود آیمان و اخلاق خوب و استوار ۲- رشد نکردی و دید بعضی مردم در ازواج فقط متوجه طوایر شده است [مقتضای در چشمان شده] که البته بعد از چند صامی از سن می‌رود. ۳- وضعیت اقتصادی ۴- بیکاری پسران این به تحصیلات عالی و مزید علمی علتهای داشته‌اند.

مناسباته مردمی که از نظر وضع مالی در سطح بسیار خوبی قرار گرفته‌اند وقتی می‌خواهند دختر یا

نامه به سو دیر

علی مجیدی نویسنده - مشهد

از لطف بسیار شما نسبت به مجله خودتان سپاسگزارم. همه پیشنهادهای شما را از نظر گذراندم. مجله درخواستی شما به نشانی پست باکت ارسال شد.

ولی عشق - ذوقیل

برای نوشتن تیر امدی نیاز به دانش کارل خبرنگاری ندارید. در صورت استمرار همکاری شما با مجله امکان صدور کارت خبرنگاری افتخاری برای شما وجود خواهد داشت. موفق باشید.

فاطمه سلطان آقایی - مشهد

از لطف شما متشکرم. ان‌شاءالله شایسته محبت دوستی چون شما باشیم. از مرگ جاکا که برادران مناسبت، جانورن ایشان را رحمت کند.

سیدمه و قیسی - تهران

مقاله خوبی در رابطه با زبان شیرین پارسی نوشته بودید که ان‌شاءالله خلاصه‌ای از آن در شماره‌های آینده برج می‌شود. باب همکاری خوانندگان در هزینه‌ای به مجله خودشان باز است. موفق باشید.

دکتریا آقابابایی - گرگان

از لطف شما متشکر می‌کنم. پیشنهادهای شما

پسر خود را سرورستانی بدهند به سراغ آدمهای از جنس خود یعنی سرمایه‌داری و کارخانه‌دار و... می‌روند و اگر با آنها رابطه برقرار نمی‌شود غلت کارشان را برپسری می‌گویند. مستان این بود خوب گفت نسبت به زن بوداوارترین بوده تا اینکه دختر یا پسری از جنس متوسط و قدر ضعیف جامعه را واقعاً خودشان است که دختران و پسران مایل خودشان را به دست خوش گرفتند.

و اما نشانی دیگر هستند که نمی‌دانم واقعاً چه کسی پاسخگوی آنها است. کسانی که در علاج مقدس چه بسیار جوانان امیل و بالیمان را تقدیم اسلام کردند و در پلست جبهه (مدرسه) خرافاتشان به حفظ سنت و تلاش در تحصیل بودند تنها به امید آینده‌ای بهتر که زندگی همدستری را در کنار همسرشان داشته باشند ولی الفرس...؟؟

و حالا ما باید بفرماییم که با داشتن تحصیلات عالی و شغل آبرودار در جامعه امروز و تنها زندگی می‌کنند و اگر خواستگاری نداشته باشند یا از نظر علمی ثبات دارند [پسرها اغلب سن‌شان کمتر از دخترها است متولدین ۱۳۲۵ تا حد اکثر ۱۳۵۲] و با فقط به خاطر چنین می‌خواهند ازواج کنند، چراغی که وجودشان و فکرشان سرراسر استیاء و اشکال است.

برای احترام متوجه شدیم چرا سن ازواج بعضی‌ها آنهم فقط بعضی‌ها بالا رفته است؟ در دوره ما جنگ و هزاران مشکل اقتصادی مانع از ازواج بود و در دانشگاه نیز فقط به فکر درس خواندن بودیم که نه از جنس ازواج نامشعوبی چیزی بودند نه مثل حالا تبلیغات این همه در رابطه با ازواج وسیع بود.

فیری خسته و افسرده

اعظم - سی - تعجب‌آباد

بحران آب و

راست و چپ و مرکز

تئوریست به تازگی واقعیت تلخی را بیان کرد و با گوشه‌زد کردن این مناسبات که سد کرج حرجال خشک شدن است انگشتی جدی به فتن شهرت‌یابان و هموطنان عزیز زده البته من حرفی درباره اسراف و... ندارم و اسراف کارن عزیز را به خدا و وجدانش واگذار می‌کنم. حقیقت این است که بحران آب و فتن و یا زدن مسؤولان برای بحران آب و... مرا به یاد خصلت بدی می‌اندازد که انکار متعلق به ما ایرانی‌هاست که معصرا علاج واقع را بعد از وقوع می‌کنیم نه قبل از وقوع. روی سخن به مسؤولان است که مقام دم از آینده‌نگری می‌زنند، چیزی که بسیار شنیده‌ام - هر موقع اتفاقات - و گفتار می‌دهیم. چند سال است که در سطح تابستان شاهد مناسبات مربوط به کم‌آبی... هستیم. که البته در همین حد باقی مانده است - اما شاهد هیچ اقدام یا پروژه و برنامه‌ای به طور جدی از مسؤولان نبودیم و انگار پانزدهین جشنگشایی زنی‌هاست به کلر خواهد شد که کلر از کلر گذشته یعنی وقتی شروع به جداسازی آب شرب و غیرشرب خواهد کرد که این درون لوله‌ها باشد و یا زمانی کشورزبان را به مکتبیزه کردن و اشتغال‌زدی از آب کشاورزی ترسب خواهد کرد که زمین‌ها را از خشکسالی ترک ترک شده باشد و البته این شل‌پرو و گزوفت و... هم خواهد بود چون آنها هم بدی نیستند. و چون من مطمئن هستم آن روز هم دست از جناح و جناح‌های برخواهد داشت و اگر هم بکنی به خروشان بدهد چیزی‌ها به دست چپ و راستی‌ها به دست راست کشور خواهد رسید و ما مرکز می‌مانیم... ولی به حالمان.

مستانه عیادونی او گاشان

را مورد بررسی قرار خواهیم داد. شاد و

سریند باشید.

غلام‌شاه حاجی پیمانی - شیراز

نامه بخش صلح‌های شما را تا آخر خواندم. من هم احضار و با محکومیت نمایندگان را به خاطر صحبت‌هایی که در مجلس و یا در مجامع مطرح می‌کنند قیاس نمی‌دانم و با شما هم عقیده‌ام که فاصله طبقاتی، قریه اشتباه بیکاری، تعطیل مطبوعات، زینت، نظام و مملکت نیست. امیدوارم با درک متقابل همه مسؤولان و متولیان امر. هر روز ما بهتر از دیروز باشیم.

معصومه پراهمیدزاده - مشهد

معاذکرم که شما هم اشاره کرده‌اید رسیدگی به گسره‌های فزینی نسل جوان و تقویت امکانات فزینی و ورزشی در کشور ضروری است. ان‌شاءالله مدیریت سازمان تربیت بدنی اهتمام بیشتری در این مورد به خرج دهد.

اکبر گل‌چینی

از لطف شما متشکرم. سعی می‌کنیم صفحه علمی جدیدی در آینده نزدیک در مجله راه‌اندازی کنیم.

فاطمه استاد - همدان

نامه شما در آینده نزدیک در ستون نامه‌های یواسطه به‌جای خواهد رسید. ان‌شاءالله که هر

حل مشکل کنگ خواهد کرد.

احمد عطوفتی رودی - خواف

دو نامه از شما به دستم رسید که هر دو را مطالعه کردم. مقاله‌ای را هم که مربوط به فرهنگ مردم بود به همان قسمت ارجاع دادم. مقاله دیگر آن با جرح و تعدیل‌هایی در هفته‌های آینده چاپ می‌شود. موفق باشید.

اسدالله امیدداری - مرودشت

نامه شما به دستم رسید. کارت خبرنگاری افتخاری شما ارسال می‌شود. مهلت اعتبار آن سه ماهه خواهد بود. در صورتی که فعالیت مستمری خبری داشته باشید کارت شما ماهه برپایان صادر می‌شود. موفق باشید.

سیدمه سادات هاشمی - تهران

از لطف شما متشکرم. در نامه بدی توضیح بیشتری بدهید تا به روشنی بتوانم پاسخگو باشم.

یوسف اسداللهی

برای شما هم مانند آقای امیدداری کارت خبرنگاری سه ماهه ارسال می‌شود. با همان شرایط. غلام شرافات

نامه شما ارتباطی به بنده نداشت لذا برای گروه گزارش ارسال شد. اگر می‌خواهید آن را برای دفتر مقام معظم رهبری ارسال کنید.



یک هفته چند نگاه

عاجل احمد سرویش

تحلیف پرمایا

سرانجام پس از کش و قوسهای چندی مراسم تحلیف رئیس جمهور در مجلس شورای اسلامی برگزار و راه برای آغاز رسمی کار دولت دوم آقای خانی باز شد.

مراسم آئین سوگند رئیس جمهور با سه روز تأخیر که از شبیه نامشخص بودن دو عضو حقیقتاً شورای نگهبان ناشی شده بود، با حضور مقامات عالی کشور و نمایندگان رسمی کشورهای مقیم تهران انجام شد.

آقای خانی در پیشگاه قرآن کریم و در برابر ملت ایران به عبارت قدر متعال سوگند خورده که همواره «باستاد مذهب رسمی کشور و نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی کشور» باشد و «همه استعداد و صلاحیت خویش را در راه آیفای مسوولیت ملی که برعهده گرفته به کار گیرد» و خود را «وقت خدمت به مردم و اعتدالی کشور» ترویج دین و اخلاق، پشتیبانی از حق و گسترش عدالت نماید.

ایشان در برابر نمایندگان مردم و مقامات کشور قسم خورده تا از هرگونه خودکامی پرهیزد و «از آزادی و حرمت اشخاص و حقوقی که قانون اساسی برای ملت شناخته» حمایت نماید و «قدرتی را که ملت به عنوان امثالی مقدس» به وی سپرده «همچون امینی پارسا و فدائیکار» نگاهدارد. بوده آن را به منتخب ملت پس از خود بسپارد.

سوگندی که رئیس جمهور خورده به عهدی تعلف تأثیرمیل و ملیت تبدیل نمیشود که نقض آن از هیچ طرف پذیرفته نیست، عهد و تعهدی که میان رئیس جمهور و ملت یعنی کسانی که او آنها را نمایندگی می کند بسته میشود هم از نظر قانونی و هم از نظر شرعی وی را مکلف می کند همواره «موجه حقیقت سوگندی که در پیشگاه قرآن کریم ادا کرده» باشد و هیچ گاه آن را نقض نکند.

این عهد و پیمان تاریخی که رئیس جمهور قدرت را به عنوان امثالی که در اختیار دارد و به

منتخب بدو مردم و اقتدار نکرده پایدار و پیرامانی ماند. انجام مراسم تحلیف در واقع تجدید عهدی است رسمی میان ملت و دولت که بیشتر در مقطع انتخابات متعدد شده است. هنگامی که ملت شخص را با برنامه و منش مشخص و اعلام شده از میان سایر نامزدها برمیگزیند. در واقع در چارچوب برنامه و مواضع او با وی پیمان می بندند تا با هر گرفتن قدرت ناشی از اراده ملت در مسیر صلاح و پیشرفت کشور و دفاع از حقوق قانونی مردم همه توان خویش را به کار بندد و از هیچ کوششی فروگذار نکند.

در روز تحلیف، آقای خانی یکبار دیگر بر این عهد و پیمان تأکید نمود و خود را در مقابل ملت و امتداد و پاسخگو اعلام کرد. او در سخنان میسوطی به طرح کلی برنامه های دوره دوم خود پرداخت و مهمترین ضرورت امروز فردای کشور را «تألیف و نهایی کردن مردم سالاری دینی» و گسترش پیوند ملت، دولت، اقتصاد، آموزش،

رئیس جمهور بار دیگر تعهدات و وعده های را که در مقطع انتخابات مطرح کرده بود، یادآوری کرده و مورد تأکید قرار داد: «خواهم کوشید در ادامه سبک گذشتم به مردم در هیچ زمینه ای دروغ نگویم، از سر دیگر و خودخواهی با مردم نگویم و رفتار نکنم تحت هیچ فشاری و طیفه دینی، ملی و انقلابی خود را در دفاع از حقوق اساسی

برای اخذ رأی اعتماد به مجلس معرفی کند تا مجلس حداکثر یک هفته پس از آن در جلسات علنی نظر خود را درباره آنان اعلام نماید.

در چند هفته اخیر چندی بسیار در محافل سیاسی و اقتصادی کشور پیرامون موضوع معرفی وزیری جدید مطرح شده و صاحب نظران بر تقویت کارآمدی و انسجام دولت تأکید بسیاری کرده اند. آقای خانی در سخنان خود هنگام تحلیف با توجه به همین نقطه در نقد عملکرد دولت خود و تحولات معطوف کردن سخنانش به مسائل و مباحث نظری روز، تقاضای خود را از جدگلهایی که ممکن است بپایه مردم تبلیغی آینده قرار گیرد به صراحت بیان کرد.

آقای خانی شجاعت خود را در بیان دیدگاهها و نقادی عالمانه ایرادات و مباحث نظری متقدمان همواره نشان داده است؛ اما بپذیر انتظار داشت ایشان در عرصه اجرایی نیز با همان شجاعت و درایتی عمل کند که در تعریف و تدوین اصلاحات سخن می گوید.

از سوی دیگر باید گفت تبدیل اصولی که خانی به عنوان مبانی اعتقادی و ارزشهای خود برشمرده به برنامه سیاست، راهبرد طرح، پروژه و فعالیت در عرصه های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی کشور به همان میزان حائز اهمیت است. انتخاب مدیران و مسوولانی که قادر و توانا به بشرد مجموعه اجرایی کشور در چارچوب اصول

عهد خانی در برابر ملت ایران، خواهم کوشید به مردم در هیچ زمینه ای دروغ نگویم، از سر تکبر و خودخواهی با مردم سخن نگویم، دو برابر هیچ موج خشونت طلبی تسلیم نشوم، مبتدع و مخالف خود را مخالف اسلام، انقلاب، آزادی و مردم ندانم، و در نسبت میان اخلاق و سیاست، اخلاق را مشهور سیاست نکنم

تربیس شده رئیس دولت باشند محک مهیسی برای تشخیص میزان صافگی تئوری و عمل خانی در احوال عمری است.

وجود پاره ای ناهماهنگی ها بر سنده اقتصادی دولت ظرف چند سال گذشته که بارها مستسک انتقاداتی متنوع طیف مخالف دولت نیز واقع شده از همین بدنه های بوده که شخصیت های صاحب نظر کشور در کنار احزاب و گروه های سیاسی نسبت به دولت ایران کرده اند و از آقای خانی خواسته اند هفاست ساختن اعضا و اجزای ستادهای مختلف دولت بخصوص در حوزه اقتصاد

را در اولویتهای کاری خود قرار دهد. یکی دیگر از محورهای مهم در نقد دولت که به موضوعی برای تأکید جهت توجه بیشتر رئیس جمهور تبدیل شد، اشاره به وجود برخی ناکارآمدیها در عملکرد تعدادی از وزیران، کابینه و نیروی صاعدکی کامل میان آنان و روند سریع اصلاحات بود؛ موضوعی که در بررسی تفصیلی متصفاته نیست به دولت بقیعاً مورد توجه رئیس جمهور قرار خواهد گرفت. امید مردم و اصلاح طلبان فراهم آمدن کلیت های کارآ و مستحکم از لای پروسیهای چند ماهه آقای

آزادیهای مشروع، مطبوعات آزاد و نهادهای مدنی برآمده از مردم رها نکنم. در برابر هیچ موج خشونت طلبی تسلیم نشوم. خواهم کوشید مبتدع و مخالف خود را مخالف اسلام، انقلاب، آزادی و مردم ندانم. حسانه بی نظیر دفاع مقدس و حرمت جایز آزادی و خون شهیدان را جزو سرمایه بزرگ این کشور و این ملت بدانم و از این سرمایه گرانسنگ برای حاکمیت سلبه و قدرت مداری خود سواستفاده نکنم و بالاخره خواهم کوشید در نسبت میان اخلاق و سیاست اخلاق را مشهور سیاست نکنم.

با پایان گرفتن مراسم تحلیف و آغاز رسمی کار رئیس جمهور در دوره جدید ۱۳۹۰ روز پیش روی آقای خانی است تا وعده های خود را عملی کند و برنامه های اعلام شده را به مرحله اجرا درآورد. رئیس جمهور در اولین مرحله ترکیب کابینه با مشخص خواهد ساخت و حکمران خود را در آغاز سیر تعیین خواهد نمود. مطابق ماده ۸۸ آیین نامه داخلی مجلس شورای اسلامی، رئیس جمهور ظرف دو هفته پس از انجام مراسم تحلیف باید هیات وزیران پیشنهادی و برنامه دولت خود را



قاضی است با پیروان نیازها و مطالبات رو به زیاد
جمله در همه عرصه‌ها ناآشنا با پیچیدگی باشد.

یک توقیف دیگر

تقریباً سه ماه پس از آخرین توقیف صورت
گرفته در حوزه مطبوعات، بار دیگر قاضی شعبه
۱۹۱۰ دادگاه عمومی تهران حکم تعطیلی موقت
یک نشریه از مجموعه رساله‌های مکتوب کشور
را صادر و آن را به محاق توقیف فرستاد.



مذکور را تا رسیدگی و صدور حکم مطابق اصل
۱۶۸ قانون اساسی نموده است.
ماده ۱۲ و ۱۳ قانون اقدامات نامینی و تربیتی
مضوب اردیبهشت ۱۳۴۹ که مستند بیشتر موارد
توقیف نشریات در یک سال و نیم اخیر بوده
مربوط به آشنایی است که «آلت جرمی» بوده و یا
اینکه در نتیجه جرم حاصل شده باشد.
این آشنا «فرضی» که وجود آنها موجب
نشویش افغان یا محیل نظم عمومی یا آسایش مردم

یا توقیف روزنامه هبستگی در آستانه روز خبرنگار، یک عضو دیگر
مطبوعات از عرصه اطلاع‌رسانی خارج، یک حزب سیاسی از داشتن تجربون
محروم و هشتاد نویسنده و خبرنگار خانواده هبستگی بیکار شدند!

از جمله رئیس جمهور و رئیس مجلس بر اهلیت و
لایم خط حرم و جایگاه خبرنگار و
روزنامه‌نگار ناکید کرده بودند و خبرنگاران به
برگشتن روز خود مشغول بودند.

روزنامه هبستگی در واقع ارگان حزب
هبستگی ایوان اسلامی بود که چند سال قبل از
دل فراگسویی در مجلس پنجم پدید آمد.
اعضای مؤسس و شورای مرکزی آن بیشتر
نماینده مجلس بوده و هستند و دیگر کل حزب
هبستگی رئیس شورای سیاست‌گذاری روزنامه
هبستگی نیز به‌شمار می‌رفت.

توقیف روزنامه هبستگی علاوه بر توقیف کل
یک مطبوعه، یک حزب سیاسی طاری مجوز را
نیاز داشتن تربون محروم می‌کند موضوعی که
احضار موجب خواهد شد حزب مذکور برای
انتشار یک ارگان رسمی از حیات نظارت بر
مطبوعات ناشانی مجوز نثره نماید.

حیبه مشاوت ایوان اسلامی نخستین حزب
سیاسی بود که بلافاصله نسبت به توقیف
هبستگی واکنش نشان داد، در پرتبه تند که
این حیبه منتشر کرد، ضمن آنکه اقدام شعبه
دادگاه عمومی تهران «غیرقابل قبول» و «مرد از
مواضع قانونی و منطقی حاکم بر محاکم دیگر قوه
قضاییه» ارزیابی شده آمده است. «توقیف
شبهه‌ناگ روزنامه هبستگی بلافاصله پس از
تعطیل ریاست جمهوری و تبادل پیامهای
آشنی گریانه و نظام‌آمیز بین رؤسای سه قوه
نشان‌دهنده آن است که آن بخش از قوه قضاییه
که وظیفه تعقیب و پیگیری پرونده اصلاط طلبان
متحصرا به آن سپرده شده است، نه تنها قصد
مهرای با مردم در رونق اصلاط را ندارد، بلکه
حتی محال به رعایت مصلحت‌های زمانی نیز
نیست.

مدیر مسوول روزنامه هبستگی نیز که خود
نماینده مجلس است در واکنش به توقیف
روزنامه‌اش ضمن «غیرقانونی» توقیف کردن
استاد دادگاه به ماده ۱۲ و ۱۳ قانون اقدامات
نامینی و تربیتی علت توقیف روزنامه هبستگی
را با احضار بلا چای اظهارات یک نماینده مجلس
در باره آقای هاشمی شاهرودی بیان کرده است، با
توقیف روزنامه هبستگی تعاد نشریاتی که در
یک سال و نیم اخیر تعطیل شده به عدد پنهان
نزدیکی می‌شود در حالی که تنها نشریه از توقیف
به‌در آمده در این مدت که انتشار خود را آغاز
کرده هفته‌نامه ایان است.

این نشریه پس از یک سال و نیم و طی مراحل
مختلف اداری و تشکیل دادگاه نهایتاً با صدور
رای دادگاه تجدیدنظر رفع توقیف شد و هم‌اکنون
به جمع خانواده مطبوعات منتشره بازگشته است.
الحین عنوان روزنامه‌نگاران تعطیلی و توقیف
یک نشریه را «گشت شدن یک موجود زنده
اطلاع‌رسانی» توصیف می‌کند که بالاترین سطح
در رده بندی مجازاتها می‌باشد.

باشد. بر حسب تقاضای دادستان و حکم دادگاه
جنحه دستور ضبط آنها صادر می‌شود. ولو آنکه
هیچ یک را نتوان تعقیب یا محکوم نمود دادگاه حق
دارد دستور دهنده که آشنی ضبط شده را از دسترس
عموم خارج کرده و یا آنها را بلو نماید. استد
به این مواد برای تعطیلی نشریات که در واقع
مطبوعات را به عنوان «آلت ارتکاب جرم»
توصیف می‌کند، به اعتقاد بسیاری از حقوق‌دانان
قابل خشم می‌باشد.

مجلس شورای اسلامی نیز چندی قبل مطابق
قانون اساسی اقدام به تفسیر مواد مذکور نمود.
نتیجه استفسار به مجلس که مواد ۱۲ و ۱۳ قانون
مضایق آلت جرم مذکور در مواد ۱۲ و ۱۳ قانون
اقدامات نامینی و تربیتی نمی‌باشد. مورد
مخالفت شورای نگهبان قرار گرفت و رد شد.
اصرار مجلس بر مقصود و استفسار به خود
موضوع را به مجمع تشخیص مصلحت ارجاع داد
تا عمل اختلاف صورت گیرد اما مجمع تشخیص
مصلحت علیرغم گذشت چند ماه هنوز به این مورد
احکام رسیدگی نکرده است.

توقیف روزنامه هبستگی برحالی صورت
گرفت که چند ساعت پیش از آن و در حاشیه
مراسم تعطیل ریاست جمهوری مقابله مختلف

روز هفده مرداد یک روز قبل از روزی که از
دو سال پیش به سبب نظارن باروز شهادت محمود
صالحی خبرنگار ایرانی به دست طالبان به عنوان
«روز خبرنگار» شناخته می‌شود. لایض معید
غرضی با استنادی مشابه موارد پیشین روزنامه
هبستگی را به ورطه توقیف انداخت و از انتشار
آن تا اطلاع ثانوی جلوگیری کرد.

به‌داز نظیر روز ۱۷ مرداد در حالی که هنوز
ارسال پیامهای تبریک آئین سالزما و نهادهای
دوئی و غیردوئی در تجلیل از خدمات ارزنده
خبرنگاران حوزه‌های مختلف به پایان نرسیده بود
با اعلام خبر توقیف روزنامه هبستگی جنود
هشتاد نفر از کارکنان این نشریه به اجبار قلمهای
خود را بر زمین گذاشتند.

توقیف این روزنامه در حالی با روز خبرنگار
مصادف شد که اهالی مطبوعات متعلق القول «قدم
آشنی نعلی» را مهمترین تقدیه خاطر این نشر
می‌دانند و خواستار تأمین این نیاز و حمایتی
جدی قانونی هستند.

قاضی دادگاه عمومی تهران در حکم ارسالی
خود به مدیر مسوول روزنامه هبستگی که از قضا
نماینده مجلس نیز می‌باشد آورده است.
رئیس کل دادگستری استان تهران به لحاظ



بسیاری از گروه‌های
تجزیه طلب ضد ایران در
جمهوری آذربایجان فعال
هستند

باکو عامل

اختلاف افکنی در خزر

دریای خزر با توجه به منابع نفتی غنی و گاز حلیج فارس سوم است و هر روزه به اهمیت آن افزوده می‌شود. این دریا که تا دهه پیش میان ایران و شوروی تقسیم شده بود پس از فروپاشی این امپراتوری خواستار پنج کشور ساحلی ترکمنستان، قزاقستان، روسیه، ایران و جمهوری آذربایجان قرار گرفت و لذا این کشورها باید درباره چگونگی بهره‌برداری از منابع غنی آن به تصمیم‌گیری بپردازند.

حواشی چند هفته قبل که میان ایران و جمهوری آذربایجان بر سر نحوه تقسیم نفتی آذربایجان و واقعیت را آشکار ساخت که وضعیت این دریا غنی از اینکه بحرانی است در صورتی که کشورهای ساحلی از خود خویشانداری نشان ندهند. ممکن است به کانون جدیدی از اختلافات و کشمکش‌های تبدیل شود که قطع هیچ‌یک از کشورهای ساحلی آن نمی‌باشد. دریای خزر که بزرگترین دریاچه جهان می‌باشد و ساحل‌ها با غلایر شناخته شده بود، امروزه به نفت و گاز روی آورده و توانسته شرکت‌های بزرگ نفتی چندملیتی را به خود جلب کند.

اختلافات نظرها درباره چگونگی بهره‌برداری از منابع نفتی آن و وضعیت کنونی ساحلی به گونه‌ای است که حتی برخی از این کشورها برای نفوذ موضع خود دست به مان‌تاو شده و خواستار عضویت در پیمان نظامی آن‌لانتیک شمالی گردیده‌اند.

تخلات بیگانگان بر صاله خزر و کشیده شدن پای آنها به این منطقه علاوه بر اینکه ممکن است اوضاع را آشفته سازد به اختلافی نیز منجر می‌شود و زمینه را برای کشمکش‌های آتی فراهم خواهد کرد و چنانچه این کشمکش‌ها به برخوردهای معدود نظامی منجر شود و اوضاع از کنترل خارج گردد.

کشوری که دست به سوی آمریکا و ناتو دراز می‌کند و آنها را به خزر دعوت می‌کند، درصدد برقراری نظم و آرامش در این منطقه نیست بلکه می‌خواهد از موضع برتر و قوی‌تر در مذاکرات حضور یابد و حمایت آنها را جلب کند.

البته حضور شرکت‌های چندملیتی نفتی و گاز در زمینه استخراج و بهره‌برداری با توجه به ضعف تکنولوژیک کشورهای ساحلی ممکن است قابل پیش‌بینی باشد، اما حضور نظامی قدرت‌های خارجی در این دریای بسته که راه به آبهای بین‌المللی ندارد مشکل‌آفرین خواهد شد.

یکی از مشکلات اساسی که فراوری کشورهای ساحلی خزر قرار دارد عدم تفاهم آنها با یکدیگر است. آنها به این دریا به چشم یک منبع نفتی از نظر نمی‌نگرند ولی باید به این واقعیت توجه نمایند که چگونگی استفاده و بهره‌برداری از این منابع را نیز باید بپذیرند. آنها باید بداند با چالش‌های انرژی و انعقاد قراردادهای نفتی قادر به

« اختلاف نظر مجلس و قوه قضائیه

درباره حقوق‌دانان شورای نگهبان، سبب به تعویق افتادن مراسم تحلیف رئیس‌جمهور شده.

« مجلس رضایی بار دیگر به انتقاد از روح‌نجات راست و چپ پرداخت.

« یک دادگاه آمریکایی درباره کشیشی که در سال ۱۹۸۵ به لبنان ربوده شده بود ایران را متهم به پرداخت ۳۱۶ میلیون دلار جرمه کرد.

« فرستاده ویژه طامنی در امارات با مقامات این امیرنشین به بحث و تبادل نظر پرداخت.

« حیدر علی‌اف رئیس‌جمهوری آذربایجان به تهران می‌آید.

« میزان جرمه رانندگی در تهران برابر کشورهای اروپایی است.

« وزیر نفت مخالفت خود را با انتشار متن قراردادها اعلام کرد.

« آمریکا ایران را پنج سال دیگر تحریم کرد.

« دبیرکل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی با حضور در خارج معرجه شد.

« روزنامه خمینگی در پی چاپ یک شعر، توقیف شد.

« طرح خدمتد کردن پاره‌ها از صوبی مجلس گذشت.

« ستاد یک نیروهای مسلح با هر طرحی برای فروش خدمت سربازی مخالفت کرد.

« رئیس‌جمهور کلیه چند راه مجلس معرفی کرد.

« لیست نام به‌زودی افزایش می‌یابد.

« با دستور قضایی نادرسای نظامی، عوامل تکرر و توزیع «سی‌دی» مربوط به فعالیت‌های زنجیره‌ای شناسایی و بازداشت شدند.

« کمبود برق و قطع ارتباط رشته خطوطان آرمون سراسری را سرگردان کرد.

« طرح جدید آلمان برای پذیرش مهاجر اعلام شد.

« صدام دست به تغییرات وسیع در کابینه عراق زد.

« دادگاه لاهه سه فرمانده یو اس‌ای را به نقض قوانین بین‌المللی متهم کرد.

« مسعود پیمانلار بار دیگر رهبر حزب مدعیان ترکیه شد.

« رئیس‌جمهور ساحلی عاج به اتهام جنایات جنگی محاکمه می‌شود.

« انگلیس به وزارت نیرویی حافظ صلح به مقصد تبه می‌فرستد.

« خاتم‌مگلوئی در گاج ریاست جمهوری اندونزی مستقر شد.

« آمریکا درصدد است موشک‌های استیگر خود را از پاکستان و طالبان پس بگیرد.

« دولت فیلیپین و مور و قراردادهای صلح امضا کردند.

« شاورن در ترکیه مورد استقبال دولت آنکارا قرار گرفت.

« ثروت نخست‌وزیر تایلند ۱۵۵ میلیون دلار افزایش یافت.

« پسر سواروارو متهم به قتل یک قاضی شد.

« شورای ناآزده در انتخابات ریاست جمهوری گرجستان شرکت نمی‌کند.

حفظ منافع خود نیست. این منافع ممکن است در کوتاه‌مدت حفظ شود اما در درازمدت باید کشورها اجازه نروانند داد منافعشان توسط حساب دیگر به یغما رود و به فروش برسد.

یکی از مسائل که حواشی بین کشورهای ساحلی در این منطقه وجود داشته ظلم حقوقی دریای خزر بوده است. بدین معنی که کشورهای ساحلی که شامل ایران، جمهوری آذربایجان، روسیه، قزاقستان و ترکمنستان می‌شود می‌دانند چه اندازه از این منابع بهره‌برداری کنند و اصولاً چه بخشی از دریا را اختیار کنند.

دریای خزر به این دلیل که یک دریای بسته است، کلیه منابع آن متعلق به کشورهای ساحلی است و دارای مناطق بین‌المللی نیست. وضعیت خزر از این لحاظ با حلیج فارس و آزادانتفاوت است. در دریای آزاد از آنجا که به آبهای دیگر راه دارند دارای کلیه منطقه بین‌المللی هستند که این بخش برای تردد کشتی‌ها و راه‌های آبی در نظر گرفته شده است. هرچند برای بهره‌برداری از منابع در آبهای بین‌المللی نیز مقررات و قوانین خاصی وجود دارد ولی آنچه اهمیت دارد چه بر روی منطقه دریای خزر و چه دریاها و اقیانوسها رعایت حق و حقوق دیگران و التزام به قوانین است.

سبب گردیده به تنش‌ها و کشمکش‌ها و درگیری‌ها و اختلافات مرزی بین بسیاری از کشورهای منطقه که برای مثال می‌توان به اختلافات ایران و عراق اشاره کرد که بر سر مرزهای خاکی و آبی روی داد و این دو کشور را وادار به جنگ و رویارویی هشت ساله کرد که هیچ‌یک برای طرفین نداشت. برهنگیست بر طرفین همان توافق را که در سال ۱۹۷۵ در الجزیره صورت گرفته بود پذیرفتند.

وضعیت در مورد دریای خزر نیز باید افسوس شود تا به کشمکش‌ها و تنش‌ها منتهی شده شود به این دلیل که اگر این مناطق استعمار یابد و از کنترل خارج شود ممکن است زمینه را برای یک رویارویی نظامی در منطقه حواشی سازه دریای خزر را که باید دریای صلح و دوستی باشد به دریای جنگ و ناامنی تبدیل کند.

روشی که برخی از کشورهای ساحلی از جمله جمهوری آذربایجان در پیش گرفته مشابه راهزنان دریایی است که از اوضاع آشفته بهره می‌گیرند و به منابع دیگر دست درازی می‌کنند. روش باکو علاوه بر تهران با مخالفت قشودانه نیز مواجه شده است ولی مملکت باکو در عرض توجه به خواسته‌ها و پانته‌ها و ادعای اصولی با یک‌دندگی همان روش نامعقول قبلی را ادامه می‌دهند.

همین روش سبب گردیده به کشمکش‌ها و ناآرامی و واکنش خشم‌آلوده مدعی کشورهای ساحلی را در پیش داشته باشد.

باکو زمانی که در طرز موافق نشده و نقشه‌هایش ظیم مانده سیاست متفاوت در امور داخلی کشورها و حسابه‌ها را



اصدرا بازرگانی از شهرها
سازمانهای جاسوسی و اطلاعات انگلیس و
فرانسه چیست؟

هر کشور و حکومتی نیاز به سازمانهای اطلاعاتی و جاسوسی دارد. زیرا این سازمانها برای مقابله با جاسوسهای خارجی و بااینها ناظمی آنها فعالیت می کنند و راه را به نفوذ بیگانهان و کسانی که قصد نفوذ زدن به امنیت ارضی کشور هستند، سد می سازند.

سازمانهای اطلاعاتی را باید به دو دسته تقسیم کرد: یک دسته از آنها فعالیتهاى جاسوسى و ضد اطلاعاتى دارند و زیراستی مبالغ علی و مقابله با دشمنان کشور تلاش می کنند.

دسته دوم علاوه بر این امور، در تئورها و سرکوبها نیز مشارکت دارند که در این باره می توان به سازمان اطلاعاتی اسرائیل اشاره کرد.

انگلیس و فرانسه دارای سازمانهای اطلاعاتی هستند که در دوران استعمار نقش به سبب برای پرورشیده ادیان کشورها داشتند.

فرانسه تا سال ۱۹۴۵ سازمانهای اطلاعاتی پرانگته بود که کارهای موزان انجام می دادند ولی از این سال به بعد دو سازمان مهم وظیفه گردوری اطلاعات را برعهده گرفتند که شامل اطلاعات خارجی (داساس)، و مدیریت جاسوس و ضدجاسوسی (دس استا) می شوند. از اقدامات سازمانهای قبلی به دورود آمدن (سنتا) و نقش یک سازمان با منی کنند، ناظمی را برعهده باره و دنی سازمان دیگر وظیفه جاسوسی و سد امور آوری اطلاعات را برعهده داشت. هدف از این فعالیتها، به نظری که همه جاسوسان فرانسوی به استثنای جاسوسان اداره بوم ناظمی، عقوبت این سازمان می شوند. این سازمان در فایانگ آرز، مومادیه و تئور و تهرمان محافظت مستند دارد و دارای بخش جاسوسی و اجرایی است که بخش دیگر آن با جاسوسی سرکار دارد.

سازمانهای اطلاعاتی انگلیس که به اینجلیت سریس معروف هستند از اخیر پیشتر برهه دار بودند ولی در سال ۱۹۶۲ با پنهان شدن یک قبلی ریش بخش نظم سازمان اطلاعاتی انگلیس به تئوری ادواض نصیر کرد و اساساً به این سازمان کاهش یافت.

اینجلیت سریس در سال ۱۹۶۲ توسط یکی از وزیران ملکه الیزابت اول به نام فرانسیس ایتکنهام و مشاور سیاسی او نیز بود به وجود آمد و ابتدا شش اداره دولتی داشت. بزرگ سازمان معصلاً ازسوی ملکه و تئور این روشی شش اداره برگزیده می شود، بسیاری از ماموران این سازمان از نوجوانی تحت آموزشهای ویژه قرار می گیرند. سازمان جاسوسی و اطلاعاتی فرانسوی معمولاً کسانی را برای جاسوسی تحت نظر قرار می دهد و به کار می گیرد که به اقتضای شغل خود نموده باشند. پیشتر با مردم دارند، شغل این سازمان هواره این است که. فعالیت متظربانی دانش به سراغ او می آید که خود پیشقدم در شش و در جانشینان بود که. این سازمان در کودانی ۲۸ مرداد ۱۳۴۲ علیه دولت دکتر مصدق برپا داشت و با سازمان با منی باقی می ماند. دکتر مابراین در کتاب «اسرار کودانی ۲۸» نوشته به فلم «سی.ام. دوفلورس» یکی از مقالات اینجلیت سریس شرح داده شده است.

نظم پولیت برو حزب کمونیست شوروی بود و شکل به سبب این فعالیتهاى جاسوسى و حزب توده داشت تا زمانی که جانی پالی خود را در جمهوری آذربایجان محکم نکرد سکوت کرده اما پس از آن از مرزها مجدداً از سر گرفته شد.

آنها که خود را در بخش پیشرو می بیند، مساله اتحاد آذربایجان با مطرح می کنند و در مطبوعات و مطبوعات خود به آن ماضی می زنند و هر چند ممکن است دولت یاکو خود را از این مساله کنار کشیده و می طرف نشان می دهد، حریفی که شواهد این حقیقت از این وقت دارد که آنها خود را پیشتر به نظر طبق به سبب این امر می بیند.

آنها تصور می کنند با اینها از تئور گرای می تولید به خواستها و مقاصد سیاسی خود جامه عمل پوشانند. اینجلیت سریس در حوزار بر سر حوزة جاسوسی ایزولان و جمهوری آذربایجان اطلاق افتاد به این سلسله نامی رفته و به سبب تشدید جاسوسانها در فعالیت مختلف جمهوری آذربایجان شد ولی باکو باید به این واقعیت توجه کند که اگر روزی قرار باشد بخشی از یکی از دو کشور مساهله حسیه دیگری شود این شمال ایران خواهد بود که حسیه جمهوری آذربایجان می شود بلکه جمهوری آذربایجان خواهد بود که پس از ۱۵۰ سال جدایی به آفرش بهین باز خواهد گشت.

طی سالها در باکی تا ناکید بر زبان و فرهنگ مشترک با آذربایجانی می بیند چنین و آنسو دوش که آذربایجانی ایران ملای به پیوستن به آن سوی ارضی هستند چرا که در زمان پیشرو و انتقال آذربایجان توسط ارتش سرخ شوروی زمین تحت از هروقت برای این پیوستن بهای بود. حریفی که در شمال زلمر مردم لیل از اینکه ارتش ارتش سرخ قدم به متعلقه نگارند، تهر میلان را سرکوب و خلع سلاح کردند و دربار به قرار به تئوری بودند، پس از آن نیز آذربایجان برها نشان فاش که جز لایفنگ ایران است و تفرقه طلبی در ششانی در حفظ کلان و امنیت ارضی ایران باره حریفی که در ملایزای ارس این گرایش روم دارد که پس از سالها به ایران پیوستند و همچون گشت بخشی از ایران شود، بحث به جرات می توان گفت این چند سال جدایی سبب نگریه دار تلافی آنها به سرزمین مابریستان (ایران) - از این بیرون و آنها خود را با ایران با یکدیگر دارند به همین دلیل باکو باید از این بیستگاه باشند که اشتقاقی پیوستن به ایران در این جمهوری شدت گرفته و شرعایی که برای آلمان شرقی در مهابلی اهر فروشی به وجود آمد. برای این جمهوری نیز پیش باید ایران ملایست از حربه های خود در این رابطه استفاده کند ولی اگر قدم به این مرحله بگذارند جمهوری آذربایجان خصوصاً موزی آن که نزدیک ایران هست، ملای برده ای می شوند و به بنده امسلی خواهند پیوست.

این مساله را باوقفتل ایلمی، یک ترک نکود و مسدود کرد که می تواند با حمایت انگار از در جاره ایران گام بردارد در حریفی که شواهد امر خلاف این موضوع را ثابت کرد. حیدر علی اف نیز که خود سالها حرفه ای اتحاد ایران و تجزیه طلبی که از جمهوری آذربایجان و زحمت و فعالیت می گرد پیش از دیگر مملعات باکو را می واقعیت آشناس که اگر تئور بهای صورت بگیرد از طرف مخالف خواهند بود و در آن صورت تقاضای به منطقت ارضی ایران واره می شود بلکه می توان سالها مردم ایران به خواسته دیده خود که الحاق ایالات از دست رفته نیز موزی خراسان است، مسدود خواهد یافت.



پیش گرفت و با تحریک گروههای نیز به طلب فرموده برآمد مسائل اختلاف انگلیس را مطرح کرد و اطلاعاتی را برهه بخشید از شمال ایران عنوان کند که پیش از این مامیت و خواست یاکو را آشکار می سازد.

اگرچه افراد نادانی «ترکمن چای» و «گلستان» در زمان تسلیت قاپار به سلسله ایران و ملایزای ارس خانه ملک و سبب ثبیت مرزها و وضعت کنونی گردید ولی از همین زمان روسها فرسوده بودند به نوبت فرایران و افغانستان و حتی ترکستان چین (سن کیلک) به دختلای خود اجازه دهنده اما آنها هواره با رقیب قدرتمندی به نام انگلیس مواجه بودند که کنترل شملدار هند را در دست داشت و اجازه نمی داد روسها با را از کلیم خود فراتر بگذارند. حتی زمانی که روسها با انگلیس امپراتور فرانسه - برای حمله به هند متحده شد انگلیس سر راه آنها مانع ترشی کرد و این اتحاد را به هم رساند. نهایتاً این قدرت در زمان پادشاه ۱۸۰۷ به تقسیم ایران افغانستان و ترکستان شرقی (چین) پرداخت و دربار چنگیزی حشوی خود که این مناطق به فرافروشدند پس از آن نیز در زمان جهتی اول شاه ایران را کلیم بین خود تقسیم کردند.

دوی کلر آمدن کمونیستها اگرچه در زمان کنین به نفع ایران بود ولی وقتی که استالین قدرت را در دست گرفت همان روش پیشتر تئور را و ضایل نبود و فرسودگی در امور داخلی ایران برآمد.

شکست نهفت جنگی که در زمان کنین دوی داد و روی کار آمدن یک دولت نوی مرکز در ایران ادواض را تثبیت کرد ولی استالین که می خواست شوروی را به ابزاری از آدمکس سازد به بخشهای ایران چشم دوخته بود و این منطقتان را زمان فروشی تئور می توان نامیده داشت. در لاین راست افغانی ترکستان و خرمه خرمی آذربایجان پس از جنگ جهانی دوم و اختلالات جاسوسهای شوروی بسیار گرایست اما اگرچه فرقه ای شوروی سب از بین رفتن ادواض شد ولی دو مساله را پیش روی ایران قرار داد.

مساله اول: وضعیت خرم بود و در ایران قیلاز در کار با تنها با تئوری طرف بود اما فرود خرم باید به پنج کشور ساحلی آن تقسیم شود.

مساله دوم: ادواض کتاب و غرقه افگانه باکو دربار شمال غربی ایران است که از سوی شورویست ها مطرح می شود. این مسائل در زمان ریاست جمهوری ابوالفضل ایلمی یک شدت گرفت و با حمایت ترکیه سبب گردید روابط تهران - باکو خشنه شود اما در زمان حیدر علی اف ادواض تا حدوی آرام شد ولی آرایش مزبور به منزله آرایش قبل از طوفان بوده زیرا علی اف که سالها معاون آندریوف «رهبر کاکاگ» و



از گروه کزاش
نشان ۱۳۳۳۳۳۳۳

امروز صنعت خودرو در آینه فروش

انتظار چهار ماهه خریداران خودرو در طرح پیش فروش اقساطی خودرو رابطه‌ای مستقیم با زمان پیموش ایران به سازمان تجارت جهانی دارد

موقعیت مناسبی جهت سرمایه‌گذاری در امر تولید یا خدمات ندارند یا آن را مطمئن ارزیابی نمی‌کنند تنها دوازه دیگر پیش روی آنان باقی خواهد ماند: نخست اینکه با واگذاری سرمایه خود به تولیدکنندگان یا تجار شاغل در بازار تولید در قالب مضاربه یا سودی با متوسط نرخ ۳۰ درصد در سال انتظار کنند و یا با مراجعه به بانک و سپرده‌گذاری با بورس و خرید سهام در انتظار گرفتن سود باشند.

در مسیر نخست (توسعه به مضاربه) و نیز خرید سهام کارخانجات از بورس اوراق بهادار گرچه امکان دستیابی به سودی معادل سی درصد در سال و یا هر برخی موارد بیشتر دور از دسترس نیست اما در کفه دیگر این معامله نرخ ریسک بالایی قرار دارد که اطمینان سرمایه‌گذار را در این شبهه بسیار کاهش می‌دهد.

نظری به شرایط حاکم بر بازار و قوانین شناور حاکم بر اقتصاد کشور و نیز تعداد قابل توجه ورشکستگی‌های تجار، بازرگانان و تولیدکنندگان در کشور ریسک نامی حاکم بر معاملات سهام در بورس بسیاری از مالکان سرمایه‌های اندک را مجاب می‌کند با این امر است که به بانک و پذیرش نرخ سود کمتر نسبت به فعالیت‌های پیش‌کننده خیال خود را از دستیابی به سود عده داده شده در پایان سال از سوی بانکها سوده کنند.

سودی که این روزها در بهترین شرایط به طور متوسط بیش از ۲۰ درصد نخواهد بود و البته دستیابی به این نرخ سود نیز نظام بانکی منوط به سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت پنج ساله است که در این مدت سرمایه‌گذار ناگزیر از دسترس به اصل سرمایه خود محروم خواهد ماند.

در چنین شرایطی است که شیوه ایده‌ای

ایده‌ای یک شیوه جدید در فروش محصولات کارخانه ایران خودرو و اشتغال بخش قابل توجهی از آگهی‌های بازرگانی شبکه‌های تلویزیونی برای معرفی این روش چند هفته‌است توجه آنان را که برای سرمایه‌های کوچک خود به دنبال مکانی مطمئن می‌گشتند به خود جلب کرده است.

روشی که تناسبی با نامی که برایش انتخاب شده ندارد چرا که از سویی فروش محصول نیست و از سویی دیگر این به ظاهر فروش از پیش هم صورت نمی‌گیرد.

نمایش تعاریف حقوقی در عمل فروش (یعنی خریدار می‌باید اطلاعات کافی از کالای خریداری شده داشته باشد که اگر چنین نشد اصولاً عمل اربابانی شامل عنوان فروش (یعنی نخواهد بود و در نتیجه اثرات آن را نیز نخواهد داشته در شیوه ایده‌ای مدیران این کارخانه خودرو ساز نیز خریدار مطلوب در ابتدای امر هیچ تصویر مشخصی از آنچه پس از چهار سال مالک آن خواهد بود ندارد پس اطلاق عنوان فروش به این شیوه قابل قبول نیست و طبیعتاً انتظار وقوع اثرات خاص این نوع معامله (یعنی نیز بر آن منطقی نیست از سویی دیگر بخش دوم عنوانی که برای این معامله برگزیده شده نیز معنای درستی ندارد چرا که در مبادلات اقتصادی اندک اطلاق واژه پیش‌فروش یا پیش‌خرید معنایی یابد که خریدار پیش از پرداخت تمام بهای محصول مورد نظر آن را در اختیار بگیرد و آنچه از مبلغ نهایی محصول باقی مانده است را در حین استفاده از محصول پرداخت و به این ترتیب این شیوه نواز این حیطه نیز خارج است اما نکته قابل توجه اینجاست که همین شیوه

ایده‌ای که بدین‌در روش‌های واگذاری خودرو در تاریخ ۲۰ ساله خودرو سازی در ایران است در شرایطی که نمی‌تواند به طور نسبی و در مقایسه با روشهای دیگر که در برابر بلندمدان سرمایه‌های کوچک وجود دارد حداقل سودهایی را برای خریداران به ارمغان آورد چرا که اگر خریدار با توجه به شرایط نامساعد گشتی برای سرمایه‌گذاری در کشور اکثریت قریب به اطلاق صاحبان سرمایه‌های اندک

ایران خودرو با تمام کاستی‌ها و ظاهری غیربهره‌ای که برای آن تدارک شده می‌تواند در مقایسه با سرمایه‌گذاری در بانک یا پذیرش ریسک بالای خرید سهام با توسل به مضاربه در بازار سود مستقیم سرمایه‌گذار را با اطمینان بیشتر فراهم کند چرا که نه تنها سودی معادل ۳۰ درصد به سرمایه‌گذار تحقق خواهد گرفت (سودی معادل سود بانک) بلکه سرمایه‌گذار از این مزیت نیز بهره خواهد برد که هر زمان اراده کرد با حفظ منابع سود اختصاص یافته تا موعد مورد نظر به اصل سرمایه خود نیز دسترسی داشته باشد. علاوه بر اینکه در این شیوه اطمینان سرمایه‌گذار به پرداخت سود و حفظ اصل سرمایه با تکیه بر پشتوانه قدرتمند شرکت ایران خودرو تأمین خواهد شد و در صورتی که مالک به نتیجه‌یکی از محصولات این شرکت از این شیوه نیز باشد در پایان چهار سال و اتمام مدت قرارداد با تخفیف ۲۰ درصدی در بهای خودروی تعیناتی نیز بهره‌مند می‌گردد.

و همین محاسبات ساده است که در نهایت سرمایه‌های سرگران بسیاری را به جیب خودرو سازان کشور وایز کرده و می‌کند.

همان‌گونه که با اعلام هر چند پیکار پیش‌فروش خودرو از سوی خودروسازان صفای قبول در برابر دفاتر فروش این دستگاه‌های اقتصادی تشکیل شده و مراجعان هر یک قصد سبک گرفتن بر دیگری برای تقدیم سرمایه‌های خود را دارند و از این طریق هر ساله مبالغ هنگفتی از دارایی‌های کشور در این صنعت سرمایه‌گذاری می‌شود صنعتی که با سؤالات چندی در ادامه کار خود در کشور روبروست و ناگفته نماند که متصدیان صنعت خودرو هر بار با زیرکی که در طول ۲۰ سال آموخته‌اند از پاسخ به آن بهره‌رسانی.

صنعت خودرو در ایران که پس از دهه‌ها سال این روزها هر روز به شاخ و برگ خود می‌افزاید، همان بزرگی برای یلغین سرمایه‌های کشور فراهم کرده است با حمایت دولت آن یک کارخانه کوچک مرتزق در ۲۰ سال پیش به بزرگترین واحد اقتصادی در حال حاضر تبدیل شد و نام ایران خودرو را بر پیشانی خود حک کرده که البته چند سال است شرکت‌های ریز و

فرشی نیز بر کای خود پرورده است، صنعتی که نهادن دو سال گذشته نیم میلیارد دلار از سرمایه‌های کشور به آن تریب شده و هرگاه اراده کند می‌تواند میلیاردها تومان از سرمایه‌های ریالی مردم را نیز به خود جلب کند.

دستار پرقدت این صنعت در مجلس قانونگذاری نیز پشتیبانی برای خود جلب کرده و در سال ۷۴ توانست قانونی را از تصویب نمایندگان بگذراند که بر آن اساس خودرو سازان را که از جمله پرمدرنترین متکلمان اقتصادی کشور هستند از پرداخت مالیات در روزه قطعات خودرو نیز معاف کند و شورایی اقتصادی نیز به عنوان بالاترین مرجع تصمیم‌گیر در اقتصاد کشور به آن اجازه داده تا با استفاده از روش پیش‌فروش یا نقدچگی مورد نیاز خود را فراهم سازد.

به این ترتیب قدرت بزرگی در اقتصاد کشور شکل گرفت که در برابر هر انتقاد به پانصد هزار نفر شاغل در این صنعت و میلیونها مشتری و طرف قرارداد خود اشاره می‌کند که با تغییر وضعیت این صنعت سرشتش همگی خواهد داشت. خبری که با ابرای این آخرین روش واگذاری خودرو و پیش‌خرید (تسلی) نیز خواهد شد و در خوشبینانه‌ترین پیش‌بینی صدها هزار قرارداد بر این اساس منعقد خواهد شد که به مدیران این صنعت قدرت خواهد داد در جملات تصمیم‌گیری به پایتخت نزدیک متعلق این لشکر در انتظام و عواقب ناخوشایند ناشی از این عمل حاضران را وادار به پذیرش پیشنهادت خود در شکل‌دهی آینده اقتصادی ایران کنند.

اما نگاهی نزدیکتر به این تریب پرده از اسرار این صنعت خواهد افکند. در این روش خرید انفرادی پرداختی برای دوره‌ای چهار ساله در نظر گرفته شده‌اند. دوره‌ای که در نگاه نخست برای خریداران طرازی و سزال‌برانگیز حشو می‌کند. اما اگر اظهار نظر دیر همدلی صنعت خودرو را که بنگ ماه پیش در این همدلی‌های بیان شده به عنوان یک گزارش می‌بینیم، آشکارا از این مدت چهار ساله بر صلا خواهد شد.

رئیس دانشکده اقتصاد دانشگاه ملی (دبیر فکلیت صنعت خودرو) سال ۲۰۰۵ را زمانی دانست که براساس سیستم سازمان تجارت جهانی (W.T.O) ایران به جهت تصویب در سازمان صنایع خود را به سطحی برساند که بتواند از تسهیلات سازمان بهره‌مند گردد و در گروهی رفاهت جهانی با دیگر کشورها عضو یار گردد.

به این ترتیب صنعت خودروسازی ایران با چهار سال دیگر باید خود را به وقتی قادر عرصه در برابر تولیدات دیگر کشورها تبدیل کند که در غیر این صورت در رقابتی نابرابر با رقای پرقدت خارجی واد بریم میلیتی به ملاحت تسلیت در کارخانه‌های خود را از تریبایی که این روزها به شرکت‌های افراط شده بزرگی تبدیل شده‌اند که از کنار می‌فرستند خودروسازهای بنام ایران جیان شکل گرفته‌اند و بطوری



قطعه سازان خودرو، پس از انعقاد قرارداد با کارخانه‌های خودرو ساز، ساخت آن را به «سازندگان زیرپله‌ای» سفارش می‌دهند

گسترش روزافزون آن قرار می‌دهم اینکه ایشان معتقدند اشتغال‌آیی به میلیون نفری این صنعت راهی است برای گذر از بحران اشتغال اما در برابر این سؤال که اگر سرمایه‌های کشی که در این صنعت آرام گرفته‌اند در رشته‌های دیگر به کار می‌رفت آیا اشتغالی به مراتب پیش از این ایجاد نمی‌گرد سکونت اختیار کرده‌اند. کشاورزی به عنوان شاخه‌ای از اقتصاد که بیشترین فشار را برای نیروی کار ایجاد می‌کند. در معانی اقتصاد است و صنعت خودرو که به افغان رئیس سازمان گسترش صنایع ایران تا سال ۸۷ به صنعتی از واحدیک تبدیل خواهد شد و لزوماً از تعداد نیروهای کارگر مورد نیازش کلس خواهد شد. به عنوان صنعتی اشتغال‌آزا معرفی می‌شود. دارهای قالی قالی‌بافان که هر یک دو نیروی کار را در پای خود می‌نشانند و تا دو سال قبل نزدیک به هشت میلیون نفر از صنعت کشور را در سیه صنعت فرش می‌پورند. برنده آمیز در سبقتن دوران خود به سالهای اخیر در سکونی هر یک از اینها می‌روند تا مدیران صنعت خودرو مخاطبان را به صادرات خودرو امیدوار کنند.

صنایع این صنعت فرش در سال ۷۴ توانست رکورد چهار میلیارد دلار را از خود در آن برجی گذارد و صنعت خودرو با برنده صدهزار سنگه یکبار در سال هنوز حتی یک مشتری در آن سوزی نبرده برای این بهترین محصول خود پانصد است و رئیس سازمان گسترش در توجیه توان صادرات خودرو به خودروی فراژنانه اشاره می‌کند که با پایان سال جاری در کشور تولید خواهد شد. خودرویی که در بود بود ۶۰۰ هزار ساله بازار آشنی شش سال پیش و هفت آنکه خود نیز در پانصد می‌فروشد.

واطمینان ما در صادرات این مدل خودرو از آن ناشی می‌شود که با قطعات «آفرانسوی» تولید خواهد شد و این یعنی اختراق به کیفیت خودخواسته خودروهای داخل که با سیستم مدیران خودروساز در قطعه‌سازی خودروها چندان دور از انتظار هم نیست. در حالی که خودروی سال ۲۰۰۵ در اصل از قطعات اصلی خودروی می‌سازد و ۸۰ درصد آن را به قطعه‌سازان داخلی می‌فروشد. قطعه‌سازان به دلیل عدم قراردادها که عموماً یک یا دو ساله هستند به نیاز که قطعات ملین آلات گران قیمت و همراه با تکنولوژی روز خود را در ساخت آن به کار می‌گذارند و پس از انعقاد قرارداد با خودروسازان صنعت قطعات را به قطعه‌سازان حوا (به اصطلاح زیرپله‌ای) واگذار می‌کنند و این چنین است که صنعت قطعه‌سازی خودرو وابسته ناشی مدی در راه دخول کیفیت خودروهای ساخته داخل شده است.

در آستانه انتخاب کلیت مدیریت فرصتی دوباره ایجاد شده تا شخص رئیس صهیور با کنار گذارن وابستگان مالیاتی خودرو سیه سبکین این صنعت از اقتصاد ایران کنار گذاشته شده که اگر در چهار سال آینده نیز باقی بماند با ابعاد معیاری مهارت‌شس را به همراه خواهد داشت.

که در حال حاضر شش کسیتی بزرگ جهان نزدیک به ۸۵ درصد تولیدات خودرو جهان را به خود اختصاص داده‌اند. و قبلی که آنچنان قدرشند شده‌اند که ادعای رقابت با آنان آن هم از سوزی کشوری که از این ۲۰۰ هزار تولید ساله خود، یک چهارم آن سهمیه تولید خودرویی یکبار است تنها سالیاب فریج ایلان را می‌خواهد کرد.

حال اگر هر یک از ما نیز در جای مدیران این صنعت نشسته و تنها در افشیه حفظ منافع کارخانه خود بودیم تصمیمی جز آنچه این مدیران جهت پیش‌فروش خودروها برای چهار سال آینده گرفته‌اند نمی‌گرفتیم. چرا که به این روش در سالی که با گشوده شدن دروازه‌های قفل شده کشور به سوی خودروهای ساخت خارج تقاضا برای خودروهای داخل به شدت تنزل خواهد یافت صدها هزار مشتری که از سالها پیش از این طرح شرکت کرده‌اند ناگزیر به خرید محصولات کارخانه‌های خودروساز داخلی خواهند بود که حتی اگر این عدد نیز با سلسله کیفیت و قیمت‌های مناسبتر خودروهای ساخت خارج دهان به اعتراض کشیدند. خبری خواهد بود در دست مدیران صنعت خودرو ناختم گیران کلان اقتصاد کشور را ناگزیر از اعمال واثاب سلیتهای صحنی از این صنعت کند.

سیاستی که نمونه‌های اعمال شده آن تا امروز پدید شده با سرمایه‌های کشور به شکل سرطانی به سمت صنعت خودروسازی کشیده و بر تکیه که می‌توانستند محلی مناسب برای جلب سرمایه‌های سرگردان و حمایت آنها به سمت خلاهای اقتصادی کشور باشند از این دست سیره‌ها خالی شوند. حسن ختام این مجال را بنگاهی به مستندات مدیران صنعت خودرو برای ترجیح این صنعت و





سه گانه

کیان فولادی

دهان بسته سازمان سنجش

نزدیک به پانصد هزار نفر، داوطلبان ورود به دانشگاه این روزها انتظاری یک ماهه را تجربه می کنند تا در پایان این انتظار نام خود را در میان پذیرفته شدگان دانشگاههای سراسری بیابند.

این شیوه ای است که متصدیان «سازمان سنجش آموزش کشور» چند سالی است در پیش گرفته اند و به گمان خود آزمون ورودی مراکز دانشگاهی را به جای برگزاری در دو مرحله در یک مرحله برگزار می کنند تا از التهاب و تشویش خاطر داوطلبان کنکور که ناچار اضطراب دو آزمون را تحمل می کردند، بکاهند. اما در عمل این ابتکار جدید نه تنها از حجم آن اضطراب نکاست که معضل دیگری را نیز پیش روی داوطلبان گذاشت.

در روشی که چند سال اخیر مورد توجه سازمان سنجش قرار گرفته از میان حدود یک و نیم میلیون داوطلب اولیه ورود به دانشگاه طی یک آزمون حدود نیم میلیون داوطلب برگزیده شده و مجاز به انتخاب رشته دانشگاهی با توجه به رتبه خویش در میان دیگر شرکت کنندگان در آزمون می گردند که پس از ارسال برگه های انتخاب رشته که داوطلبان با توجه به این نکته، رشته ها و دانشکده های مورد نظر خود را در آنها معین کرده اند، سازمان سنجش نیز پس از یک ماه نتیجه این انتخاب را به ایشان اعلام می کند و اسامی پذیرفته شدگان در آزمون اعلام می شود.

به این ترتیب تشویش خاطری که پیش از این برای شرکت در آزمون مرحله دوم، داوطلبان را می آزرده این بار به هنگام انتخاب رشته ها و

دانشکده ها با توجه به رتبه آزمون و در طول یک ماه انتظار برای اعلام نتایج، همراه داوطلبان خواهد بود و چه بسا اضطراب داوطلبان در سالان گذشته، برای شرکت در مرحله دوم آزمون بسیار کمتر از نگرانی داوطلبان امروز است. چرا که در روشی که پیش از این مورد عمل سازمان سنجش بود، نگرانی داوطلب ناشی از عدم تسلط وی بر منابع امتحانی و دروسی بود که در این

آزمون مورد سؤال قرار می گرفت، به این ترتیب هرچه بر میزان تسلط داوطلب بر منابع آزمون افزوده می شد مقدار اضطراب کاهش می یافت. به دیگر سخن برای از میان برداشتن این التهاب راه معینی وجود داشت و هر داوطلب نسبت به تلاشی که برای شرکت در آزمون انجام داده بود گرفتار اضطراب می شد یا از آن نجات می یافت. اما در روش ابتکاری سازمان سنجش دیگر راه گریزی از التهاب باقی نمانده است و اکثریت قریب به اتفاق داوطلبانی که مجاز به انتخاب رشته می شوند چه موفق به کسب رتبه های پایین شده باشند و چه به رتبه های چند رقیمی اکتفا کرده باشند، در این دام گرفتار می شوند. براساس توصیه سازمان سنجش داوطلب می باید با توجه به رتبه خویش در آزمون به انتخاب رشته بپردازد. اما آن سوی معادله این انتخاب معلوم نیست و اصولاً داوطلبان باید در شرایطی به این انتخاب سرنوشت ساز دست زنند که اطلاعات لازم برای انجام یک انتخاب صحیح در اختیار آنان قرار نگرفته است. چرا که لازمه بدیهی یک انتخاب صحیح آن است که از سویی داوطلب به رتبه و نمرات خویش در آزمون آگاه باشد (که خوشبختانه سازمان سنجش این امکان را فراهم می آورد!) و از سوی دیگر انتخاب کننده باید از نسبتی که



داوطلبان ورود به دانشگاه برای انتخاب رشته تنها نیمی از اطلاعات لازم را در اختیار دارند و سازمان سنجش نیز برای در اختیار گذاردن این نیمه امساک می ورزد و در این بین مؤسساتی این اطلاعات را به داوطلبان می فروشند!

میان رتبه ها و «اکد» رشته های انتخابی وجود دارد مطلع باشد. اینکه در سالهای گذشته برای ورود به رشته های خاص چه رتبه هایی مورد نیاز بوده است و به طور متوسط برای ورود به یک رشته یا پذیرش در دانشکده ای خاص چه نمراتی مورد نیاز است، یا اینکه ترتیب مطلوبیت رشته های دانشگاهی چگونه است و کدام دانشکده ها بیشترین تقاضای ورود را به خود اختصاص می دهند و در

مقابل به کدام رشته ها اقبال کمتری نشان داده می شود، اینها همه سؤالاتیست که ناگزیر برای یک انتخاب صحیح لازم است. اما سازمان سنجش کشور هیچ کمکی برای یافتن پاسخ آن به داوطلبان نمی کند و تنها طبق یک توصیه تکراری، داوطلبان را به انتخاب رشته براساس «علاقه» دعوت می کند.

توصیه ای که از پی چند سال برگزاری این شیوه و تعیین نتایج آن، شکی نیست که نمی تواند تمام حقیقت را در اختیار داوطلب قرار دهد، اما آنچه در این میان عجیب تر به نظر می رسد مؤسسات و مراکز است که ادعا می کنند با در اختیار داشتن اطلاعات آن سوی معادله قادر به ارائه انتخابی درست به داوطلبان هستند. اما معلوم نیست چگونه موفق به کسب این اطلاعات و پاسخ پرسشهای فوق شده اند.

از سوی دیگر صحت گفتار ایشان و درستی اطلاعاتی که درباره رشته های مورد نظر داوطلبان، در اختیار دارند نیز مورد تردید جدی است و درحالی که هیچ ملاک معینی نیز برای سنجش صحت ادعای این مؤسسات در دست نیست، جمع زیادی از داوطلبان ناگزیر یا مراجعه به این مؤسسات انتخاب راه آینده خویش را به دستان مشکوک این مؤسسات می سپارند. این اتفاق وقتی جالبتر می شود که نام سازمان سنجش را نیز در فهرست مؤسساتی که با اخذ هزاران ریال در ظاهر به کمک رایانه اما در حقیقت با کمک اطلاعات انحصاری که درباره وضعیت رشته ها در اختیار دارند، به انتخاب رشته می پردازند، ببینیم.

گویی سازمان سنجش با دیدن این بازار پرسود خود نیز هوس تجارت کرده و در هیاهوی کنکور خود را از پاسخ دادن به این سؤال معاف گردانیده است که چرا این اطلاعات را که حجم آن از یک دفترچه چند برگ بیشتر نخواهد شد، در اختیار عموم داوطلبان قرار نمی دهد تا آنها خود بتوانند نسبت به انتخاب رشته با اطمینان عمل کنند و فرصت سودجویی و سوءاستفاده مؤسساتی که معلوم نیست این اطلاعات خاص را از چه طریقی کسب کرده اند، گرفته شود. پاسخ این سؤال در نگاه اول چندان بر ناظران این اتفاق پوشیده نیست. مگر آنکه سازمان سنجش پاسخ دیگری در جیب داشته باشد.

خیابانی برای کودکان

از بیستم مرداد ماه سال جاری، نیروی انتظامی، سازمان بهزیستی و کمیته امداد امام طرح مشترکی را به اجرا در آورده اند تا متکدیان و کودکان خیابانی را از سطح شهرهای بزرگ جمع آوری و ساماندهی کنند. طرح مبارکی که اگر تکرار سیاستهای تجربه شده گذشته باشد، از هم اکنون پایانی ناخوشایند خواهد داشت.

جمع آوری کودکانی که به اجبار سرپرستانشان به خیابانها کشانده شده اند تا ترحم و عاطفه رهگذران را در مقابل کالایی کم ارزش از آنان بخرند، البته نخستین گام در رفع این مشکل است اما تاکنون این نخستین گام، بارها برداشته شده و بی سرانجام مانده است.

در سال ۷۹، ۷۰۰۰ نفر از کودکان خیابانی جمع آوری و به سازمان بهزیستی سپرده شده اند و این سازمان پس



است و اگر فرهای برای این کمبود آید بشید، نشود تا چند ماه دیگر به جای حیر از دست رفتن دام و محصول بایم منتظر شنیدن خبر از دست رفتن دامدار و صاحب محصول باشیم. در شمال و غرب کشور اما فراوانی آب چنان شده که دیگر هیچ کس قادر به کنترل آن نیست و مردمان استان گلستان و آرشیل چند روزیست که در قم از دست رفتن عزیزان خود در فاجعه سیل اخیر فاجدارند. به این ترتیب اگر تا پیش از این خشکسالی چند ساله اخیر به ظاهر بهوش آستان گذارده شد و آبرهای بی‌بران ششام شنیدن این بار دیدیم که احوال و ناآرامی خشکی زده‌گان بسیار بیشتر از او و آستان شایسته نگرانی است. سدهایی که می‌توانست ساخته شود اما ساخته نشد تا هزینه آن صرف اهداف پرچ سیاسی سیاستمداران کردند. اگر امروز برونه‌ها دامدار دهها عزیز از دست رفته بودیم که مزارع و دامها نیز از گداز رفته بود و بی باستانی است که هر سال به گوش این سرزمین تکرار می‌شود در گوشه‌ای سیل و در گوشه‌ای خشکسالی. در استانی فغان از تابش تابان خورشید و در استانی باله از بارش باران رحمت برآید.

اگر در سیزده سالی که از پایان جنگ تحمیلی می‌گذرد هر سال به تعداد آنگشتان دست هم بد ساخته بودیم امروز مجبور بودیم به مشکلاتی بیندیشیم که در جهان صنعتی ده‌ها سال است از یادها رفته است.

نیفت ساخت و تکمیل مدها ناگهان متوقف شد تا هزینه آن شعارهای سیاسی گروهی را خوش رنگ تر جلوه دهد، توقف که این روزها دهها کشته بخاطر سیل و هزاران هکتار مزرعه سوخته بخاطر خشکسالی به ارمغان آورده است



وزارت کشور نیز با آنچنان مشکلات عدیدینی روبروست که سبب شده در عمل مشکلات سیاسی فرصتی برای پرداختن به معضلات اجتماعی را برای آنها باقی نگذارد و به این ترتیب در حالی که ارگانهای که به معرفی ارتباطی با این ماحول دارند قایل قانونی و مستندات

محکم، در رفع مسؤولیت از خویش در دست دارند. روزبه‌روز بر تعداد کودکانی که به پیروی از والدین خود به ننگی و خلیجگری روی آورده‌اند افزوده می‌شود. نکته دیگر آن است که به فرض جمع‌آوری این شد از آسیب دیدگان اجتماعی آیا سازمانهایی نظیر کمیته امداد و بهزیستی قادرند آنچه را برای به دست آوردن راه خیلان به این کودکان آموزش داده شده برای اختیارشان قرار دهند؟ فقر مالی و ننگدستی خانوادگی این کودکان همبرین عاملی است که آنها را به خیلانها کشانده است و نا آن روی که این معضل باقی است تمام تلاش ارگانهای نظیر بهزیستی کمیته امداد یا شهرداری در این حد متوقف خواهد ماند که چند روزی آنان را از خیابان به سریناهی قابل اعتمادتر منتقل کنند و در پایان فرصت قانونی به دست سرپرستی سپرد که از روی فقر خیابان را به خانه ترجیح دادند و هنوز هم فقیرند.

اجرای این طرح کودکان خیابانی را چند روزی به سریناهی امن منتقل می‌کنند و در پایان فرصت قانونی به دست سرپرستانی خواهد سپرد که از روی فقر خیابان را به خانه ترجیح دادند و هنوز فقیرند

از بررسی این عده بین ۶۰ تا ۹۰ درصد آنها را غیرایرانی تشخیص می‌دهد. عده‌ای از پدر و مادر خارجی و عده‌ای از پدران خارجی که به هر ترتیب قائلند شش‌سده ایرانی بوده‌اند و براساس قانون سازمان بهزیستی از سرپرستی به این عده منحرف بوده است نتیجه اینکه بدون هیچ اقدامی این عده پس از مدتی با هم به خیلانها تحویل داده شدند و این سرانجام کار فسادآمیزی بود که از دو سال پیش برای سلب‌شدنی به این معضل تشکیل شده بود که به اعتقاد مدیریت سازمان بهزیستی قالب کار متفاوتی برای رسیدن به هدف در ایران باقی‌مانده است. مآخذ مانده است چرا که با رفع مسؤولیت از یک نهاد واحد و تقسیم آن میان اعضای یک ستاد در عمل تنها بی‌بیماری که حاصل می‌گردد رفع مسؤولیت از تمام نهادها و معضل ماندن موضوع خواهد بود.

تجربهای که پس از دو سال بار دیگر در حال اجراست و این بار بی‌روی انتظامی و کمیته امداد را نیز به میان کشیده است.

به این ترتیب دو نکته در این طرح سه‌م مانده است که اگر همچنان این گونه ماند می‌تواند سرانجام مشابهی را برای این طرح نیز رقم خواهند زد. بحث اینکه در نهضت مسوول پاسخگو برای حل این معضل کیوانست و در صورت شکست این طرح کدام مرجع پاسخگو و سرپرست جبران خواهد بود و این سؤالیست که در مورد تمام آسیب‌های اجتماعی در جامعه مطرح است. آیا سازمان بهزیستی پاسخگو خواهد بود که براساس گنجینه‌های مسوولان این سازمان ایشان بپشت بخش نسبتاً کوچکی از کار را اطلاق قانون بر عهده دارند یا کمیته امداد که این نهاد نیز در استفاده خوبش چنین وظیفه‌ای را درج نکرده است.

نور به یک ماه

بحران آب در مرکز شرقی و جنوب کشور چنان گسترده شده که از دست رفتن روزانه صدها راس دام و خشکیدن صدها هکتار مزارع کشاورزی از فرط تکرار عادی شده



کرنکه

فست صدم



خلاصه آنچه گذشت:

گروه تحقیقاتی برای کشف و استخراج بومی انسانی کشف به انسانی جنگل‌های اسود تنگه منور و توسط موجوداتی ناشناخته که بی‌شباهت به گوریل نبودند، قتل عام شدند. مرکز تحقیقات موسس که مسئول این گروه بود بلافاصله گروه دیگری را برای کشف حقیقت به جنگل‌های تنگه فرستاد. گروه مذکور در تنگه مورد حمله قبایلی وحشی و آتشفشان قرار گرفته و سرانجام به مکان گروه قبلی راه یافتند و آنها نیز مورد تهاجم موجودات کوریل‌ما قرار گرفتند. هر آخرین حمله این گوریل‌ها در حالیکه می‌رفتند تا افراد گروه به سختی شکست خورد و قتل عام شوند تاکنون...

● حمله به گوریل‌ها و آخرین بوم

با این همه «مورورو» نامی را جایز نداده اند اعتدالی به گوریل مذکور نداشت و تصور می‌کرد که هر لحظه او حمله خود را به سوی «کاران» که بر زمین افتاده و از شدت وحشت می‌صدای بی‌گلی او برپس خاست از سر گیرد.

به حسن دلیل با اسلحه کمتری خود به طرف گوریل نشانه رفت و قصد فشار دادن داشته را داشت که فریاد «الپوت» او را بر جای می‌خکوب کرد. «گلپاش» موریل شلیک تنگی مگر نمی‌بینی آنها حالت بخامر را از دست بدهای و فقط سواها گوش شنیده.

«مورورو» تنگانی به اشراف انداخته دکتر الپوت را مست می‌گفت بر نامی محروم از در تیره متزلزل شده بود. گوریل‌ها مانند یک انسان هیپنوتیزم شده بر جای می‌خکوب شده بودند و به اشراف خود نگاه می‌کردند گویی منتظر بودند که یکی از آنها غافل اختیار را دست گرفته و به دیگران بگریزد چنانکه

در محوطه اردو ای کشته پشته ساخته شده بود البته پیش از آنکه سرخس به گوریل‌ها بد اسیر می‌انسانی متعلق به از روی بر پیشتر نظارت را تاکنون

متصل شده بود و در حقیقت از افراد اردو به جز مورورو، کاران راس الپوت و «ناس» و دو عیراضل محافظ جان ویزه که تاکنون جان سالم به در برده بودند فقط چهار ماروس و تنگانی آفریقایی دیگر زنده مانده بودند و پانچ جان باخته بودند. با این حال اگر نبرد چند دقیقه دیگر ادامه می‌یافت به دلیل برتری معدنی گوریل‌ها که علی‌رغم خادو یکصد کشته بیش از یکصد

گوریل دیگر نیز حضور داشتند این در آن نزدیکی نبرد جان خود را از دست می‌دادند اما خدای رعدآسایی که از بلند گرها برمی‌خاست به موقع جان آنها را نجات داده بود پس از آنکه گوریل‌ها چند دقیقه بر جای خود می‌خکوب مانده بودند متوجه شدند که یکی از محرک‌های آنها به آرامی به طرف نقطه‌ای که صحرارود از دره دیده شده بود به راه افتاد او بدون اینکه به فکر گوریل‌ها

نگاهی بیندازد و یا خلاصی به آنها بدهد با حالتی بهت‌زده از اردو خارج شد و سایر گوریل‌ها هم دقیقاً همان عمل را تکرار کردند و از نقطه‌ای که فرزند به طرف خروجی کسب حرکت کردند و چند دقیقه بعد همه گوریل‌های موجود در این دره از الپوت جنگل‌های تنگه در جهت پنهان شدند.

● فرار!

«الپوت» «کاران راس» و «مورورو» نادر ساعت پس از این واقعه به جهت و جدل بی‌امور آنچه اتفاق افتاده بود پراختند. «الپوت» سپس به دیگران گفت که او برای نتیجه‌گیری دقیق از رفتار گوریل‌ها اینکه آنان به کدام گونه از حیوانات تعلق دارند به تحقیق کمیونری دقیق‌تری نیازمند است و باید این کار را در فرصت مناسب انجام دهد. «مورورو» تنگانی روی به فرار کرد و گفت: «ماتم راس» و صحبت ما بسیار جدی است. ما عده زیادی در اختیار نداریم و اگرچه امکان حمله گوریل‌ها از میان رفته است اما تنگه قبایلی که از دور ما را زیر نظر دارند متوجه شده‌اند که ما دیگر نیروی زیادی نیستیم و اگر ما را مورد حمله قرار دهند بدون تردید قتل عام خواهیم شد. بنابراین بهتر است که با هر تنی باقی‌گرفته از آنها ترتیب حضور یک هراسی را برای انتقال ما از این مکان لغتی بدهند.

«کاران راس» که سخن «مورورو» را کاملاً متعلق بود به سرعت به طرف کامپیور خود رفت و پیامی برای آنها فرستاد و از آنها خواست که بگ هراسی‌های حمل و نقل از نوع کوچکتر به تنگانی که در قیل تعیین شده است بفرستند تا بازماندگان گروه نجات شوند. پس از آن «کاران راس» دستور گردآوری هراسی را که آنها باید با خود حمل می‌کردند صادر

کرد و افراد باقی‌مانده شروع به جمع آوری در اردو کردند.

● غریب مورنگو

در حالیکه که افراد تحت نظارت «مورورو» به سرعت مشغول جمع آوری وسایل بودند تاکنون صدای چند غریب رعدآسا سکوت موجود در اردو را شکست. همه افراد دست از کار کشیده و با وحشت به یکدیگر نگاه می‌کردند. «مورورو» در یکی از معدود تلفاتی که چیزی بسیار جدی و مگران به خود گرفته بود گویا گوش فرا داد و با احتیاجی جدی گفت: «از این به‌تر نمی‌شد این غریب را آخرین بار بیست سال پیش شنیدم. این صدای رعدآسا می‌تواند به آتش‌فشان مورنگو می‌باشد که معمولاً هر یک سال و یک سال یکبار دچار انفجار شده و هرچه که با شاع با یک کپلوسری در اطراف آن باشد نابود می‌گردد و این غریب نشان می‌دهد که در غریب شاعر انفجار مورنگو خرابیه بوده.

کاران راس بر بحث به خود لغت فرستاد و «الپوت» نیز خیره تصور می‌کرد در حالیکه که در آخرین مراحل نتیجه‌گیری خود پرامون وضعیت شهر باستانی رینگ و گوریل‌های محافظ آن بود تاکنون با انفجار مورنگو باید همه چیز به محاسره قرار گیرد. احتیاجی گروه در حالیکه که غریب‌های مورنگو و جنگل‌های بلندتری خود به کار خود سرعت دادند. «کاران راس» به پیامی از طریق کامپیور دریافت کرد که طبق این هراسی‌های حمل و نقل راس ساعت به بعد از ظهر در مکان مقرر در انتظار آنان خواهد بود. در پیام به «کاران» هشدار داده شده بود که صورت ناخیر به جهت خطرهای موجود حواس هراسی‌های حمل و نقل بیش از سی دقیقه منتظر نخواهد ماند و مکان موعود را ترک خواهد کرد.

«کاران راس» حیران را به «مورورو» اطلاع داد و «مورورو» با داد و بیداد سعی کرد تا اعتدالی گروه را ترتیب به سرعت فاخت به صلیبات جمع آوری نماید. این کاری سخت بود چرا که مقدار زیادی بسته‌بندی باید انجام می‌شد و با توجه به نیروی انسانی ناچیز باقی این کار زمان بسیار زیادی می‌گرفت. سرانجام در حالیکه که صدای انفجار از آتش‌فشان مورنگو لا‌تقطع به گوش می‌رسید کار همه آوری به اتمام رسید و دقیقاً بر زمانی که «مورورو» آماده شده بود تا دستور حرکت به سوی جنگل و مکان فرود هراسی‌های حمل و نقل را صادر کند تاکنون صدای انفجاری بسیار شدید که ده برابر صدای انفجارهای دیگر بود به گوش رسید و متعجب از آن از دور بوی گوگرد و مواد مذاب که به حرکت درآمده بود به مشام می‌رسید.

«مورورو» دیگر تا امل را جایز ندید و دستور داد که از میان وسایل هراسی‌های غیر لازم و قابل جایگزینی می‌باشد در صفا باقی گذاشته شده و فقط وسایل لازم و وسایلی که برای استفاده‌های بعدی لازم است از میان آنها جدا شود. پس از آن افراد گروه حیاتی به شمار می‌آمد حمل شروع افراد به سرعت به حرکت درآمدند و دقیقاً بر زمانی

که آخرین نفر که خود «موروز» بود از آن خارج شد، مواد مذاب به داخل آن سرازیر شده بود. درحقیقت فاصله مذابها که به سرعت در حرکت بود با افراد گروه، در حدود ۱۰۰ متر بیشتر نبود و «موروز» می دانست که اگر آنها هرچه زودتر به یک نقطه مرتفع برسند، غرق در مواد مذاب شده و شانس باری زنده شدن نخواهند داشت.

«موروز» که تمام نقاط جنگل را مانند کف دست خود می شناخت دستور داد تا افراد گروه با سرعت تمام به طرف نقطه‌ای مرتفع حرکت کنند و این نقطه اگرچه راه آنها را به طرف مکان مورد غرض نمی دورتر می کرد اما حداقل زنده ماندن آنها را تضمین می کرد.

سرانجام افراد گروه نفس زدن مرتجعی که مراد مذاب چند متر بیشتر با آنها فاصله نداشت خود را به نقطه‌ای مرتفع رساندند و مواد مذاب قدرت پالا آمدن در این نقطه را نداشت و به مسیر سریشی خود ادامه داد. «موروز» به افراد که پشت سرش شده بودند دستور داد تا چند دقیقه‌ای استراحت کنند و قدری آب بنوشند، پس از چند دقیقه استراحت مورد به افراد دستور حرکت دوباره داد اما متوجه شد که از شدت خشکی هیچ کسی نای حرکت ندارد. آنگاه «موروز» که اوضاع را خطرناک می دید با فریاد گفت: «اگر می خواهید هویسا بدون کما حرکت کنید در همین نقطه بفرایید»

با توجه به اینکه مسیر مافوقی طولانی تر شده است اگر هم اکنون با تمام سرعت حرکت کنیم با ۳۰ دقیقه تاخیر به مکان مورد غرض می رسیم و این زمانی است که به ما مانده شده و حتی یک دقیقه دیرتر رسیدن باعث می شود تا هویسا را در آسان مشاهده کنیم و خود را در میان تمام خطرانی که در جنگل‌های کنگو وجود دارد»

این گفته «موروز» کار خود را کرد و افراد با اضطراب دوباره به حرکت درآمدند. در طول راه بیش از همه «امی» غرولند می کرد و گویی تنها کسی که از ترک گرفتن جنگل‌های کنگو ناراضی بود همین گویین دست‌آموز بود. اما «الیوت» سعی می کرد با داستانهای خوش در مورد وطن که به طریق علامت به او منتقل می کرد او را قدری آرامتر کند.

● کیگانی

هویسای حمل و نقل در نقطه پازی که در میان سنگل وجود داشت در انتظار روی زمین نشسته بود و خیلی و کمک از درحالی که با بی‌حوصلگی مشغول صحبت بودند مرتباً به ساختهای خود نگاه می کردند. زمان مورد غرض رسید و گذشت و آنها ۳۰ دقیقه استراحت را شروع کردند درحالی که خود از افراد گروه خبری نبود، خیلی و کمک او که به طبعی با اضطراب زودتر در جنگل‌های کنگو آشنا بودند به

هیچ وجه تمایلی نداشتند تا زمان اصلی برای رسیدن اعضای گروه را به تحمل کنند. اما دستور مرکز اکیدا این موضوع را از آنان خواسته بود. خیلی و کمک به سرعت خود نظری انداخت و درحالی که چند دقیقه بیشتر به پایان مهلت سی دقیقه اصلی نبود ناگهان کمک خیلی با طوحنجائی فریاد زد:

«نگاه کن! آگاهاه هر دو چند نفر را مشاهده کردند که التان و خیران از پس درختان بیرون آمده و به طرف هویسای می دویدند اما گویی نای این کار را نداشتند. کمک خیلی به داخل هویسا رفت و



درحالی که قصد داشت تا ورودی هویسا را بگشاید، کمک صدای خیلی را شنید که از داخل کالین فریاد می زد: «کمک نگهدار! هر از باز نکن کیگانی‌ها می خواهند حمله کنند»

کمک خیلی از باز کردن ورودی مصرف شد و به داخل کالین خطیله بازگشت. هر دوی آنها با وحشت مشاهده کردند که افراد گروه که در حدود پجاه متر با هویسا فاصله داشتند در برابر خود کیگانی‌های آدم‌خوار را مشاهده کردند که با حرکت دادن نیزه و سیرهای خود آنها را به رسم قبایل افریقای مرکزی تهدید می کردند. درحالی که به نزد این قبایل مرسوم بود در هنگام میرد یا حسد به یکدیگر گرفته می شد. این حرکات هم برای خلبانها و هم برای «موروز» کاملاً آشنا بود. «موروز» به افرادی که

مسلم بودند دستور داد تا با سلاح‌های خود مهاجمان را نشانه رویند و او به دنبال رفتندی بود که بتواند کیگانی‌ها را درگیر کند و سپس افراد گروه بتواند خود را به داخل هویسا برسانند. سرانجام «موروز» تصمیم خود را گرفت. او به دو نفرهای که مسئول‌های بزرگ را در دست داشتند دستور داد تا به دستور او به تیراندازی درحال حرکت دست بزنند. «موروز» آنگاه دستور فرست حمله کرد و درحالی که کیگانی‌ها در حال انجام یکی از حرکات مرسوم خود بودند ناگهان فریاد زد: «حالا» با دستور «موروز» همه نفر به طرف کیگانی‌ها شلیک کرده و به طرف جنگل به حرکت درآمدند. «موروز» درحالی که به سرعت حرکت می کرد رو به «کارل راس» کرد و فریاد زد: «اما آنها را به طرف جنگل می کشیم و شما به سرعت خود را به داخل هویسا برسانید و آنگاه ما به شما خواهیم پیوست»

دیگر هیچ کس فرصت سؤال یا اظهارنظر را نداشت. کیگانی‌ها که از تیراندازی «موروز» و دو نفر مسلح دیگر و به خاک و خون کشیدن چند نفر از افراد خود به خشم آمده بودند همگی از بی‌مونی و دوام مسلح دیگر به حرکت درآمدند. این عمل فرصت کالی به بغیه اعضای گروه که هفت نفر بیشتر نبودند داد تا به سرعت به طرف هویسا حرکت کنند. زمانی که افراد سرانجام به داخل هویسا رسیدند در پشت پیچ‌ها صفر شده و به شلیکی موقف مشغول شدند.

دری «موروز» و دو مردم مسلح کیگانی‌ها هم وارد جنگل شدند و از دیده ناپدید گشتند. چند دقیقه برای اعضای گروه مانند چند قرن بود گذشت و هنوز از افراد گروه خبری نبود که خیلی هویسا که از قبل با «کارل راس» آشنا شده و می دانست که او رهبری عملیات را به عهده دارد خود را به او رساند و گفت:

«دکتر راس ما زمان زیادی نمی‌توانیم منتظر آنها بمانیم و شما بهتر می‌فایند که چه خطرانی ما را تهدید می‌کند و باید حرکت کنیم»

«کارل راس» با خشم با او تکیه انداخت و گفت: «آنها برای نجات جان ما خود را به مخاطره انداخته‌اند و تو می‌خواهی آنها را بگذاری و بروی» آفرین بر این شجاعت و استقامت، از پای «کارل راس» خیلی هویسا پشت و جعل شد اما می‌دانست که او خیلی است و هر لحظه می‌تواند هویسا را به حرکت درآورد درحالی که سک و سنگین می‌کرد تا هویسا را بدون دستور «کارل راس» به حرکت درآورد. ناگهان صدای اولفادی که هویسا پیچید و افراد از طرف صخره‌ها «موروز» و دو مرد مسلح را دیدند که از جهت دیگری از جنگل خارج شده و به فاصله کمی از آنها کیگانی‌ها را می‌دوان و براندازان در پس آنها حرکت بودند.

این داستان همه آمده پایان می‌پذیرد.

شبی که ماه نبود و مهتاب آمد

نیمه و تسلیم از محسن شد

بر اساس سرگذشت بلوچ

قسمت دوم و آخر

در قسمت یکم خواندید

عجلی اهل بلوچستان... که به بلوچ جسمی آبی معروف است... روایتگر زندگی می‌باشد که در کودکی، همراه با معلم روستایی به بهرانی مهاجرت می‌کند و پس از گذشت دنیلم که موفق به ورود در دانشگاه می‌شود... این اجنبی که عشق تحصیل در دانشگاه می‌باشد مصمم می‌شود برای ادامه تحصیل به خارج رود اما چون هزینه دانشگاه‌های خوب سبک نیست «بلوچ» به کمک یکی از دوستانش مقدمات سفر به کشور انگلستان را آماده می‌کند و جمعه اینکه برای تهیه بلیط خوابگاه مجبور به سیگار فروش در یکی از محلات مانی شهر تهران می‌شود و همزمان به آموزش زبان انگلیسی نیز مشغول می‌شود تا اینکه در یک نیمه شب سهواً یک اتفاق خوشایند با خانواده تروفند جزیری به نام مهتاب افتاد و پس از چند هفته مهتاب به بلوچ خلاصه شده و بلوچ نیز متلافی عشق این دختر زیباروی بلوچ می‌شود و پس از مدتی کشمکش، مخالفت مادر مهتاب... برادرهای او دو تا هم از لواط کرده و راضی نگذاشته می‌شوند... و امک پایان زندگی نامه

دوران بهشت زندگی ما در بنگلادش آغاز شد. اینکه می‌گویم بهشت نه اینکه منظورم زندگی مرده در آن کشور باشد! نه بنگلادش نیز مانند چند کشور دیگر فسادهای کشورهایی قلم می‌بشد با مردهایی که اکثرشان گرسنه هستند.

من و مهتاب اما از روز اول این وضعیت را پذیرفته بودیم. فراموش نمی‌کنم روز و لحظه‌ای را که یا به خاک آن کشور گذرانیم مهتاب که به جهت وضعیت مالی خوب خانواده‌اش قبلاً به چند کشور اروپایی سفر کرده بود دیدن وضعیت آن کشور و مردمان فقیرش. چنان‌جا خورد که یک ساعتی کلاً متحیر شده و سکوت کرده بود.

موقعی که سوار تاکسی شده و به سمت آدرس هتلی که دوستم قبلاً برایمان رزرو کرده بود - چند روز بعد خانه‌ای اجاره کردیم - راه افتادیم. وقتی دیدم مهتاب آنطور بهت‌زده به خیابانهای شلوغ و مردم قلیش نگاه می‌کند، رو به او کردم و گفتم:

«بگران لباس مهتاب... عادت می‌کنی... اگرچه می‌دانم برایت سخت است که اینجا زندگی کنی...»

تو به این طور زندگی‌ها عادت نداری... برای تو مشکل است که در شهر آزاد می‌توانی! اینجا زندگی کنی ولی من عادت دارم، من بچه فقیر هستم و فرزند دشت و بیابان! تو هم بگران نباش همیشه وضع این‌طوری نمی‌شود. چشم روی هم بگذار. درس من تمام شده و آنوقت برمی‌گردیم به کشور خودمان! تو هم برای اینکه سختی نکشی به این فکر کن که هدف و انگیزه‌ات چیست... تو به خاطر من این سختی‌رو داری تحمل نمی‌کنی... درحقیقت تو برای اینکه بکفر به اوج موفقیت برسی از آن زندگی راحت دست کشیدی و همراه من شدی... من قدر محبت تورو می‌دونم مهتاب... و مطمئن باش همیشه کنارت هستم!

فرهنگی که تمام شد مهتاب خندید و گفت: «کلام تو مثل آهنگ یک موسیقی آرامش‌بخش است... همه اضطرابی که داشتم با حرف‌های تو رفت... مطمئن باش که من تاهیهبه کنارت هستم!»

و این‌طوری شد که من و مهتاب با به بهشت زندگی‌مان گذشتیم.

روزهای نخست برای خود من هم مشکل بود، ما نه می‌توانستیم با آب و هوای این منطقه کنار بیایم نه غذای آنجا - که تند و پرپخت بود - را می‌توانستیم

خوردیم و نه با شرایط کار فرهنگ آن جامعه سازگار بودیم. اما رفته رفته جا افتادیم. دوران دانشگاه من که آغاز شد. کم‌کم به همه چیز عادت کردیم. بعد هم خانه‌ای کوچک در حومه شهر اجاره کردیم که اگرچه تر محله‌ای فقیرنشین و شلوغ واقع بود اما برایمان مناسب بود.

در این میان مشکل مالی هم داشتیم. اگرچه من در دفتر تجاری دوستم مشغول به کار بودم اما چون تقریباً نیمه وقت کار می‌کردم با تنوع به دانشگاه نرسیدم. درآمدی که حساب می‌کردم چندان قابل تأمل نبود. البته اگر من و محبت - ص - مهتاب از راه می‌توانستیم پدر می‌کردیم مهتاب به حسابمان مددکار دلار نیز داریم و درآمد ما هیچ‌کدام راضی به این کار نبودیم.

به یاد دارم یک روز که از این یکی به یادش نماند و شاست می‌خوردیم مهتاب گرسنه و بدون مقدمه گفت:

«بلوچ تا حالا هیچ فکر کردی که چرا من از خانواده‌ام - خصوصاً از بابا که خیلی تورو دوست داره - کمک مالی نمی‌گیرم؟»

«لا بد برای اینکه می‌دونی من هیچ وقت حیران‌خوار نبودم و نمی‌خواهم با شما!»

این را که گفت مهتاب سری تکان داد و به ادامه گفت: «این که می‌گویی درست نیست! دلیل اصلی این است که همان‌طور که خودت هم می‌دونی، تر خانواده و فامیل من غیر از پدرم که از روز اول تورو - مثل پدر خودش دوست داشت - بدون رد و برابری بهت بگه، هیچ کس تورو قبول ندارد! درحقیقت همه

معتقد هستند که تو در شان خانواده ما نیستی! می‌خواهم بابتش کنم. می‌خواهم اینها رو بگم تا مجبور باشی... قضیه اینکه فامیل من (بالاخص مادرم که دشمن خوبی توتنه با من شرط بستند که انگیزه من برای ازدواج با تو... این است که تو من سرکشی کنی! اونها هر لحظه انتظار دارند که تو به من یکی از خانواده‌ام پول بگیرم! یعنی شان چیزی که خودت گفتی حیره‌خوار اونها بشی! [مهتاب که خودش نیز از گفتن این حرف‌ها از حیالت سرخ شده بود ادامه داد:] برای همین است که من حاضریم گرسنگی بکشیم و نان خالی بخوریم و توی این خرتی و سوراخ در این محل پر از آلودگی زندگی بکنیم به طریقه خانواده‌ام دست دراز نکنیم! ورواست بهت بگم بلوچ! من دلم نمی‌خواه اونها به غرور شکسته تو بخندند!

اینها را گفت و گریست. کمی آرامش کردم و نیمی تحریش دادم و گفتم:

«من فقط خدایو شکر می‌کنم که تو همان زنی هستی که من همیشه آرزوی داشتنش رو داشتم. بگذار صادقانه بهت بگم که من شاید روزی غریب‌روم و نگدام می‌کردم اما فقط به خاطر تو! یعنی اگر بستم تو ناری از این وضع ریز می‌کنی، اونقدر عاشقت هستم که حتی حاضریم به تنها فامیل و مادر تو که حتی تمام دنیا بهم بخندن...»

«به بلوچ مطمئن باش هرگز اون روزو نخواهی دید، چرا که من فقط عاشق غرور تو شدم!»

از هنگامی که حقایق برای همدیگر شفاف شد. زندگیمان شیرین‌تر شد. گاهی اوقات تر شبانه‌روز فقط یک وعده غذای درست و حسابی می‌خوریم. اما صورتمان همیشه پر از خنده بود. بسیاری از اوقات من برای رفتن به پرورش به دانشگاه چند کیلومتر را پیاده می‌رفتم چون پول نداشتیم اما وقتی به خانه می‌رسیدم و می‌دیدم مهتاب مشتاقانه نظارم راضی‌کننده تمام شگفتی از تن بیرون می‌رفت.

با همه بازاریها و اندازها و گستاخی‌ها زندگیمان ادامه داشت. پدر مهتاب مرتب با ما حسابی می‌گرفت و هر بار التماس می‌کرده که اجازه بدیم برایمان پول بفرستد اما مهتاب که می‌دانست مادرش حتی حساب پولی را که پدرش بابت خریه سگاری می‌دهد می‌نماید موافقت نمی‌کرد.

آغاز سال بهم حضورمان در بنگلادش بود. یعنی کالی بود کمتر از یک سال دیگر سختی‌ها را تحمل کنیم تا من با مدور و واکلت از دانشگاه فارغ‌التحصیل شوم و برای ادامه دادن آن درس به ایران برگردم. حدوداً از پنج ماه مانده به اتمام درس من مهتاب شوق و فوق پرورش را آغاز کرد. اگرچه در این مدت خیلی ضعیف بود. برده اگرچه فوق‌العاده قانع شده بود در این چهار، پنج سال بارها و باره مهتاب دچار بیماری‌های سخت شد اما هر بار به کمک خدا و با پرستاری من خوب شد!

همان‌طور که گفتیم مهتاب کاملاً خوشحال بود هر روز سحرهاش از قبل می‌شد اما اینکه ناگهان بدون علت متوجه شدیم که مهتاب گمیل و ناراحت

است. ابتدا فکر کردم ناراحتی‌اش از بابت زخمی است که روی گردنش به وجود آمده، می‌گفته - یک روز که طلسم در پایتجه خفته قدم می‌زدم شاخه یکی از درختها رفته روی گردنم و زخم صغیری به وجود آورد!

به همین خاطر ابتدا فکر کردم ناراحتی‌اش از بابت آن زخم‌هاست مخصوصا که می‌دیدم روی آن زخم را پوشانده و حتی حاضر نیست من آن را ببینم. می‌گفت - زخم هفت پاژ کرده و شکل بدی است نمی‌خواهم ناراحت بشی!

تقریباً بیست روز از زخم شدن گردنش می‌گشت اما او هنوز گردنش را پوشانده بود تا اینکه من بهش گفتم.

باید بروم دکتر... یک زخم معمولی که اینقدر طول نمی‌کشد!

اما او معتقد بود هیچ مسمی نیست. چند مرتبه اصرار کردم و او هر بار انکار کرد من کم‌کم داشتم برای سلامتیش نگران می‌شدم تا اینکه یک شب - هنگامی که خواب بود و فقط حوله‌ای مرطوب روی گردنش انداخته بود از روی کنج‌کامی حوله را کنار زدم تا زخم را ببینم که... ناگهان از بدن آن زخم بشکافت که بسیار مسخر کننده به نظر می‌رسید چنان فریادی کشیدم که مهتاب از خواب بیدار و مرعبی که متوجه شد من زخم را دیده‌ام. گریه کرد و می‌انگه حرفی نزد لیس پرستی و شانه از خانه بیرون رفت. او خیلی اوقات وقتی ناراحت می‌شد برای قدم زدن بیرون می‌رفت، به همین خاطر فکر کردم این بار هم پس از چند دقیقه به خانه برمی‌گردد اما اشتباه می‌کردم. او صبح بلند را در راه به خانه برنگشت. وقتی سوخه دود و سوز من به خانه می‌آمد فرط اضطراب داشتم دیوانه می‌شدم. اما چیزی که بود متوجه شدم او صبحها که من در دانشگاه هستم به خانه می‌آید و لیس عوض می‌کند و قبل از برگشتن من رودا این رود که یک روز به دانشگاه رفتم و ساعتی در خیابان قدم زدم و به خانه برگشتم. همین که مهتاب مرا دید فریادی کشید و دوباره خواست از خانه بگریزد که رویه او کردم و تقدیم - برو مهتاب... درود خدا نرود... من بدین تو خیلی تنها هستم... من نمی‌دانم تو برای چی ناراحتی؟ اصلاً نمی‌دانم مشکلت چیست! اما هرچی هست فکر کن می‌کنی که من نمی‌توانم گارت بکنم؟

مهتاب لبه‌های حیرام شد و بعد یکبار، منفرج شد و ناله -

چی بهت بگم بلورچ؟ تو می‌تونی یک جنمایی در حال کنی؟ می‌تونی؟

آنها را رفت و بعد قسمت‌هایی از دست و پا و شانش را نیز که حالا متوجه شدم که در این اوضاع سعی می‌کرد از من پنهان بدارد که بر روی او زخمهایی گریه و مسخر کننده و بشکلی، نشانه دانه به ادامه و با گریه گفت.

آره بلورچ... من جنام گرفتم... می‌یک جنمایی هستم... می‌فهمی؟ من نگران نشم... من اولاً اوقدر تصور دارم که جنام جنام «مصری» است و دوماً اوقدر عاشق تو هستم که دلم نخواست تو هم مثل من بدخت بشی! ارامه همین در همان روزهای اول وقتی

دکتر بهم گفت دانه حدام خشک داری و جنام خشک به کسی سرایت نمی‌کند! خیالم از بابت تو راحت شد اما در عین حال چون می‌توانم که تحسین و حتی دندن یک آدم جنمایی چقدر خیره‌کننده در همین چند روز اخیر کارهای مربوط به ملاقات‌ها را انجام دادم و کالیف و فقط روی به سلمات و یک دفتر ارضا داشتی تا از من جدا بشی... من هنوز تو را اوقدر دوست دارم که تترنم زجر کشیده‌ت رو در حال کنم فقط چیزی که هست از دست به عنوان زنی که



یک روزی دوستش داشتی. از تو خواهش می‌کنم که این حقیقت تلخ رو به خاتمه‌ام بگی. این آخرین خواهش من از توست بلورچ!

حرفهای مهتاب که شنادم احساس کردم دلم خواب می‌بینم. برایم قابل قبول نبود که مهتاب همان دختری که زمانی «مهتاب» را داشت همان دختری که هر کس او را می‌دید به زیبایی‌اش خیره می‌شد و همان دختری که روز اول من با خود فاکر کردم او دختر شاه پریان است! همان دختر حالا جنام گرفته باشد! مهتاب داشت می‌گرفت که از خانه بیرون آمدم و جلوی در نشستم. ساعتها اشک ریختم و بخت خودم را لغت فرستادم و با خدا نجوا کردم که - خدایا چرا! چرا مهتاب؟ چرا این بلا باید بر این زن بیچاره که به مهریانی فرشته‌های آسمانی است بیاید؟ چرا من جنام نگرفتم؟ چرا مهتاب؟ صبح جلوی در خانه نشستم و مرعبی که به خودم آمدم، تپدم هوا نازیک شده است. می‌دانستم مهتاب داخل خانه منتظر من است تا با او بروم. از خانه خارج شدم.

آمارش با هر دم بدیشیدم به این نتیجه رسیدم که - هر بلورچ فرشته‌خواری زن جهان و مهرنشین همسر عالم صبیح تو شده... اون می‌توانست همان روز اول به حرف خانوادهاش گوشش کند و پلور کند

که دامن در شان او تسمه... به رانگی مرله خودش ادامه بده و با خودی از طبقه خودش ازواج کنه، با مرئی ازواج کنه که بهرشد به پاریس و به زیباترین شهرهای دنیاست که اینکه مجبور بشه برای تحصیل شوهرش، بیاد به منطفای که بر از بشاری است! بلورچ مهتاب به خاطر تو دچار این بلا شد. حالا رفتی رسید که تو خودتو امتحان کنی و ببینی چقدر مرعی! اینها را با خود نجوا کردم و از پایتجه جلوی در خانه یک گل کوچک گندم و داخل خانه شدم. همین که مهتاب گل را در دست و لبخند را روی صورت دید ابتدا شافزین خنده همه عرش به چهره‌اش نشست اما بعد خیلی سریع عصب و ناله و گفت - نه بلورچ... تو حق نداری به خاطر من خوشختری رو به طریقت حرام کنی... تو حق خوشبخت شدن داری بلورچ! خندیدم و کنارش نشستم و گل را لای مراهیش گذاشتم و گفتم.

« تو بیرونهای دختر... تو بیرونه ترین عاشق دنیا هستی مهتاب... تو چرا فکر می‌کنی من اینقدر حیوان هستم؟! »

ا. ا. ا.

اینکه دارم این نامه را برایت می‌نویسم هفت سال از آن روزهای گذره اجازه بدهد از وضعیت رخسار و دهنم مهتاب برایتان هیچ چیز نگویم! فقط همین را بدانی که ماه قبل، پیشگاه معالجتش به من توضیح داد که نزدیک ۸۰ درصد از تمام بدن مهتاب را زخمهایی جنام فرا گرفته است!

دکتر معالجتی در عین حال گفت - خوشبختانه به خاطر ادامه معالجاتی که شما بگشستید فعلاً حال عمومی همسر تان خوب است. البته هیچ بعید نیست که یک روز... با فرنا یا سل آینده باه سل بعد - یک روز زخمهای جنام مهتاب واره سیسم تنش‌اش بشود...

حرف دکتر را قطع کردم و درحالی که نمی‌توانستم جلوی گریه‌ام را بگیرم گفتم - نه دکتر... هرقتی رو زن... من مطمئن هستم تا روزی که مهتاب عاشق باشه نخواهد مرد و او تا روزی که من کنارش باشم عاشق خواهد بود پس مرگ هرگز به سراغش نخواهد آمد!

در این مدت هیچ‌یک از کسانی که در ایران هستند - از هر دو فامیل - خبر ندانند که مهتاب به چه مرضی مبتلا است.

همچنین در همه این سالها خیلی‌ها دوست و آشنا و ایرانی و خارجی و غریبه و... از من پرسیده‌اند که «چطور دلت می‌آید که با یک جنمایی زندگی کنی؟» من اما به صمت این بلع می‌خورم و نه هر وقت معنی شتق رو فهمیدن پاسخ سزائان را نخواهد گرفت!

و اما مهتاب! مهتاب در این مدت هفت سال بدون آنکه به من بگوید هر روز منتظر است که من واره خانه شوم و به او بگویم که دیگر خسته شده‌ام!

من اما - به پروردگار قسم - که هنوز عاشق مهتاب هستم پس از آنکه فقط یک التماس دعا دارم. دعایم کنید تا برای همیشه عیشگاه مهتاب بشام!

زلفها به علت تحرك زياده و بروز حادث غلط
و نژديكي در ايران، پيش از سايز قسمت ها به
آرتروز مبتلا مي شوند

مي شود. مبرها و استخوانها و غضروفها نيز از بين
مي روند.

غضروفها درست مثل شيشه اي كه روي ميز قرار
مي دهيم از مفصل و استخوانهاي كه زير آن قرار دارد
محافظت مي كند. اما اين غضروفها به مرور زمان و پراثر
كثر زياده دچار ساييدي و فرسايش مي شوند و باعث
بروز بيماري آرتروز مي گردند.

آيا چندان بوع آرتروز داريم؟

● در نوع يك جراخ آرتروز زردسي كه به علت
عصبانيت و صريحه ها به وجود مي آيد كه درمان آنها از
طريق جاذباتن درست مفصل و فيزيكي كردن آنها
انجام مي شود. بيماري آرتروز افراد مسن كه به علت
كهنوت سن و فشار كاذ و نژديكي به وجود مي آيد.

البته برخي هم به طور ارثي دچار نوعي آرتروز
اوليه مي شوند. يعني آنها به طور مادرزادي امادگي
بابت به اين بيماري را دارند و هرچه سن آنها بالا
مي رود بيماري پيشرفت مي كند. درمان اين نوع
آرتروز با آنها كه به علت كهنوت سن دچار آرتروز
مي شود متفاوت است و پزشك برحسب نوع آرتروز به
درمان آن مي پردازد.

آيا تمام قسمت بدن بيشتر در معرض خطر آرتروز
قرار دارد؟

● زلفها به علت تحرك زياده و بروز حادث غلط
و نژديكي در ايران، پيش از سايز قسمت ها به
آرتروز مبتلا مي شوند.

آيا تمام جايهاي بدن آرتروز وجود دارد و يا فقط به
لنگيني پيما اختصاصي مي شود؟

● شايد بيشتر مردم تصور مي گردند رايان
غلاف آرتروز وجود ندارد و ولي اکنون با پيشرفت علم
فرهاني پيمايها مي توان فهميد كه هم به زانو در آمدن
در بورد معالجه آرتروز زانو در دنيا و ايران هم
روشناي زمامي مزايمي به كثر گرفته مي شود. از جمله
روشني كه خود مي شخص مدتي است. در ايجام بر بوري
روشني كه هزار پيمايها حثيت به جهت هم كند.

در اين روش با استفاده از يك نوع دارو كه طرازي
يك ماده شستنيك است مانعي را كه به جهت مبالغ
مفصلي دارو به سو بويت با فائيد به علت به مفصل
زانو آرتروزي مي كند اين دارو موجب تسكين درد و نرم
شدن حرركات زانو مي شود. سعي بيماراني كه سن با
اين روش آنها را تحت درمان قرار داده اند خوشبختانه
نتيجه بسيار خوب گرفته اند و اغلب آنها به رديكي
عالي خود رسيده اند.

آيا همه اين نوع بيماري به مقدار است؟

● بالا در دوره فارس كه شامل سه دوره تيزيز و
سه عهده فيزيك براي بود. معدود پانصد هزار تومان
مي شود. افراد مسن كه دارو از طريق بولني واره مي شود
و از طريق دارو مسن به بافتريجه در دسترس بيماران
قرار مي گيرد. ميزان آن حدود دويست تا سيصد هزار
تومان است. البته اين ميزان فقط افرادي ديگر و

در اناي عمل انجام
مي شود و چون در
كل تزريق داروفاي
مي گيرد هم صورت
نرم درمان كمي گران
است.

آيا انجام
تزريق و درصدهاي
فازيكي ديگر بويها
مجموعه عاالي است و
يا افلاطيت ديگري
هم صورت مي گيرد؟

● بيماران اوله
باید اصول بلند شدن
و نشستن را رعایت
کنند. نشستن را که
به آنها توصیه

مي شود انجام دهند. در مراكز فيزيوتراپي درمانهاي
فيزيوتراپي را انجام دهند. در کنار اينها از داروفايي كه
اجزاي مي شود استفاده كنند. مجموع اين عوامل در
بيوده آنها تنگي مي كند.

آيا آيااي نوع جويان اثر جالبي ندارد؟

● خيچ كور اثر جالبي ندارد. فقط اگر كسي
زخمهاي پوستي و يا حساسيت هايي مثل آسم داشته
باشد بايد با احتياط و (رو نظر پزشك متخصص داخل و
عصاره داروفايي كه حساسيت خاص ندارد. شمل تزريق
انجام مي پذيرد كه البته در مورد چند بيمار آسي بنده
خيچ عارضه هاي معالقب اين نوع درمان نداشته.
آيا اين دارو به مدته زماني باقي دارد؟

● كساني كه مسال جالبي را رعایت كنند هرگز
شايد به رگشت بيماري نپردازند. بود اين درمان درمان
بيمار خوب است و در لسكنين درد مي نهايت مؤثر
است.

آيا آيااي اين روش بولي آرتروز قسمت هاي ديگر
بدن مي توان استفاده كرد؟

● آنچه مسلم است در ايران رنج مردم بيشتر از
ناحيه زانوفاست. در نتيجه لگن عظيم كه مردم مشكل
دارند. مگر آنهايي كه به علت علوفه و يا در رفتگي
مادرزادي مبتلا مي شوند. من از اين روش در بكي دو
مورد بوي ناحيه لگن استفاده كردم. البته آن فرد بيمار به
ميزان قابل توجهي كاشته شد. ولي سعي نوي آن را
عصوبيت جدا جدا كه در زوفاهاي آرتروزي در مورد
درمان نوايي ديگر با استفاده از اين روش صحيح نشد
است.

آيا با آرتروز ناحيه شمو چه بايد كرد؟

● در ناحيه كمر مي توان با روش در روش و تسلي
دارو و ساپورت (گيرنده مخصوص) به لسكنين درد
بيمار كمك كرد. اما اگر آرتروز با فيزيك در ناحيه كمر
آفتد در دناكه باشد كه مانع از رنديگي روزانه آنها
شود با استفاده از شمل جراحي ناحيه را از فشاري كه
روي آن است نجات مي دهيم.

آيا اين جواحي ها نچه نشود. نتيجه مثبت دارد؟
● قلا مردم از عمل جراحي در ناحيه كمر خيلي



مي نرسيدند. اما اخيرا مي چيم كه بيماران از اضاف
جراحي نتايج خوب مي گيرند و بيمار پس از يك هفته
مي تواند كاملا هر كند. با رعایت مسائل جالبي پس
از چهار هفته از عمل جراحي بيمار مي تواند به زندگي
عادي برگردد.

آيا نتيجه جفام عمل باي با فصل توسعه فيوز
صعاب است؟

● من شخصا با بعد از آليز استفاده دكره ام زما
جلبي گران تمام مي شود و لوازم و وسايل زياده
مي خرد. فستامن معتقد كاري كه به دست ايراني
انسان - كه غلاف آن خلاصت انجام مي شود به همراه
موقليت ايزم است.

البته من فقط هشتم كه طب لوري به زودي دنيا
را فتح خواهد كرد. اما فعلا در همه بيمارستانيها ما
امكان چنين اصنافي وجود ندارد و من آميد دارم كه
روزي تمام پزشكان ما بتوانند از اين سهولت استفاده
كنند.

آيا در مورد ديمك كمر غير از جواحي درمان
ديگري وجود ندارد؟

● در مورد كمر دريخت مؤثر و خيلي عالي به دانه
با اين دواها داريم كه با روياني هستند از خاتره
كرونيها در سرنگهاي آماده مثل كورسولور و
دكاتور. تازه اين داروها چون در سرنگهاي آماده هستند
از عفونت و آلودگي جلوگیری می کنند چرا كه عفونت
در ايران بسيار عهده آرتروزي مس خطرناك است و صفر
صه پزشكان سعي مي كنند تا عفونت را به صفر
برسانند. استفاده از سرنگهاي استريل آماده در كاشي
بيمار مي توان است و فست بيمار را حداقل براي
يك دوره بيشتر از درد نجات مي دهد.

آيا در دمه فاشيت هاي فاسلي بايد محمود شود
ناحيه بيماري نشود؟

● در بريد ناس در چهار سالگي مي توان هر
كاري خواست انجام داد. البته به شرط آنكه قبل از آن
صافه مسقط. صه و فاشل با فاشلي داشته باشد. اما
بعد از آن بايد فعاليت هاي خود را محدود و حساب شده
كنند.

1890

شماره ۳۰۰۶

میشاء و خائفہ ۱۵۵

منازل و تحصیلات

روزنامه یکشنبه از ساعت ۱۶۵۱-

۱۵شنبه از ساعت ۱۰ تا ۱۵

(هو اعلیٰ ترین کارشناس مسئول)

سیدہ خانم (کارکنان روان نامی)

مشاور خانوادگی و پاسخ به نامه ها

با خانمان. بی خانمان !

فرزانه صفا

مضطرب و نگران به نظر می رسد. این را از رفتار و طرز صحبتش می شد فهمید. بار قبل هم که رفتی. گفتگو کریم از او تعجبش پیدا بود که پشتپا دارد. خوشش مشکل را این طوری بیان می کند:

« دختر یازده ساله ای دارم که هیچ چیز از زندگی سرش نمی شود و فقط به لباس و آرایش اهمیت می دهد. هر روز عصر باید لباس بپوشد آرایش کند و با دوستانش به گردش برود. تا یکی دو سال پیش از من اجازه می گرفت اما حالا دیگر آستین سرخود شده و کاری به کار من ندارد. فقط گردش برایش اهمیت دارد و دوستی است که با هم می ریزد و می گردند.

• و صحبت تحصیلی اش چگونه است؟

« که کم دارد ترک تحصیل می کند. سر جلسات امتحان می رود. ولی همه برگه ها را سفید می دهد و خارج می شود. در موزنی که وقتی به خانه می آید به ترویج می گوید که امتحان را خوب نماندم.

• شما و خان

می فهمید به مشکل را

سند می بندد؟

« معلوم و نامعلوم

در جریان هست به ما

خبر می دهند. امثال

که در هیچ کدام از

دوستانش نبود میگویند

ولی باز عین خیالت

نیست. اصلاً

نمی کند درس بخواند.

همه ذاتی بیرون است.

می گوید خانه ما دیگر

است می خواهم نفس

بکشم... من که اسیر

نیستم از این حرفها.

• آیا شما هم با

بیرون می ریزد یا آرایش

بوتله نفر می خورید؟

« اصلاً او خوش برای خودش برنامه می ریزد و با دوستانش می گوید. پدرش دیگر از شنیدن کلافه شده و هر وقت که عصبانی می شود می گوید باید از خانه بیرونش کنی! من هم می گویم بفرستمش یا بسوزنی! آسایشگاهی یک جای مناسبی تا از او نگهداری کنند یا اصلاً شوهرش بدفع می خیل هم راحت بشود.

• به این توپیک فکر می کنید دخترانی اصلاح می شود؟

« بله دیگر. هر چه باشد بهتر از این وضعیت که

هست. راستش راه دیگری هم به ذهن نمی رسد.

• فکر نمی کنید اگر با او هم رفتی کمک می کنی می توانی راهم شاد بکنی؟

« با حالتی حق به جانب می گوید:

« آخر ما که چیزی برایش کم نمی گذاریم. همه چیزش به راه است. ما که مشکلی نداریم.

• مستلزم این چیزها نیست. خیلی و شنیده اختلاف ملتی فراهم است. اما دوست و صمیمی دو کار نیست. این خانواده با هم دقیق نیست و جز نتیجه فواید به دنبال دوستی در خارج از این محصل می روند. مثلاً چه عیبی دارد که شما کودکان را دخترانی بیرون بفرستد؟ به خوبی می دانید تا نسب داشتن برهمنه های ظریفی... ورزشی مشغول با هم دوست شوید با او شما را از حواشی بداند. این راهم بگویم هر چه بیشتر با او مخالفت کنید و بیرون بفرستید روز بگوید و نه بداند به بیرون کردن بگفتد او حق می خورد و مستحق است که با جانی بزرگ بگردد. بله. اتفاقاً بارها تهدید کرده ام از خانه فرار می کند. یک بار هم بعد از دعوائی منصرفی با من و پدرش اقدام به خودکشی کرد و کارش به بیمارستان گشت.

• پس باید مستحو با او واقع باشی تا ناچارش نباشد. حتماً بوتله مشغول با هم داشته باشد. باید حوصله زیادی به خرج

شاید تا به زمان استقامت کند

نه به افق باطلش بیرون

از خانه. اگر خانه را به

صورت گلوله گرمی برایش

« او گفته که هیچ چیز نشود

بیرون از جمله به دنبال

سماهی برای خود میگرد

هم مشکل او و هم رفتاری

شما دفع می شود.

• من تا به حال

هیچ کدام از این کارها را

انجام نماندم تا نتیجه اش

رایج شود.

• اشتغال این راهها

خوبی ندارد. چطور شما

تر مسکن حسنی لوجهی

است و این سن برای به

فرار کشیده شدن با به

راه امنی فرصت مناسب

عصبانی شده از آن با

دفع نشود. چنانچه باید برای سنگینی بپردازد. پس

همه است از همین حالا شروع به بررسی و اظهار

نوسان برای دوستانش به بولمیت.

• نمی دانید پدرش گران و نراحت بود. حتماً

این کارها را که گفتید انجام می دهد. هر چند که

خیلی معمولی و آسان به نظر می رسد.

• دوست شدن خود محصله خانواده کار مناسب

راحتی است و اصلاً هم نباید غیر معمول تلقی شود.

• اخذهایی می گوید با این روش تا جایی می رسد و

می گوید:

• دفعه دیگر برایش خبر خوش خواهیم داشتند

این زندگی

اگر فکر می کنید که

می توانید، حتماً می توانید

سپید خاص



همه چیز به سرعت از حال تغییر است

و ما برای غلب شدن از قائله زمان باید آماده و سرحال باشیم. باید طرحها و فکرها را جدید را شناسیم و گوش به زنگ تعبیر و خود را آماده زودباری با تغییرات لحظه ای کنیم. اسم این بازی «اگر شد» است. یا رشد می کند و تر صبر درست با سرعت مناسب به حرکت درمی آیم و یا اینکه تر خود فرو می ریزیم و صحنه را ترک می کنیم.

گویی همه چیز از یک فرصت کوتاه آغاز

می گردد. پس به محض اینکه تصمیم کاری ارزش

انجام دادن دارد نباید تریقه به خود راه تعبیه. این

اعتماد ارزش دارد که زمان فکر و منابع خود را

روی آن موقتیت منصرف کنیم و بی و جرات به خرج

تعبیر تا بر فرضا غلبه کنیم. اغلب اوقات مردم ترس

ناگفته یا اذعان نشده مان دارد که زندگی را برایشان

تشرار می کنند. این افراد ترسشان را سرکوب

می کنند یا خود را اسیر می سازند و به پیشوا

شکست می ریزند. اما ما می توانیم حرکتی به بزرگی

و حال داشته باشیم و موجب شکستی بشویم و آن

نفر صورتی است که به خود اعتماد کند و فرصتهای

زندگی را پاس بداریم و تصویر دقیق و روشنی از

افغانستان قبل از اینکه دستخوش روزمرگی ها شویم

باید بر زمان و فکر و نیرومان چیره گردیم به دست

ضمیم. خوشبختانه هر چه بیشتر تلاش کنیم بحث و

ایمانان نیز بلندتر می شود. باز کنید برنگان هموار.

لازمی نبوده پیش بردنهای هستند که به روزی شان را

پایدار می کند.

از قدیم گفته اند: «خوشن، نواستن، است» و من

هیچ وقت پاندم می ریزد آمیزگار بلذاتت سرسبز را

که با حروف درشت روی خفته می نوشت «تو است».

آنکه از ما می پرسید: «حالا چه می خوانی بکنم؟» و

ما تنها نگاهش می کردیم و او خود با یک حرکت بند

حرف «نه» را از او برنشاندی یا یک می کرد تا گفته

«تو است» باقی می ماند. بعد با قاضی امتحان می گفت

لااگر فکر می کنید که می توانید حتماً می توانید.



پژوهشی ویژه

چگونه می‌توانیم پاسکام را اثبات کنیم؟

دختری هشت ۲۷ ساله و فزید چهارم خواهرهای
نقره، حواجر و برادر بزرگم ازدواج کرده‌اند، تا وقتی
مدرسه می‌رفت مشکل خاصی نداشتم ولی با عرض
شرمندگی طی یک حادثه و برابر سقوط از بلندی
نشانه دختریم را از دست دادم.

اوایل از عمق این فاجعه خبر نداشتم تا اینکه
برادرم زن گرفت و از نشاء همسرش مائده می‌پرتد آن
موقع بود که معنی دوشیزگی را نفهمیدم.

پدر و مادر که از قضیه خبر دادند و بعد از آن
ازدواج فارغند ولی من نمی‌توانم علت ازدواج
نکردن را به آنها بگویم؛ بنابراین با خود عهد کردم
تا اگر کسی را از مصمم قلب دوست داشته باشم و بدانم
با مشکل که اصلاً عمدی در کار نبوده کنار می‌آیم.
ازدواج کنم، این مشکل سبب شده تصمیم به هم
بریزم.

شش ماهی وقتی که همه خوابیده‌اند و همه جا در
لرزه‌ای فرو می‌رود زلزله‌ای هم بغل می‌کند و نا
می‌توانم می‌صدا گیرم می‌کنم، صبر و حوصله که
اصلاً ندارم، هر کاری که می‌خواهم انجام بدهم اول
که با دوقالی شروع می‌کنم، بعد اگر در میانه راه
مشکلی پیش بیاید از خورش می‌گذرم، دوست دارم
هر کاری که به اطرافیان می‌گویم انجام دهند.
همان طور که مردم انجام می‌دهم و اگر کسی دیرتر
باشد نموت، عصبانی می‌شوم و در سرشان فریاد می‌زیم
با تکتک کاری می‌کنم.

صبوحا هم وقتی از خواب بیدار می‌شوم سر در
دارم و ناخواب طول می‌کشد، شب هم که می‌شود با
ایک به دیگری یا کاری فکر نکردم احساس
خستگی فکری می‌کنم بعد می‌دانم نمی‌خواهد
در آن محیط بمانم، منشی پیش به خاطر تکرار احوال و
توزیع کننده را تنها به متخصص کلبه مراجع کردم، او
به من عرض می‌پایند داد بعد از معرفش فقط در
روز خوب بودم، می‌ترسم آینده‌ام خراب شود و
آزادیم ببرد.

با عرض معذرت به کرامت متشدد

پاسم ویژه

از حقیقت نهر اسید

مشکلی که از آن نام برده‌اند گریبان بسیاری از

دختر خستهای جوان را گرفته است و
متأسفانه به جهت تفکر متعصبانه برخی افراد
در جامعه دختران جوان ما دچار نوعی
سرگردگی شده‌اند، اما واقعیت این است که
شما نباید از آنچه حقیقت هست است واهمه
داشته باشید، باید تنها پدر و مادر خود را در
جوانی بگذارید بلکه در مواقع منفعتی به
صرف قابل تر اطلاع دهید.

باید به مردم آگاه داشته باشید که مسائل
را درک می‌کنند و نباید فرض را بر این بگذارید
که مردم همه چیز را به مشکل متغیاتی مورد
نوجه قرار می‌دهند یا بیانی تشنه را بگنارند.
شما هر چه این جور را افزایش دهید که تاری
تقیصه غیر قابل بحثی هستید آنکه احساسی گناه
در شما بیشتر می‌شود و نتیجه آن این است که بر
واقع کردن شخصی هم مشکل پیدا می‌کند.
اگر کسی نمی‌تواند حرفان را بگوید کند و
با در راستی و درستی شما شک می‌کند این
مشکل است نه شما، به خوبی اطلاع دارید
که برخی اشخاص با قلب خود را در وضعی

که شما از آن نام برده‌اید می‌روانند و به ترمیم اقدام
می‌کنند، خوب در این صورت مخاطبان شما باید
خارج باشند در صورتی که شما واقعاً مرکب خلالت
اخلاقی می‌شید، به راحتی می‌توانستید به ترمیم
اقدام کنید اما اکنون که در کمال بدست مشکل
اصطلاحی خود را بیانی می‌کنید چاره‌ای نداشتن و باید
سخن شما را پذیرید، اینکه دچار حالتی عصبی
می‌شوید و با بی‌براهگی نشان می‌دهید به احتمال
قوی ناشی از همین طرز تلقی راجع به مشکلات این
است، چرا که انسان وقتی منشی برای خود قائل
می‌شود و سپس آن را در ذهن بزرگتر و بزرگتر
می‌کند زمانی می‌رسد که احتیاج به تخلیه آن
تخلیه بزرگ شدن پیدا می‌کند و چون این کار از راه
صمیمیت امکان پذیر است به تخلیه غیر صمیمیت روی
می‌آورد و دست به امور معمولی دیگر حساسیت
نشان می‌دهد، اما این احتیاج نیز وجود دارد که
عصبی شدن شما مربوط به برخی از تقاضاهای
حسیایی در بدنان از قبیل کلبه و نشاء و این
باشد، چرا که عدم تعادل و یا کلبه و هیجان از عوامل
پاشنده می‌تواند شما را کم تحمل و پرخاشگر کند.
بنابراین با انجام آزمایش‌ها به گانه معمولی (خون
انوار، منابوع) می‌توانید کلاً از این بیکه آگاه
شوید.

من شخصاً تصور نمی‌کنم «ایمن برابری» گردانی
از کلبه شما باز کند بلکه خواص جانی این ممکن
است به مشکلات روحی و جسمی شما بیفزاید، پس
حتماً جریان آزمایش را دنبال کنید تا مسائل به جهت
تاری صرف نکرده باشید، حساسگی جسمانی و سردرد
و حساسی درد رانهای شما نمایانگر فشار عصبی
است که به خود دارد می‌آورد و تصور هم نکنید که
با خوابیدن می‌توانید مشکلات را به فراموشی
سپارید، چرا که در بخش ناخودآگاه مشکلات باز به
ساختن می‌آید و در خواب هم دست از مردان
بر نمی‌دارد، باید خود را خلاص کنید، فوراً اساله را



باید و مادران در میان بگذارید و عطش باشد آنها
با عتوف و تسویز چنان فضا و زمینه‌ای برایشان
ایجاد می‌کنند که هیچ‌گاه مورد تعرض کسی قرار
نگیرند، در حقیقت پدر و مادر شما یک لانه دفاعی
برایشان ایجاد خواهند کرد و هر خواستگار و یا کسی را
که بخواند کوچکترین تردیدی در سلامت اخلاق
شما داشته باشد با آلا به دفاعی آنها برخورد می‌کند و
قبل از اینکه کوچکترین اتهامی به گوش شما برسد،
مسائله حل خواهد شد؛ بنابراین شجاع باشید و
ضابطه که مسئله را با این وضعی و بدون واهمه
برای من شرح داده‌اید برای پدر و مادران نیز بگویید
و حس شاید آنها بتوانند علاوه بر پلور و حمایت
روحی کارهای بیشتری هم برای شما انجام دهند و
مساله را آن طور که بخوانید، حل کنند.

شما یک عصبی خود را از اکثر سنگین کرده‌اید که
به درهای عقلانی هم متلا شده‌اید، می‌دانید قره
ناجیه ران و گناه ران اگر دنبال فیروزی‌یویی
داشته باشند نمایانگر فشاری است که بر فضالت
ران خود در هنگام فکر منفی و واهمه و آزاره
می‌آورد.

منوجه شده‌اید که انسان در مواقعی که عصبانی
می‌شود چگونه پادشاهی را به یکدیگر فشار می‌دهد؟
این فشار را زمانی خود به طور قطع پشت دره
عقلانی در رانها و مناسبات دوقالی می‌آید، خود
مهم در فعل این است که این بزرگ را از دوش
خود بردارید و انگاز اسوده و راحت به سایر مسائل
زندگی بپردازید.

شما در سن حساس و سربوشت‌ساری هستید و
سیاهی از راههای زندگی را باید انتخاب کنید و
نهایت روی یک مشکل برجا بزنید و بیه زندگی را
معتدل کنید، منتظر نامه شما هستم که چگونه بر
مشکل خود غلبه کرده، بیا که می‌خواهم بر منشی
برای نارندگان مشکلاتی از این دست باشید.

ارادتمند دختر معیوضی

دنیای زیبا اما کاذب

دکتر بهمن مهروری

دروغگوئی

دروغگوئی یکی از ناخوشایبایی است که برای هر کار برده شدن در اجتماع آن هم به شکل گسترده برای شخص تبدیل به یک هنجار می گردد. اگرچه برای دروغ بی سببندیدنی متصدی ذکر شده است و بر مبنای شرایط مختلف حتی آن را جایز و یا اصلاح کننده دانسته اند. اما این از ملاحظه قضیه کم نمی کند که دروغ می تواند در صورت تکرار و به شکل یک عادت برای شخص مشکلات عمیده فراهم آورد.

باهمی دروغگوئی از امتداد ظرافت چیده می شود و ناسن بلوغ چندان به عنوان یک عامل ضرر برنده شناخته می شود. اما پس از آن به ناگهان همانند پدیده های خطرناک ظهور می کند و بنیان افکن می شود. بنابراین از نظر تربیتی بهتر است که به محض مشاهده آماجی دروغ و دروغگوئی در طفل تربیتی اتخاذ شود تا او در آراشتن کامل به بیان واقعیت راغب شود. به ساجرای رومینا گریسون در این مورد توجه کنید.

رومینا

رومینا گریسون ۱۲ ساله را مادرش در سال ۱۹۸۸ نزد ما آورد. خاتم گریسون - مادر رومینا - سخت قضایی به نظر می رسید و شکایت عده های که داشت این بود که دخترش بیش از حد دروغ می گفت تا آنجا که او دیگر مستاصل شده بود. دروغگوئی های رومینا در مدرسه چند بار باعث شده بود تا خاتم گریسون را که ۳۷ ساله بود به مدرسه بفرستد. از طرف دیگر معلوماتی رومینا گردانندگان مدرسه نیز از گردن آماج دروغهای رومینا در امان نبودند و کار به جایی رسیده بود که حتی واقعیت های معمولی که از دهان این کودک بیرون می آمد با شک و تردید اطرافیان روبرو می شد و او ملود روی کودک نیز اثر گذاشته بود. بازده تحصیلی او هم به شکی محسوس سقوط کرده بود و نگرانیهای مضاعفی را باعث شده بود. در صحنی که با خود رومینا کردم متوجه شدم که خود او معتقد بود که اصولاً تعدادی برای دروغگوئی نداره و کلمات به صورت خودکار در فحشش نقش می بندد و بعد خارج می شوند. بدون اینکه او تشخیص دهد کدام کلمات واقعیت نارد و کدام دروغین است.

البته در کودکان این پدیده بعضاً وجود دارد که آنها عالم تخیل را با عالم واقع درهم آمیخته. در

محلوظی از این دو عالم زندگی می کنند اما معمولاً درجه تخیل بسیار کمتر از واقعیت است و این روز به عنوان دروغگوئی مطرح نمی شود. بلکه صرفاً کودکان برای ایجاد و یا جلب هیجان. بعضاً ابعاد جذبدی را بر واقعیت ها اضافه می کنند و آنها را دراماتیک تر نشان می دهند.

اصولاً کودکان زمان زیادی را در برابر دستگاه تلویزیون و یا بارهای ویدیویی می گذرانند و صد البته دنیایی که این وسایل به نمایش می گذارند. دنیای تخیلی است در شیخه کودکان که بیشتر در معرض این دنیای تخیلی به سر می برند. آن را هیجان انگیز و رویانی الگشتت سعی می کنند و واقعیت هایی را هم که مشاهده می کنند. این دنیا درهم آمیخته چرا که به آنها احساس شجاعت و هیجان بیشتری را القا می کند. اما همین این موارد تا حد قابل قبولی می تواند ایامه پیدا کنند و زمانی که از حد معقول گذشت و دنیای کودک را صرفاً به یک دنیای تخیلی تبدیل کرد آنگاه باید به فکر چاره بود.

در مورد رومینا هم پس از چند جلسه ای که با او داشتیم وضع را چنین دیدم و متوجه شدم که بنابر دلایلی او به آنچه پیرامونش وجود واقعی دارد چندان علاقه ای نشان نمی دهد و فقط درصدد بزرگی از تخیل محض درهم می آمیزد و با آب و تاب به عنوان واقعیت تحویل دیگران می دهد. از آنجایی که این باور در رسوم وجود دارد که دروغ فرجه بزرگتر باشد پدرش آن آسانتر می شود. آنگاه سخنان رومینا در آغاز با عکس العمل های معمولی مواجه می شود اما آهسته آهسته زمانی آشکار می شود که رومینا حقیقت را نمی گوید. آنگاه پسینی چنان بالا می گیرد که حتی سخنان منطقی او را با تزلزل مواجه می کند و او خود را مجبور می کند که باز هم دروغ بگوید. چرا که در هر حال کسی حرف او را باور نمی کند.

نوع دروغهای رومینا

برای مثال یک روز در مدرسه رومینا به تناسی همکلاسه های خود می گوید که بعد از ظهر آن روز مراسم جشن تولد او در خانه برگزار می شود و همه کودکان به آن مراسم دعوت دارند و به بهتر است یکی از اولیاهاشان را نیز به همراه بیاورند. غیب طبعاً هم به آخرش این را چندی گرفته و زمانی که در برابر متریل رومینا از تمام می کنند به اثری از رومینا دیده می شود و به اثری از میهمانی

تولد وجود دارد! این امر خاتم گریسون (مادر رومینا) را به شدت متاثر می سازد و او به مدرسه رومینا می رود و از آنها خواش می کند. که در موارد مشابه به سخن رومینا توجه نکند. این سخن ها به شکلی از طریق مدرسه به اولیاها. دانش آموزان دیگر منتقل می شود و آنها در واکنشی خجولانه اما طبیعی فرزندان خود را از دوستی با رومینا منع می کنند. در اینجا رومینا هیچ کمکی متأسفانه به او نمی شود در ذهن کوچک خود می بیند که حالا که کسی به او محل نمی گذارد پس دروغهای او هرچه بیشتر باقند بهتر است و درحقیقت با جامعه کوچک در اطراف خود نوع می کند؛ اما با نگرشی عمیق بر مصادیق دروغهای او که والدینش و دست انداز کاران مدرسه به من گفتند متوجه شدم که او در دروغهای خود دنیایی پر از صلح و صفای احساس تریس می کند.

او به کمک دروغ سعی می کرد تا قهر کرده ها را به هم نزدیک کند. او سعی کرده بود تا دعواها خاتمه دهد و اسلها را با حیوانات آشتی دهد و امثال این موارد. این همه دلنژاتی و این همه تخیل فقط برای نزدیکتر کردن آنها به یکدیگر برای من گویای این واقعیت بود که به طور حتم رومینا درعالم واقع با مسائلی روبروست که از مقبله با آنها وحشت دارد و عالم تخیل پناه برده است. در این مورد با چند زن از آموزگاران و اولیاها مدرسه تالس گرفتیم و از آنها خواستیم که مواردی غیرعادی در مدرسه وجود دارد که می توانند اثر آن را روی رومینا متوجه شوند. برابم باز گو کنند. اما آنها با اطمینان وجود چنین مسائلی را تکذیب کردند.

ا. منبع اصلی مشکل

آنگاه کردم خود را معطوف به منبع اصلی مشکل کردم. چرا که خود از قبل حس زده بودم مشکل به آنجایی ارتباط دارد که به طور اتم در برابر چشمان رومینا قرار دارد و این مکان به جز خانه او نمی تواند باشد. در آغاز به پدیده های خانه رومینا روبرو کردم که مرا شریک کرد. او برادری داشت که تنها عشت سال داشت اما به مشکل مادرزادی از ضعف عرومی عضلانی یا M.S. حاد رنج می برد به شکلی که تنها سر و چشمان او حرکت می کرد آنها به نحو غیرقابل کنترل و بغیه بدتنس لیس بود و هیچ حرکتی نداشت. درحقیقت این کودک فقط از زنده بودن تنفس را داشت. اما رومینا به شکل شگفتی به او علاقه مند بود. او می کرد کوشید در برابر او بنشیند و انواع و اقسام بازیها را برایش شرح دهد. حتی اگر می طلست که برادرش معانی حرکت او را برک نمی کند. او سعی می کرد دنیای بیرون را که برادرش آن را تجربه نمی کرد. برای او با تمام زیبایی هایش و بدون راشی ها تشریح کند. او می دانست که در

بعد برادر کوچکش جزئیات دیگری چهره دیگر و جود دارد. ولی تمایل داشت تا روشیایی بیرون را با ریایی تمام برای او ترسیم کند و چنین شد که رومبا با واقعیت فاصله گرفت.

عدم سازگاری

مشکل دیگری که من طبعیاً از زبان رومبتا دریافت این بود که وجود آن کودک محصور و بیمار روی پدر و مادرش، آقا و خانم گریسون اثر بدی گذاشت بود و میان آنها نوعی عدم سازگاری شروع شده بود که در طول سالها زمانی که قطع امید نسبت به بهبودی پسرشان بیشتر و بیشتر بر آنها مسلم شد ناسازگاری آنها نیز رو به افزایش گذاشت و تبدیل به دعواها، مشاجره‌ها و نزاعهای روزانه شد. همین مساله نیز در ذهن رومبتا آثار منفی مختلفی را باعث شده بود.

او که دنیای زیبایی دیگری برای خود خلق کرده بود و می‌خواست به اتفاق برادرش در آنجا زندگی کند. پشت نیست به اختلاف پدر و مادرش بازتاب نشان می‌داد و این واکنشی در لباس دروغ و خلاف واقع جلوه می‌کرد و چنین ترتیب با استفاده مستمر از گفته‌های خلاف واقع سعی می‌کرد تا ذهن آنها را از اختلاف و مشاجره با یکدیگر به جای دیگری فرجند هم دروغین معطوف کند. درحقیقت استفاده رومبتا از دروغ بیشتر به خاطر تغییر نفسی مسموم در خانه و خانواده صورت می‌گرفت و بدین ترتیب بود که رومبتا در ذهن خرسال خود تنها راهی را که باقیته بود تا از حقایق تلخ در زندگی خود رهایی یابد. ایجاد نقاب پوشالی و دروغین اما به غایت زیاد و آلسانی بود.

او نه تمایل داشت برادرش را آن گونه ببیند و از او محروم و دست بریده از یک زندگی معمولی مشاهده کند و نه تحمل داشت اختلاف و فشار خصمی وارده بر پدر و مادر را تجربه کند. آنها نیز در کنار برادرش تنها موجوداتی بودند در این عالم که رومبتا عاشقانه می‌پوشیدشان و مسالفاً هزاتر به پیرامون این سه نفر می‌دید. دلیل بر شب نامرادیها و ریشخندها، برخوردها و بی‌مهری‌ها بود پس یک تنه دست به کار شد تا دنیای دیگری در ذهن خود خلق کند و اینجا بود که به یک دروغ‌فروزی حرفی (Compulsive Liar) تبدیل شد که این دیگر از نظر روان‌شناسی یک ناهنجاری به‌شمار می‌رود و باید برای درمانش اقدام شود.

روش درمان

عادت به دروغ‌گویی هم دقیقاً مانند اعتیادهای دیگر و از نظر سختی ضربه (Impact) و برخورد در وصف اعتیاد به قمار (GAMBLER) به‌شمار می‌آید اما مساله اساسی در این مورد این بود که روشهای درمانی

ویدئو الازیز گسالی بود و در دوره کودکان جوان کاربرد نداشت. کودکان زمان و شیوه مخصوص به خود را دارند و متأسفانه این شیوه در دوره ناهنجاریهای ضربه‌ای (Impact Power) بسیار صعب است.



کودکان را باید با مصداق عملی از وجود حقیقت آشنا کرد و باید با آنها از راهی وارد شد که خود باز گذاشته‌اند.

من ابتدا از پدر و مادر رومبتا خواستم تا به اختلاهای خود پایان دهند. به آنها گفتم که نظری که ایجاد کرده‌اند آنچنان است که نه تنها رومبتا بلکه هر کودک دیگری را به وادی افسردگی و یا واکنشهای ناهنجار دیگر می‌کشاند و گفتم که برخاستگی آنها نیست به یکدیگر نه تنها به حل مساله کمک نمی‌کند بلکه رومبتا را از آنها گریزان می‌کند و او را مجبور به ایجاد عایقی از دروغ و تحویل برای خود خواند کرد. به آنها گفتم که نفسی متزلزل خانه نهی او را از آنان رانده و تنها جسد در خانه وجود دارد و این برای یک کودک بسیار سنگین است و سپس از آنها خواستم که حداقل سعی تلاش را برای بهبود وضعیت پسرشان به انجام برسانند.

روغن لورنزو

حدوداً دو سال قبل از جریان رومبتا در کشور ایتالیا نوعی دارو از یک درخت عجیب که فقط در نواحی مرکزی ایتالیا می‌روید. به دست آمده بود که برای بیماریهای صعب‌العلاج و یا لاعلاج مثل «ام‌اس» سرطان خون و بیماریهای مغزی دیگر که بدن را تبدیل به موجودی بی‌حرکت می‌نماید.

آنها در مقطع سنی زیر سیزده سال در برخی موارد مؤثر افتاده بود و من که در مجلات پزشکی به وجود این دارویی برده بودم. آن آقا و خانم گریسون خواست تا حداقل این دارو را تهیه کنند و برای پسرشان به کار بگیرند. آنها که نمی‌خواستند دوباره جریانات دردآور مداوای بهبودی پسرشان را که چند سال قبل طی کرده بودند، زنده کنند ابتدا تمایلی نداشتند. اما زمانی که من به آنها اطمینان دادم که حداقل اثری که به کار بردن چنین دارویی می‌تواند داشته باشد این است که در ذهن رومبتا آنها پسرشان را رها نکرده‌اند بلکه هنوز با اینند واری مشغول مداوایش هستند و همین امر می‌تواند تأثیر بسزایی روی رومبتا داشته باشد و نگاه او را نسبت به جهان واقعی عوض کرده و آن را برای رومبتا مقبول قرار دهد سرانجام قبول کردند این دارو را نیز که به روغن لورنزو (Lorenzo's Oil) معروف است. آزمایش کردند. همان گونه که حدس زده بودم این کار و لوله و شوری در نزد رومبتا ایجاد کرده بود و او را با زمان و مکان رایشن زندگی آتش فاده بود اما این تنها نکته مثبت نبود. دارو روی برادر رومبتا آهسته آهسته اثر می‌کرد و او برخی از حواس خود را البته با درصدی ناچیز باز یافته بود و همین درصد ناچیز دنیای جدیدی به زندگی گریسونها بخشیده بود.

البته این پسرک تا بهبودی نسبی و توان چهل درصدی که در این موارد توانی مطلوب است. فاصله بسیاری داشت. اما همین حرکت به دست آمده در خانواده گریسون و شور و شغلی که رومبتا به دست آورده بود آهسته آهسته از میزان تحلیل‌پزایی او کاسته بود و برای نخستین بار پدر و مادر او و معلم و گرفتارندگان مترسره نفس راحتی می‌کشیدند.

دنیای شنگ

چند ماه بعد که برای صحبت با گرفتارندگان مدرسه و مساله اطلاع از وضعیت او برای آخرین بار به دنیای او رفته بودم. رومبتا در کلاس درس بود و توانستم او را بینم. اما یکی از دوستان او را به من معرفی کردند و من که می‌خواستم از میزان تغییر در رفتار رومبتا اطلاع حاصل کنم. از دوستش در این مورد پرسیدم. آن دختر که در نهایت سلامتی پاسخ داد: «او رومبتا دیگر دروغ نمی‌گوید و سرما را کلاه نمی‌گذارد. اما همه بچه‌ها کمی از این موضوع دلگیر هستند»

من به تعجب به او نگاه کردم و پرسیدم: «دیگر برای چه؟»

و دختر پاسخ داد: «آخر درست است که او از دنیای خلاف واقعیت برای ما می‌گفت. اما دنیای او بسیار شنگ و پر از زیبایی‌ها بود و ما را برای لحظه‌ای سرگرم و شاد می‌کرد و اکنون آن لحظات را ما از دست داده‌ایم»



تراوش حاجی

روزی در سال ۱۹۹۹ به همراه همکار محقق مطالعه‌ای را روی ۲۴ زن انجام داد. آنها هفته‌ای یکبار به مدت چهار هفته به زنها باغش می‌دادند. بیش از هر غذا زنها با یکی از سه غذای شامل ۲۷۰ کالری پشیرابی می‌شدند، این غذاها عبارت بودند از مرغ و برنج گوشت و یک لیوان آب سوپ مرغ و برنج. سوپ سفیدین اثر را روی غلظت داشت و حد کالری انرژی حود نیاز بدنشان را تامین می‌کرد. افرادی که سوپ می‌خوردند در مصرف شام زیاده‌روی نمی‌کردند. مقداری سوپ با موالا غذای سبک بود. فرد فردی درن قارچ، گوجه فرنگی و سیب زمینی می‌تواند کاملاً اشتها را از بین ببرد. کافی است کسی از آب را قبل از غذا بخورد. غلظ سوپ‌های که خامه دارند با پشیر چرب هستند به دلیل پر کالری بودن چاق کننده هستند.

● قلب سمبل حیات

در مطالعه دیگری که دکتر همراه همکارانش انجام داد مشخص شد مردانی که ۱۹ اونس (۵۰۰ گرم) پشیر را با سوپ‌های که ۸۸ کالری انرژی است (قبل از غذا) مصرف می‌کنند هنگام صرف وعده غذایی ۱۳۶ کالری کمتر از آنهایی که آب سبزجات بخورده‌اند می‌خورند.

آخرین دستاوردهای علمی و پزشکی درباره رژیمهای لاغری و چاقی

خواب بخورید تا لاغر شوید

ترجمه: میترا علی‌شهبازی



هرگز نباید
اشتهایان را
سرکوب کنید،
بلکه باید آن را
راضی
نگه‌دارید

آشنایی شما حالت یک مرحله و حسی درون بدنش را درک می‌کند و همراه گرسنگی است و می‌خواهد که به او غذا بدهید. اشتها حتی به زبان شما حرف می‌زند اما گفتاش بر زبان کاملاً آشنا است لاغری و چاقی، این دو کلمه هیچ معنی غیر از گرسنگی و اشتها ندارند. با این وصف چگونگی می‌توان این غول را رام کرد؟ پاسخ این است با استفاده از باورهای ضدچاقی که اشتها را کم می‌کنند و عطر و عطرهای چاقی چون تند غول سرور خواب‌آلودگی ندارند. هر فردی قدر است با فرض ازده به اشتها غلبه کند. فقط کافی است که بگویند خوردن غذای پر کالری مسرعه و احساس مجروحیت را از خود دور کنند. این کار اشتها را دربرند می‌کنند و بسیار بهتر از رژیمهای مصنوعی است که فرد را از خوردن محروم می‌کنند.

هرگز نباید اشتها را سرکوب کنید بلکه باید آن را راضی نگه دارید. برای این کار فقط کافی است با روش طبیعی آن را از بین ببرید. «باید از روش پروفسور علم تغذیه در مقالهای نوشته «برای کنترل وزن، باید غذای بیشتر و کم کالری مصرف کرد، باید پس از هر وعده غذایی احساس سیری به انسان غالب شود. این امر برای ایجاد تعادل وزن ضروری است.» اصولاً چه چیز باعث احساس سیری می‌شود؟ غذایی که می‌خورید فقط در بدن شکم تأثیر دارد. اگر غذا شکم را پر می‌کند اما به‌طوریکه به مواد زبانی را شامل شود انرژی کسی که بدن بداند به این فریب استهلاک‌آمیز می‌شود بدون اینکه افزایش وزن پیدا کند.

مطالعات بیشتر نشان داد شکم و دمای مایه فاکتورهای مهمی در این امر هستند و نکته مؤثر مقدار شیر و آب‌انباری آب سبزی است.

● پیچیده نمودن

این ماده حاوی منبع فراوانی از شیر است. سوس را می‌توان به مقدار زیاد خورد اما بسیار کم کالری است. لپیس روگسکند حقیقی تغذیه حاضر نشان می‌کند. این ماده غذایی مانند دیگر غذاهای پرپیش‌آورد زبانی حوری اشتها را می‌کند. متخصصان علم تغذیه معتقدند یک راه ساده برای تأمین فیبر بدن وجود دارد و آن خوردن حبوباته کامل است. تحقیقات نشان می‌دهد افرادی که

این غذای پرچم کم کالری که اشتها را کم می‌کند، کدام هستند؟ در هر شکم غذا را که بسیار مناسب هستند معرفی می‌کنم

● معموی

روای می‌گوید «سوپ از همه لحاظ سرکننده است و احساس اشتها را در فرد به‌وجود می‌آورد» زیرا چشم با مقدار زیادی غذا مواجه می‌شود، بوی خوش آن که همراه بخار بلند شده و در بینی فرد می‌پیچد تعداد زیادی از محرکهای حسی را برمی‌انگیزد. مقدار زیاد مایع شکم را پر می‌کند و به علاوه زمان زیادی طول می‌کشد تا سوپ پر از مواد مغذی هضم شود. بنابراین احساس سیری نامتوان زیاد در فرد اثر دارد.

فلفل قرمز باعث می شود کمتر احساس گرسنگی کنید

صحنه پررنگ می خوردند، برای صبحانه و ناهار حتی کالری کمتر مصرف می کنند، از بهترین مواد فیر فار می توان جوی دوسر و حیوانات را نام برد.



● معجون میوه ها

«چمن فاسته یکی از پژوهشگران دانشگاه تدیه و نویسنده کتاب ۲۰۰۰-۲۰۰۳ ماده غذایی آب کننده چربی پیشنهاد

می دهد اگر معجون مشکل از پروتئین های میوه ای را برای صبحانه استفاده کنید جلوی اشتها را می گیرد.

برای ساختن معجون کافی است یک پیاله پرود پروتئین یک دوم پیاله عوز پخته یک دوم پیاله نوت فرنگی یک عوز به چهار پیاله آب و دو قاشق چایخوری پادام را با هم مخلوط کنید. این صحنه منبع جلوی گرسنگی را سد می کند زیرا مواد غذایی پرچربی دارد، همچنین مانند وعده های غذایی کامل پروتئین چربی و کربوهیدرات بدن را تعادل می بخشد و کند خور را پدیدار نگذارد.

● نونهال

پرواز می گویند نونهال که غذا را شیرین و آبدار هست، نسبت به بقیه میوه ها مناسب ترین میوه غذا محسوب می شود. نونهال حاوی منابع مهمی از آب فستق و آب بدن را به راحتی تأمین می کنند. همچنین از مقدار فراوانی فیر تشکیل شده اند، بنابراین می توانند ماده را با کمترین میزان کالری بر کنند. فیریک از مواد پر در حدود صد کالری انرژی دارد.

۹۰ گرم شیرینی خشک ژله ای ۹۰ عده چوب شور بدون چربی و دو سه چهارم فنجان نوت فرنگی تازه هر یک به میزان یکسان انرژی تولید می کنند اما نه



توقع می کند، وقتی این اتفاق در بدن رخ می دهد شما کمتر احساس گرسنگی می کنید. اگرچه فیر هیچ کس به درستی نمی داند چرا چنین فرایندی در بدن رخ می دهد اما انجام تستش جالب است. تنها مطلب کشف شده در این باره این است که ماده سورانتین، دو فلفل قرمز به حد قابل توجهی میزان سوخت و ساز کالری را بالا می برد. بهترین راه مصرف فلفل ریختن آن روی املا صبحانه و همچنین سبب زمینی پخته است.

● دستورهای آلو بونفوت: شام چوبی رول می گویند «سیلاری از مردم آندور به خوردن امله می دهند تا به ماده شیرینی میان خوابشان بسته پیدا کنند. این مطلب املایم به است.»

شیرهای فیر شده یکی از بهترین چیزها برای جلب رضایت افراد شیرینی دوست هست.

این پیش غذا بدون افزودن کالری زیادی به بدن می تواند رضایت خاطر افراد پرخوراک را جسد کند. «پادام بان عده ای ۱۸۰ کالری در بدن تولید می کند، یکسکوت گرم دار وانیلی به نوت وحشی ۱۷۰ کالری به بدن می بخشد و شکلات، ماست پرشده نیز حدود ۱۱۵ کالری دارد. هر یک از این مواد غذایی می توانند به عنوان پیش غذا برای افراد شیرینی طلب را بر طرف کنند. در حالی که اشتها را کم کرد و کالری اندکی به بدن می افزایند.

رول می گویند «الکته شامی» نونهال شیرین را برای غذا خوردن انتخاب کنید یعنی مقداری غذای که انرژی را محرم کم مصرف کنید و سپس برای سب خوشمزه ترین شکلات مورد علاقه مان را بخورید. رول سلامتی در متعادل غذا خوردن است نه نخورن غذا»

چوب شور و نه شیرینی خشک ژله ای. هیچ یک نمی توانند اشتها را کاملاً از بین ببرند. درحالی که نونهال تقریباً مانند میوه ای دیگری فیر فراوانی دارند و کاملاً جلوی اشتها را



می گیرند.

● فلفل

درحالی که برخی متخصصان علم تغذیه به دنبال غذاهای پرچرب با فیر بالا هستند و آن را راهی برای کاهش اشتها می دانند. محققان دانشگاه لاوال در کنگ کانادا بحث داغی را درباره یک آمید موجود در فلفل آغاز کرده اند. این ماده همان عنصر شیمیایی تند درون فلفل قرمز است.

در یک رشته تحقیقات، یک پژوهشگر به همراه همکارانش مقداری فلفل به غذای افراد مورد آزمایش افزودند. آنها حتی به صحنه و پیش غذاها نیز فلفل زدند. سپس میزان غذا خوردن و هاضمگی افراد را اندازه گرفتند.

بین ۱۳ رسی که آزمایش روی آنها انجام گرفته بود و در صحنه فلفل قرمز خوردند هاضمگی بین دو رنده صحنه و ناهار احساس گرسنگی کمتری می کردند. همچنین میزان کالری ای که افراد مورد آزمایش مصرف می کردند کم تر به پایین آمد.

وقتی آزمایشگران سپس آزمایش را روی ده فرد انجام دادند دریافتند که آنها نیز با استفاده از فلفل کالری کمتری دریافت می کنند یا به عبارت جلوی اشتهاشان گرفته می شود.

پژوهشگران معتقدند فلفل قرمز یک محرک غیر دارویی است که فعالیت سیستم گوارشی خودکار را



خاطرات کلاتره (۱۵۸)

این ماجرا: تاوان سنگین مهر!

تاوان از تحقیقات پرسشنامه مردمی که پیش جلدی خبرنگارینون کشیده شده چنانکه...

تین رنگ زد و با محسن کار داشت. و تین بود افسانه، محسن خوارخواهی کرده و با تین مشغول صحبت شد و هم هر پشمانی را که بدست داشت گرفت و نتیجه تحقیقات را خواندم: «پیش جوانی سلطنت بازده شده آقای «وحیدی» مشغول ششای تلویزیون بوده که زنگ آیفون دانی را می زند. «مجلس سیزده ساله اش جواب می دهد و به پدر می گوید که یکا لمر میگاه با آقای وحیدی بر مرده آقای فروغی ملشین گل دارم. آقای وحیدی که کارش خرید ماشین و فروش آن از طریق آقای وحیدی بود با تصور اینکه مشتری آمده می رود در و می بیند یک مرده که صورتش را با جوراب پوشانده متظر ایست. سیم می گردد قرار کند اما مرده محسن میماند نمی داند و با مشت می زند توی صورتش و بعد گل آید اینک اعضای خانواده و همسایه ها با شستن و ریاضاتی «وحیدی» به گشتن می آیند. مرده محسن با یک چوب بلند می افتد به حال او طبق یک برنامه تلوی در فرج بست و وحیدی را با چندتوبه چوب می شکنند و بعد که صحنی کشکش می ریزد یک بیت چهارتوبه سبزین بر سر هرانش و دو جوی حوض وحیدی می ریزد و روی ملشین بر و صحر قیروملی و حق کشد فرش نشسته و جوی رو خنک پارک بوده و بعد ماشین رو آشی می ریزند و قبل از اینکه سوار موتورش بشوند و بگریزند، جوی قواد و وحیدی رو به او می کشند و می گفتن: «این «وحیدی» است» پس از گریختن مرده محسن همسایه ها «وحیدی» را به سیراستن می رستند و از سوی دیگر به آتش نشانی خبر می دهند. اما سافنی بعد معلوم می شود که او دست وحیدی را پنج جا بجا شکستگی شده و او بیست و نین حدود ۱۰ درصد منه شده و سوخته است. فریاد روز و رانظر گرفتن عیال مرده محسن و مرده محسن و او می ریزد به نام «دشتی» را مسیب این عمل معرفی می کنند می گویند: «دشتی که دلال اتومبیل است چند عله قبل می خوراست ماشین را از من بخرد اما من از اتومبیل را از مالکش خریدم و به همین خاطر او را من کینه به دل گرفتم و حق چند تاغد دارد که بروی آقای دشتی بر حضور آنها مرا تهدید کرده که «یکروز تلاش این نامردی را می نهم» به این ترتیب سانس قبل یک مامور همراه با آقای وحیدی که «به سببش در کج است» به محل کار دشتی اعزام شدند تا او را جلب کرده و به کلاتری بیاورند»

تین محسن که تمام شد. وقتی پدری صورت جلسه را مطالعه می کرد گفت

«والله کلاتر این آقای وحیدی (که بیشتر از دستهای شکسته اش فسخه ماشین گرفتار است) می خوره» یا باین و اطمینان میگه که این کار نظر «دشتی» مرده و صحتی است قسم می خوره که نه هیچ و صدای «مهاجم» صحتی دشتی بود»

«خب اینها می شعرت که شکی نیست... اینها شعرت نیستی... این «مهاجم» می ترسند که کنکلوژ ونداولی من از طبع گل سر خوارش دارم! من تو را دنگی این بدنامیت! خسته، آقای پاسبان! این مرده تاجیب نندار که حرس بخار داورنرت حظوری می آونه شکم هفت هشت لبرو ایزن هم غری بویاز دنگی و دروا منزل و عروا خوب بر کما؟

با اینکه حرفهای پیرزن منطقی بود ولی البته نتیدنی و کشیدا! اما او نسبتا آواز اظهار نظر داشت بلکه هنوز حرفش را هم برام معرفی نکرده بود. وقتی پرسدم گفت: «من؟ فکر می کنی کی حتمن آقای پاسبان! این مامور این تاجیب حتمن که با این کارهایی ابیری می ریزد و این و یکدیگر از روی صندلی کشد و نیمه کشد و کشش را کبیدند و «کلاه» مرده «پسرش» را نشانه داد. ادم می خواد اوتش برنش که همین جا بایرد»

مرده جوان فزونه که پیدا بودند این عالم از هیچ کس نمی ترسد هر این پیرزن را بنجیدگی و ترس رو به ماموشی کشید.

«حالا بزن... جوی مرده زشتا و قبل از اینکه پیرزن پاسخی بدهد من که حالا صحنی باها خودم بودم گفتف «معمرن» می خوام حلال دارم... [پخشید] خوارفرمای، شما مامور اقلانیت و از پسران شکایت دارید که چرا اونا تو از گرفت؟

«بلدا چه ابتدای داره و وقتی من می دتم پسر مرده زنده می آید نشو و نتش می کشد و می خوراست می دتم چند سال میگه این تو را زن که جفتش مثل رو هست» «چینور ساگ و گریه می افتم به چهره همیگه... وقتی دارم می بینم که معمرن دارد گرسنگی می کشند و وقتی می دتم پسر مرده و آداب یک زن داشتم رو هم بد لیست چه پرسد به دوتا زنی و از همه مهتره وقتی برای مثل روز روشن که چندا از این چهده چند ساله میگه آواره و درمزه میشن نیاید شکایت کما؟

منطق قوی حرفهای زن له البته تلویز «پاسخی برام نداشت» اگرچه او تاوانی نمی خواست شکی باشد اما فقط برای اینکه پسرش را شندار بدع برودنشان را آماده کرد و گفت که فرما بروند باصرا»

موقعی که هنگامی داشتند از اتاق بیرون می رفتند پیرزن یکبار دیگر مهاجم شد و با کفش به مرده تو - و خود و شو فرشتی - به هر کدام یک حربه زد تا آنها شواری شند اما آقای وحیدی همسایه دربار به دشتی خندید پیرزن براق شد و طرشی و با کفن خود بد آمدن گفتش را نشان محسن داد و گفت: «با کفاری تو هم می خورای ها!»

محسن دوباره - این بار می صدا - خندید با پیرزن خارج شد. محسن گفت:

«شب پیرزن معمره ای بودا شانس آوردم کتمک تو صدا»

«یکو شانس آوردم «پسرش» نودم!» از کجی خدا بدیدم و بعد پرسیدم: «از چه خبر خور؟»

محسن اجازه گرفت و روی صندلی نشست و گفت:

استوار کرسی داخل شد و چند زن و مرده را دنبال سرش آورد. دو زن جوان زیر ۳۰ سال یک مرده حدود ۳۵ سال سه کودک و یک پیرزن شصت هشتاد ساله جلی زیر و زبانی و زین دار که تاوری صندلی نشست به لجه غلط گیلائی و نصف فارسی و نصف گیلائی گفت:

«آقای پاسبان! من از این مرده شازلان کلاهی دارم دروغی شنید مردم فریبده صندلیش ظالم شکایت دارم»

چیزها با آن لجه شیرین گیلائی اش اینها را گفت و حرفش که تمام شد گویی ششایه شش را هنوز خنک نکرده بود کیف دستی اش را بلند کرد تا بر فرق آن مرده بکوبد که طرف جا خالی نادوم من معمری شدم

«حاج تاوان اینجا کلاتره... اگر آمدی ما به شکایت رسیدگی کنیم که نیاید خورتن تصمیم بگیر... و اگر خودت می خورای...»

«نه... نه پسر جان... مرده و بلانته بخوره تری سر این نامرد...»

پیرزن این را گفت و محسن که پنج تکیه قبل تاوان اتالی شده بود شروع کرده به خند»

پیرزن گفت: «چو چو به محسن کرد و اوساکت شد. پرسیدم فقیه شکایت چیست؟ استوار توضیح داد:

«این حاج عالم از این آقا به چره اینکه توارن دارد شکایت دارم»

رو کرد به زنها و ابتدا از آنکه زن اول مرده پرسیدم: «شما شکی هست؟»

زن جوان پاسخ داد نه کلاتره... من سگ کی بشم شاک می شم؟

«ملاک بر سرش»

این را پیرزن گفت و من شندام را به تان کردم و سؤال نگذاریم را از زن جوان که «معمرن» مرده بود پرسید. زن جوان با تگرایی پاسخ داد: «من» من خودم خبر ندانم شوهرم «زن» دارد و پاشاش از دواج کرده الان موقع حظوری می تونه شاک باشا»

«او هم می تونه! این را هم پیرزن گفت و محسن با ت نواست محسن جوی خندش را بگریزد و این بار پیرزن شاک شد و رو به محسن کرد و پرس جان من جوک میگو که تو می می خندت؟ حالا من جویی میگو تو باز می بخندد»

محسن سریع گفت: «بختیتم ملاک بیرون!»

پیرزن بر او روه خندید و گفت: «مگه می خور چه ساله که ملاک تو باشم! لالای بچی آقا!»

این بار من زده مرده زیر خنده اما قبل از اعتراض پیرزن به خود او گفت:

«خب حاج عالم! دوتا زنها این آقا یعنی دوتا معمره ها که شکایتی ندارند و ظلم را صحن هم خندند! پس شکایت شما صحن! (تازه پادم افتاد که اصلا نمی دانم) نسبت این پیرزن با این افراد چیست و خواست نامه بدع را راستی نسبت شما بدیدم»

پیرزن حرف را قطع کرد و پاسخ حرف اول را داد:

سری ننگان تادم گفت وای من بعد من دلم که
بکفر لفظ سر خریدن و نخریدن یک حالتین چنین
بمانی بگیرا
محسن دیگر حرفی نزده و فقط دستور داد که برای من
خودش در استکان چای بپزند.

بهره اول چای را نوشیده بودم که استوار داخل اتاق
شد و برای من احترام گذاشت و پا گوید و رو به محسن
گردد و گفت:

جناب سروان آمدند. گروهی بر پشت که با شاکشی
رفته بودند و توی سگاش جلب کرد. الان هم توی
اتاق شما هستند. جناب سروان، بیارشان اینجا یا بسا
میرین توی اتاقن؟

محسن به رسم احترام به من نگاه کرد و با تکلفش
پرسش کرد: «به استوار گفتم
...» بیارون اینجا... من هم می خوام باشم...

استوار رفت و چند ثانیه بعد با دو مرد برگشت، یکی
در پشت سر گنج بالا ننگان سر و صورت کبود و سرش هم
بانه میچرخید.

و دیگری که چاهل مسلک بود و توتمند می خرد و
عصبانی بود

«از من شکایت کرتی؟ بپهارات می کشم... آبروی
موش مردم رفتی گفت»

پیش شتر زدم که اینجا کلاتری است و نمید
کردن مردم است و بعد با ملائمت گفتی: ایشان از شما
شکایت دارند و مدعی هستند که این پلارو... سر
تلفوزی مربوط به ماشین... سرش آوردی! حرفت چه
آقای دشتی که از فرط عصبانیت می نرزد حرفهای
که چشمتان از فرط غضب از دهان بیرون زده بود گفت:
«اولاً که دروغ میگه... من نبودم... لفظ بدبختی ام
اینه که بدبخت زدم و بجهام رفتن غریبه مافروزم و خودم
تنها توی غریبه بودم و شاعدی ندارم، هوشنگ که این
للمرد خداشکستش هم شاعدی ندارم! جناب کلاتر من که
این کاررو نکردم ولی خیلی دلم می خواست چای اون آدم
برده! چون این وحیدی اونقدر تلخوار شده که خدا دشمن
دارا»

حرفش را قطع کردم و گفتم
«ولی این آقا مدعیه که مهاجم دیشب تو بودی امیگه
قد و قامتش اندازه تو بوده و حتی حملاتش هم مثل تو
فرماندهای و دانیشتی بود»

دشتی مثل ترقه از جا پرید و رو به وحیدی کرد
«وحیدی از خدا بترس... آخر من درسته که با تو
دشتی داشتیم و ازت گفتم به دل دارم ولی خودت
می جویی که من خیلی غلط ظاهرم، دلم نسبی که چه میدی
خودم رو نسبی کنیا بر اینقدر دروغ میگه؟ به خدا توی آن
دنیا باید جواب بدی! اگرچه تو نمی دانی خدا کید!»

هنوز حرف می زدم برده و وحیدی حرفهای که تو دست
گنج گرفته باشی به گردن آویزان بود به حرف آمد و با لاف
ایمان داشت که جناب دیشب همین دوست و همکارش
بود به اینکده از حرفهای این لفظی به خشم آمد که با
عصبانیت گفتم
«حالا که توی حرف می دنی مطمئن شدم که خودت
بودی از بعد اخطای چشمتان را بست و سپس با هیجان
گفت: «اصلاً با من آمد کلاتر... همین حرفی که الان زد
دیشب هم گفت! من بهشت ایدیه می کردم و قسم بخدا
می خوردم که با من زده! او در جواب گفت: «تو که نمی دانی

خدا کید! و بعد آخر سر که می خواستت قرار کنه بهم
گفت: «این تلافی اون نمریزات که سر ماشین کردی...»
جناب کلاتر من قسم می خورم که جناب دیشب این
دشتی کافر بود!

محسن در پاسخ گفت
«ولی تو که توی پرسی گفتی: شخص ضارب فقط
بهت گفته «این سزای آدم نابده است» مگر اینو نگفته
بودی؟

وحیدی با حالت حق به جانب گفت: درسته... ولی
دیشب از پس این باجوار زده بود توی سر و کلهام مغرم
ترست کار نمی کرد!

دشتی که از فرط حیرت حرفی پشتانی را بر نشنیده
بود گفت:

«الله اکبر... مرد چرا دروغ میگه؟ اگر می خواهی از
من باج بگیر... من همین طوریم هم بهت میدم چرا
می خواهی زن و بچهارم بپارز کنی؟!

دشتی و وحیدی مدام منظره می کردند و من و
محسن هر چه می کردیم از لالای حرفهای چیری تا
بر دو پا ایستادند! آنها پیدا کنیم موفقی نشدیم. آنچه
مسلم بود اینکده «وحیدی» با فرض اطلاع می گفت که



ضربش دشتی است! از حتی حاضر بود به کلام الله
مسلم چون دا

تو دستان گفتگوشان طول کشید، من به اینکده نه دلم
به به دلیل نامعروفی - احساس می کردم که «دشتی»
ضارب نیست اما به باجوار طبق قانون عمل می کردم.
گفتم

«آقای دشتی شما فعلاً باید داشت هشد فوستانه بهت
میگه که اگر نتوانی ثابت کنی دیشب توی منزلت بودی
این طعنه می افته به گردن تو!

دشتی که از فرط عصبانیت حالا خورسند شده بود و رو
به شاکشی گفت

«بله، وحیدی... فقط خدا و من و تو می دویم که
تو داری دروغ میگه... من قیام زندان - شاید هم چند
سال - ولی مطمئن باشی تو بیای دروغ و نهی می که امروز به

من نسبت دانی خواهی خورد! اگر غیر از این باشم...
وحیدی حرف او را قطع کرد

«به جای اینکه برای من دروغ بگوئی بهتره رنگ
برنی به زرد و جهات که به دگر باشند و با فروش بگی
دراغ ماشینات، هم خوارات ماشین من رو بپارزانت کنند
هم خرج غذا و درمان و سیگار من رو بپارزانت... هم
رضایت من جلب کنند و گرنه مطمئن باش اونقدر توی
زندان باید بمانی که رنگ موهات هم رنگ دس و بانی بشد»

دشتی متحیر شد

«من می دوستم نشسته تو از اون افش همین بودا ولی
کود خودی اولاً که من مثل تو یا مفت خوری صاحب دو
توازد! ماشین نسبتاً من فقط یک ماشین دارم که او
سه ماه بکلم می فروش و مقدار از اون رو خرج زن و
بچه هام می کنه و با بقیه پول توباره بکلی دیگه ماشین
می خره! ثانیاً اگر بپارز هم بده به تو لااقل پیر از این
پولهایش بده!

«بی ساس توی حرفه دوی و لعلاً آب تنگ بخور تا
ادم بشی...»

خواستم دشتی را به بازداشتگاه اعزام کنم که دشتی
خواستش کرد فقط یک جمله دیگر بگوید: «پایتم و او رو
به وحیدی کرد و گفت

«وحیدی هنوز من دور نشده... دروغ بگو... من
بدبخت نیستم... خودت هم می دانی که داری دروغ میگه!
باید خدا رو در نظر بگیر که حرف حقیقت برآید»

وحیدی با تعجبیت فریاد کرد

«من هم هرگز دروغ نمی گفتم، مخصوصاً وقتی خدا را
قسم بخورم هرگز دروغ نمی گفتم»

«چرا... دروغ میگه... مخصوصاً اسم خدا را همیشه
دروغ میگه...»

هر چه نظر سر پر کردانیم، حرفی خدا دوست شده
[که بعداً فهمیدم چهارده سال و بی سالی ۲۵ سال
است] با مرهای جوگسی و اندامی ترشت و چهره ای
مضوم - اما مقتدر - فاعل شد و سلام کرد! بعد از استوار
گرمی شدیم که آن مرد از ابتدای ورود آنها به اتاق من
در کلاتری بوده و با دانی توضیحاتی به استوار - که او را
قانع کرده بود - از آن می خواهم که پشت در بنشیند و حرفهای
را بشنود و در موقع مناسب داخل شود! این از اینکه از او
چیزی پرسیم ناگهان آقای وحیدی - مرد دست و پا شکسته
- متعجب و متحیر از جا برخاست و با لحنی عجیب گفت:
«نوسه! تو اینجا بیکار می کنی...»

مرد بیسوی تلخ به چهار شاد و به های پاسخ داد که به
سؤال او رو به من کرده و معذرت می خواهم گفت و رو به
دشتی کرد و گفت

«تو حق طریق جوان... این نابرمند غیر از اینکه
قسم خدا را دروغ بیان کنند... هیچ کس نمی گوی
ندارد...»

استقرار داشت وحیدی فریاد زد، متحیر شده دوباره
نمود به هر چه حمله کند طبعش کند آشوب راه بپارزد و...
اما بهای همه این کارها، درست مانند کسی که به آخر
خط رسیده روی صندلی اش افتاده و با لاف بگوید

«تو کجا بودی... چقدر وقتت می کشتم مردم»

وحیدی سکوت کرده و سپس سرش را ترازو در حرف زد
او حدت درو و رنج و ناچار آمدن را بیان کرد که من تا
آن روز حکایتی تلخ را از آن نداشتند بود!

اتنه و باطنی معاذر شماره آورنده



بازتاب

توجیهات سبب جدید

لست سوم و آخر

اشاره:

در بخشهای نخست و دوم مقاله حاضر به بررسی نقش تربیت در جوانان و نوجوانان پرداختیم و از زبان شخصیت علمی و فرهنگی را حکمای و آوازه گردیم، همچنین عارفان و فیلسوفان تربیت در دین حسن اسلام و ساحت پرگار دین را بر شمریم و بر صورت توسعه رشتنی سبب حدیث پاکت نموده، در لست سوم و آخر این مقاله به تحلیل و تبیین تربیت از سوی مسلمانان شیخ امینی و ملازمی گنویس پرداختیم که از نظر گروهی دین می گویند.

به گفته رجحان نوربست معانی پیشگیری مسئله شرق تهران، درحال حاضر در کشور ما تنها دو گزینه برای درمان اعتیاد وجود دارد.

فرمانک درمان سریشی که ۸۰ مرکز آن درحال حاضر در کشور فعال هستند و اختصاص درمان مداری که به عنوان طرح آزمایشی از نیمه سوم ۹۹ در مرکز اختصاص درمان مدار هجرت در شرق تهران و همچنین اعتیادان اجرا می شود.

تا هر دو پوسته باین گزیده دار حاتی در کشور فعال هستند که در کشور های دیگر گزینه های متعددی برای بسازان خواهان ترک اعتیاد وجود دارد که سبب به شرایط روحی روانی حسی و عارفانگی توسعه فرد معاد انتخاب می شود و ما هنوز هیچ سازمانی که متولی امر درمان اعتیاد به صورت علمی پیش به کشور نداریم به همین علت راه برای شیلیایی و کلاهبرداران باز شده است.

در کشور های مختلف به دلیل اعتیاد مرسوم از چهل سال قبل اقداماتی برای درمان اعتیادان به طور دائم برقرار شده است اما اعتیادان به روشی برای ترک به آنها دسترسی داشته باشند.

محدودیتی ۳۵ ساله در مرکز اختصاص درمان مداری هجرت در راهی را برای ترک اعتیادان کرده است قطع مواد اعتیاد از انواع تحویر پزشکی و داروهای به روز به ماه ترسیده به خاطر ترس از بازگشت

اعتیاد به دلیل شیلیایی و یا به دلیل تیزابی حسی و گشت است. او می گویند.

همه بار جدایی می توانیم تا محور اعتیاد را بیاوریم برای خودمان فست کنیم.

این جدایی می گویند.

پیشانی و المردگی بهترین ویژگی این دوران بود، گرچه همیشه این احساس را همراه با اعتیاد به نفس یا خود دارم، حتی یک بار هم برای خود انگاری دختری خصم به ترک گرفت اما حضور در جمع اعتیاد به نفس می خواست که آن را تنها بماند. من بر می گردانم و برگشتنم.

مدهجری دیگر برای از بین بردن و سوگرانی به باده پناه برده است اما برای از بین نرفتن، از برای می تواند و او کسی را برای حمایت و جایی را برای مراجعه ندارد.

در کشور که رقم اعتیاد روز به روز بالاتر می رود و تربیت مواد معدنی بسیار است سازمان دولتی برای حمایت و مقصود سازی لازم است.



این فرض که معاد وقتی درمان می شود که لب به مواد مخدر نزنند، برداشت صحیحی نیست

۱. دشمنی شکستناختن سوپرست مرکز اجتماع درمان مداری هجرت یعنی (ای سی) تصمیمی هدف این مرکز غرض رفتن های خاص معتادان است. معادانی به دلیل پوشش دادن ضعف خود دست به کارهای باقیمانده زده و برای مثال شروع زنده می گویند. تلاش ما اینست که بعد از سرزدن آنها پنج درصد درمان را شامل می شود به صورت حضور در گروه درمانی جهت مرکب الکی و از بین برونم و در جهت تغییر اصلاح آنان اقدام کنیم. این مرکز علاوه بر درمان آموزش و پژوهش به انجام می شود.

گرچه هنوز پژوهشی علمی در مورد اعتیاد در کشور انجام نشده است، بعد از معرفی معتادان خود با یک برنامه یک ساله تحت نظارت گروه می گیرند، تا این روش معتاد به عادت شیلیایی در مرکز مورد درمان قرار می گیرد به ماه دوره ترسیمی

است و شش ماه بعد از خارج شدن از مرکز از سوی مددکاران تحت پیگیری قرار می گیرند.

در این مرکز معتادان به دلخواه وارد می شوند اما در مقابل خدمت درمان (سه ماه) حق خروج از مرکز را ندارند.

ما یکی از مددجویان مرکز، سارا ترک کرده، دو ماه قبل از آمدن به این مرکز شش ماه قبل خدمت بستری بوده اما بعد از آزادی دوباره معتاد شده و در اعتیاد بعد از ترک دچار غرور گلاب می شود و فکر می کند دیگر با یک بار اعتیاد، معتاد معتاد نمی شود.

او می گویند، چه سراغ دوستان قدیم هم رفتن، خود خطر بزرگی است ولی اینجا به ما پناه داده که باید ترسید و ریسک نکرد. خیلی دلخواه که رسوب می شود، غوری به روان شناس مراجعه می کردم و حرف شنیده ترانسته، ناگهان به سراغ خودم رفتم، حالا به مرکز می روم، بدون اینکه بپول، آورد شوم، تا دشمنی شکستناختن و کسانی که دوباره معتاد می شوند، سه ماه بعد دوباره پذیرش می شوند تا هم تهیه شده باشند و هم فرصتی برای دیگری باشد تا حداقل یک بار این مرکز را امتحان کنند.

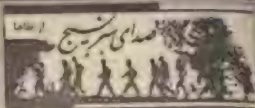
۲. دانش اجتماعی مسئول طرح درمان اجتماع مداری سازمان میروسی، آمار پانکی (ترک کنندگان) این مرکز حداقل ۳۰ درصد در یک سال و در برخی مراکز مثل اعتیادان تا ۸۰ درصد ذکر شده است به طوری که با این روش در مرکز اعتیادان فقط دو نفر به اعتیاد معیبه روی آورده اند.

به طوری که بیش از نیمی می شود با افزایش تجربه در این مرکز نیمی حدود ۳۰ تا ۴۰ درصد نرزش داشته اند. این در حالیکه که استاندارد کشورها نیمی تا ۷۵ درصد ویرش است که این رقم قابل قبولی برای آنان به دستار می رود.

فرمانک ترک در معاد از این مرکز روزانه سه تا پنج هزار تومان است، این رقم در مغزی و تولید که تنها مقدم آموزش را برای ترک اعتیاد آموزش می دهند از یک تا چهارصد دلار و در برخی از کشورهای اروپایی از این میزان نیز بالاتر است اما در این مرکز معادان به صورت رایگان درمان می شوند. ۳. دشمنی شکستناختن اولین فرض که معاد وقتی درمان می شود که لب به مواد مخدر نزنند، برداشت صحیحی نیست زیرا حاشی اگر بتوانیم زمان اعتیاد را نیز کاهش بدهیم موفق شده ایم زیرا در عین زمان هم آسایش خانواده را تأمین و در عین حال کارکنان را کم کرده ایم.

در این مرکز فقط ۳۰ بیمار در طول هر دوره پذیرش می شوند که البته به گفته مسئولان آن طرفیت پذیرش ۱۵۰ نفر را هم دارد و بر صورتی که سازمانهای مرتبط دیگر نیز همراهی کنند امکان ترک تعداد بیشتری از معتادان فراهم می شود.

۴. تأکید بر پوسته برای ترسید بخش خصوصی جهت سرمایه گذاری در این بخش ماهی کمک رسانه ها نیاز داریم هدف سازمان بهررسی تنها ارائه نمونه انگیزه مناسب است.



سردار و خیر

فصل سوم و آخر

حاج همت برای آخرین شب در کوکوه ماند و صبح روز بعد غلام جبره محزون شد. سرور رفت واحد تحریک لشکر ۲۷ روایت می‌کند:

«حاج همت در سنگر فرماندهی لشکر تجد اشرف بودیم که خبر رسید قطار دشمن روی ضلع مرکزی جبره به چند برابر رسیده در خط درگیری شدید است و در این منطقه نیروهای عراقی به‌طور کامل در محاصره عراقیان قرار گرفته‌اند. عرضی لریایی به حاج همت گفت هر کسی را که به خط فرستاده‌ایم خبر بیاورد بکشند است. حاجی گفت: مثل اینکه خدا ما را طلبیده؛ منی با یکی از معاونان گردانها سوار می‌شود و به سوی خط رفته. شب ساعت بعد من هم وارد خط شدم. غنی گریسی مسدودیت نیروها را به عهد داشت. کمی بعد از آن که ما رسیدیم درگیری شدیدی میان ما و نیروهای دشمن از سر گرفته شد. نیروهای خودی شروع به تیراندازی کردند.

از یکسو هواپیماها در سوی دیگر نیروهای پلاده و ناوهای عراقی می‌باریدند و هدف قرار می‌دادند. اوضاع بسیار دشوار بود. بعدها درجین درگیری، تشنه‌های طره را به آب جبره می‌زدند و از سر غش و تشنگی می‌نوشتند. حال آنکه آب آلوده بود اما کسی نمی‌توانست از سنگر بیرون بیرون رود. من از نظر آب تمیز بیارم. حاجی این صحنه را دید که حاجی بازداشت شد. صبح تشنه‌های به جسمی حار جامع گرد و آلوده بود. زده، زده، زده، یکبار از بلند یک بل شکسته را پس گفت و زیر گیر گلوله دشمن وزه آب خورد شد و ناحی زشت که آب صاف و زلال می‌شد. دلالی بعد که برگشت تشنه‌ها را به آب آورد. بودند این کار حاجی خیلی به نیروها روحیه داده.

پس از سقایت دریا بآلان کشته آب سبزی حاج همت زده به آنها کرد و گفت: «... این شاخ شکسته‌ها را بلیه مهلت داد بداد بعد از آن شاخ شکسته‌ها که شوش را پایین پندارند و به سنگر پناه بردن دشمن روی او تسلط پیدا می‌کند اما وقتی ما پایشیم و روی می‌روشن آتش می‌ریزیم بنشیند داشته شاید آنها هستند که سرشان را پایین می‌اندازند و سر ما را می‌ماند» پس از خجسته‌های حاج همت فکری

برداشتند و با جدیت پیش به حمله دشمن پاسخ دادند. خود حاج همت نیز در پی بر داشت و با ناوهای عراقی مقابله کرد. شاید از تلفات نوبین خبرهایی که حاج همت طی روزهای پیاپی عصر خود در جبره شنید، خبر شهادت مسوول ستاد لشکرش اکبر راجایی بود.

وگنی خبر را به او دادند. بیرون از قرارگاه ایستاد و به صورتش زایه شد و بیرون برگرداند و با یک جمله گفت: «خوشا به حالش».

حاجه الاسلام پورچی از معدود کسانی است که توانست در روزهای آخر عمر حاج همت حال و هوای



حاج حسین حسینی

او را فریاد و زاری به درختان شنید.

وی می‌گوید: «... مرحله پنجم با دشمن عملیات حیر بود. بعد از آنکه فرمانده لشکر امام حسین (ع) دستور قطع شد و به عقب برگشت. حاج همت را دیدم که گرفته و عصبانی است. به او گفتم: «تر جبره نازا حق جانیه؟ احسانی می‌کند حاج همت چند روز پیش بنی است» همت دستم را گرفت و از کنار خاکریز پنج شش متر از نظر برد. می‌خواست از قرارگاه ناگتکی که آن جلوه آب آب زده بود فاصله بگیرم. حاجی نشست روی زمین من هم تر کنار او نشستم. حاجی یک نفس عمیق کشید و بعد دستم را گرفت و گفت: «بر روی خاک جبره کوبید و گفت: این آخرین عملیات من است که دارم می‌کنم».

گفتم: «نه این طور نیست آن شبانه که سالتا زنده هستی...»

ولی او با حرف خودش را تکرار کرد و گفت: «این عملیات آخرین عملیات من است».

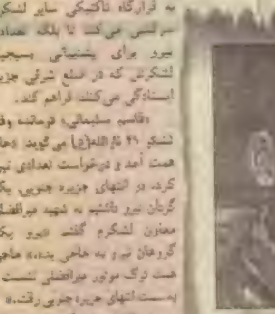
اوضاع به سبب بارش ریخته بود. حاج همت نیروها را پشت خاکریز ضلع مرکزی جبره جمع کرد. در زیر آتش شدید گلوله‌های دشمن با آنان به گشتگو ایستاد و خنای آنستین حاج همت مؤثر واقع شد و با یکی از روحه بسیجیان مشاوره که در مظلومیت کامل جبره را حفظ می‌کردند بالا رفت.

صکی تصمیم به ماندن و عقبه با دشمن گرفته و به عقب حتم عود بردند. حاج همت

تیر نوری معنی را ترک کرد و به قصد آوردن نیروی سنگی و سرکشی به مناطق که در خطر تهاجم دشمن و سقوط بود بازگشت.

حاجی در روز آخر نبرد خود با دشمن به اوج غرور و شجاعت می‌رسد با وجود آنکه دستور رسیده است با قریب روز قدوم اسفند مواقع لشکر ۲۷ در جبره محصور به لشکر ۱۱ امام حسین (ع) واگذار شود. حاج همت به شجاعت خود نگاه می‌کند.

تقریبی ساعت به بعد از ظهر را نشان می‌دهد و او می‌داند با اینکه نیروهای لشکر حضرت رسول (ص) باید تا غروب آفتاب در برابر دشمن بایستند. لذا به قرارگاه ناگتکی سایر لشکرها به سرکشی می‌کند تا با بلکه تعدادی نیرو برای پشتیبانی بسیجیان لشکرش که در ضلع شرقی جبره ایستادگی می‌کنند فراهم کند.



حاج حسین حسینی

«فصل سیم: سیمانی در زمانه وقت لشکر ۲۷ تا الله را می‌گوید حاج همت آمد و درخواست تعدادی نیرو کرد. در انتهای جبره جنوبی، یک گردان نیرو داشت به شهید میرافضی معاون لشکر گفت: «یور یکا گردان تیر و به حاجی بده» حاجی همت ترک می‌شود میرافضی نشست و ایستادهای جبره چوبی رفته».

میرافضی ترک جبره شروع روز قدوم اسفند ۱۳۶۲ که شهادت رسید. زمانی که در ترک می‌شود شهید میرافضی معاون لشکر ۶۱ قرارگاه نشست و به سمت صرب حرکت می‌کرد. از جانی گذشته که مداف زیر آتش توپ و خمپاره دشمن بود. زمانی که آن یوه چهار بار حمل تانکی دو جبره شکاری و جوی رسیدند ناگهان یک گلوله توپ روی حاج و دو فاصله جتنی آنها به زمین فرود آمد و ترکشهای تیر و می‌روند آن به سر و صورت همت اصابت کرد و او و فسطولت در نزدیکی سنگری لشکر علی بن ابیطالب (ع) کشته شد و زمین کرد.

تیرهای لشکر ۱۷ قم به سرعت خود را به محل جاده رسانند و بجایه غرق در خون حاج محمدتاج میرافضی را از زمین برداشتند و در یک آمبولانس خودی گذاشتند می‌آنگاه همت پیکر گرفته خود حرمات محصور حیر را از خاک فکشتن می‌داشتند.

دو روز بعد نیروهای لشکر که همت را به شال فرمادند خود گشته بودند به معراج شهادی لشکر امام حسن (ع) رسیدند. نگاه شهید محمد شکیبایی و صرافان از روی حازه‌هایی که کنار هم دیده بودند، جریده و ناگهان یادگیر سر کوب و لیلی و پشگی و جنبه سید با خالهای سیاه رنگ حاج همت توجه او و صرافانش را به خود جلب کرد.

آدم پش و فکند و صورت شهید را دیدند. غرق در خون بود، با آنکه پش از چهارمید را فراتر برد، بود اما نتوانستند از او شناسایی کنند. همت مانده بودند. از جبهه حمله حاج همت بود.

عشق سیاه!

با استخر از همگانی غم، صمیمه، روابط حمیمه با مرآت رسته‌ها و
رابط حمیمه دادگستر و کل استخرها

لیله و نظمیده صیده قریب‌زادای

اسمعی مسطور است

زن نسبتاً جوانی بود، صوفی گرد
داشت، صوفیه بود، فاضلی منوچا و هشتکی
خرشید و حرمشده داشت، از سر و ظاهرش پیدا بود که
باید از خانواده‌ای معمول باشد، لباسش به تنهایی
میزد، اجسامی توپم که شدیداً سیاه می‌گفتند. اما
چرا آن را آن دسته زن مشغولی که تا چشم باز
کرد سبکتر از گوشه نشینی جا خوش کرد، باینکه
به قول بعضی: «از شدت شغلش کلافه روی به دیو
آورد» می‌دانستند که اگر شروع به محبت کند پاسخ
بسیاری از سوالات را خواهد گرفت، اما قبل از آن باید
به ازای چیزی و مبالغه‌ی بی‌فروتنی،
«به نحوه ورود و آغاز سخن گفتش متوجه شدم
افتاده به نفس ریاضی، دژد اما گویا مشتاقی که او را
اینجا کشیده بود» افتاده به نفس او فوین بود.
طبق معمول اولین سوال من معرفی و
شرح حالش بود و او چنین گفت:

چهل و هشت سال پیش در یک خانواده مرفه به
دنیا آمدم، پدرم جواهر فروش معروف و معریه بود و
مادرم دختر یکی از اشراف تهران قدیم.
من به صفا طاهر بزرگتر از خرم داشتم و خرم
کوچکترین فرزند خانواده بودم. خواهرهایم بعد از اینکه
از دبیرستان فارغ‌التحصیل شدند برای ادامه تحصیل و
زندگی به آمریکا رفتند و الان هم آنجا هستند و هر کدام
آنها را موفق و خوشبختی نشند، اما از خودم بگویم
من عزیزتر و نابریورده پدر و مادرم بودم، خصوصاً
چون هنگام تولد به من تالاقی چهار مشکل شده بودم پدر
و مادرم خیلی به من توجه می‌کردند، شاید من بهترین
آنها باشم که من با خواهرهایم خیلی خیلی تفاوت پشم.
خواهرهایم چهارم سر بهرام و حرف گزین کشی
بودند، دخترهایم از صبور و ساکت، اما من دختری
لجباز و یکدنده، و سرق بودم که غیر از مردم به هیچ
چیز و هیچ کس اهمیت نمی‌دادم و چون از همان بچگی
اعتاده به نفس زیادی داشتم از هیچ کار و هیچ چیز هم
نمی‌ترسیدم، همه خرگام می‌پرساده بود، غافل از بهانه‌ای
خوش و بیکند، و برن بودم، مثل سپهر از درخت بالا
می‌رفتم، با چیده‌های من محل دست به بقم می‌شدم و
خلاصه بزن بهانه محل بودم، اکثر همپاریهای من هم
سپهرها بودند، در کل من بچه‌ای پریورصدا و شلوغ بودم
و روزی نبود که دهن‌انگم و جانی از بدنم زخمی نشود.

چاپ و انتشار این سلسله مطالب به منزله
صحت و تأیید موارد مطرح شده در آن نیست

توران خوب کودکی من
در خانه محفل پدر و باغبانی
شیدان و تبریش گشتند، با
گشتن زمان تعلقاتی
رفتمی من و خواهرهایم بیشتر
و بیشتر می‌شد، این تعلقاتی
رفتمی که من و خواهرهایم
خواهرهایم فاضله انتخابت بدخوری

که چند سال بعد وقتی مدرسه‌ای شدم، رابطه من و
خواهرهایم به حدائق رسید و سنگها بعد ملاقاتها هم اندک
رابطه خصوصی ما را از بین برد و جسمانی ما را هم از
هم دور کرد.

الته من رفتی به سن مدرسه رسیدم، اندکی از
شیفت‌هایم گانده شد ولی بازیگری‌هایم و شیفت‌هایم
اینگری‌هایم را گرفتند، ولی این به آن معاصره بود که من
چند تیل و درس خوانی پشم. من باینکه خیلی شلوغ
و بازیگری بودم اما درس را خیلی خوب می‌خواندم و
هر سال هم با معدل خوب قبول می‌شدم، خوب به یاد
دارم که از آن وقتی مدرسه‌ای شده بودم تابستانها دیگر مرا
در خانه نگاه می‌داشتند و بلافاصله که کارنامه‌ام را
می‌گرفتند مرا می‌فرستادند به وفاق شمال، بپیار، زن
سرلیدان و شوهرش که از رفتن من بایم به آنجا
می‌رسد چهارپشتی مرا همپا بودند تا یا پدر و یا مادر
ببیند و از صوبیت آنها کانه شود.

به حلال دوران خوب و زیبای شیدان و آن
شیفت‌هایم بچگونه هم مثل برقی و یاد گشت تا اینکه
به سن نوجوانی و بلوغ رسیدم، من به عکس می‌بچه‌ها
در سن بلوغ خیلی ساکت و آرام شدم، شاید تمام آن
شیفت‌ها فروکش کرده به جای آن غرور و برهی دیگر
از اعتقاد به نفس در وجودم شایقی گرفت.

باقم هست که بچه‌های دبیرستان فکر می‌کردند که
چون من از خانواده پولدارم ستم خودم را می‌گیرم و
گاه می‌شیدم که پشت سرم می‌گویند انگار از معاش
لیل افتاده و من اینها را به غرور تعریف و تمجید تلقی
می‌کردم، این غرور و خودخواهی روزبه‌روز در من
بیشتر می‌شد، خصوصاً اینکه اندک زبانی هم داشتم
درسم هم خوب بود، خیلی خوش‌پیش پدر و مادر
مادرم افراد محترمی بودند و... همه اینها باعث می‌شد
که من هر روز بیشتر و بیشتر مغرور شوم، پدر و مادرم از
اینکه من بدیده دختر پرش و شور آنها ناگهان به یک
حلقه متشنج تبدیل شده، کلی زنده می‌بودند و از
اینکه می‌بینند من هیچ کار و حتی آدم حساب
نمی‌کنم بر خود می‌بالند، اما ای کلش آنها این رفتار
براصلاح من می‌گرفتند و مرا همان زمان تربیت می‌گرفتند.
چرا که من از همان زمان یاد گرفته که هیچ چیز نباید
مخالفت حیل من باشد و اگر چیزی مخالف من بودی
محکوم به نابودی و زوال است.
به هر حال دختر مغرور و سرکش خانواده بعد از
پایان دوره دبیرستان بلافاصله وارد دانشگاه شد تا در

ارشته زبان انگلیسی ادامه تحصیل بدهد. اگرچه
خواهرهایم مدت قبل یکی پس از دیگری راهی آمریکا
شده بودند و انتظار می‌رفت که من هم به خاطر اینکه آن
فائده عقب نمانم به مثال آنها راهی بنگه دنیا شوم اما
من ترجیح دادم که در ملکات خودم درس بخوانم و بعد
به آمریکا بروم، آندرو هم به خودم مطمئن بودم که فکر
نمی‌کردم به زودی ازدواج کنم. سال اول و دوم
دانشگاه را با موفقیت پشت سر گذاشتم، اما سال سوم
برایم خیلی پر از درس و سرگشتگی بود، سال سوم
بودم که با «صعده» آشنا شدم.

صعده دختری عکاسی می‌نمود، حتی در دانشگاه ما
درس نمی‌خواند، او دانشجوی سال چهارم رشته پزشکی بود،
ما به حسب اتفاق در کتابخانه دانشگاه با هم آشنا شدیم،
از اوایل صحبت‌های ما فقط رایج به درس و کتاب و
دانشگاه بود اما کم‌کم که صحبت‌ها رنگ و لعاب دیگری
پیدا کرد و شش ماه بعد متوجه شدیم که تعلقات و
دیدگاه‌هایمان نسبت به زندگی یک‌جور است و خلاصه
خیلی زودتر از آنچه فکرش را بکنیم به هم علاقه‌مند
شدیم و من خیلی زود پیشنهاد ازدواج «صعده» را
بپذیرفتم، خواهرهایم از اینها بی‌خبر نبودند و اکثر
تاوانگران آنها خیلی زود به مخالفت تبدیل شد، چرا که
«صعده» از یک خانواده معمولی و حتی پایین‌تر بود.
ولی من شدیداً به او علاقه‌مند بودم، این علاقه من نه
به خاطر شکل و شمایل «صعده» بود و نه به خاطر
دانشجوی رشته پزشکی بودنش، علاقه من به خاطر
طرز فکر «صعده» ست به جامعه و محیط اطرافش
بود، آن سالها سالهای تل از انقلاب بود و رفیع
انقلاب مثل آتش زبر خاکستر من می‌شد، سال
التهای دانشگاهی و هیجانات انقلابی و «صعده» هم
سرایش افروخته از این هیجانات و التهاب بود و من
عاشق آدم پرشوری مثل او بودم اما خانواده‌ام اصلاً و
باعتاد ازدواج با من نمی‌دانستند، برای آنها
«صعده» عموئی کسوف و کوکبوز من نبود، که حتی در
پرخاشگریهایمان می‌گفتند که او حتی لیاقت واکس
زدن کفشهای مرا ندارد! اما من همان دختر مغرور و
خودمندی بودم که خوشن بودم، دختری که
فقط حرف خوش را قبول داشت.

ازواج من با «صعده» به قیمت طره شدن از
خانواده تمام شد، طره‌شدنی که شاید هیچ کس مثل آن
تا تجربه نکرده باشد، من از خانواده متنبولی بودم که
باید در بهترین و محلاترین فضا خروسام بگزین
می‌شد و با بهترین لیلی و جویزه به خانه بخت
می‌رفتم، اما به گفت نامهربانی پدر و مادرم،
«صعده» ناچار شد خودش طی یک مراسم بسیار ساده
اما آبرودار عروسی کند و غده یک مهمانی ساده بگیرد و
من با یک چمدان لیلی از خانه پدرم بیام، برحالی که
از سالها قبل بهترین لوازم خانه به عنوان جویزه من
خریداری شده بود!

صعده مجبور شد که دو جا کند و دانشگاه را
هم برای مدتی رها کند، من درسم را ادامه دادم و به کار
نرمه مشغول شدم، در آن زمان از محلاترین و بزرگ
مرکز خدماتی آجار، کردیم، خودم بر خانه کار می‌کردم،
برحالی که تا قبل از آن حتی یک‌بار هم لباس نداشته
بودم و ابالی جارو نکرده بودم.

من را خانواده منسوبی بود که باید در بهتر و من
محال ترین خنلها عروسی ام برگزار می شد و یا
بهترین لباس و جعبه به به خانه پخت می رفتیم اما
به لطف مهر پناهایی پدر و مادرم



مسعوده در کارهای خانه خیلی کمک می کرد
ولی با این حال پدر هم من سختی می کشیدم. هنوز یک
سال از ازدواجمان نگذشت بود که پدرم به دنیا آمد.
اسم او چه نامی بود؟ پدرم، چهارده ساله مسعوده نام
کارهای خانه را انجام می داد، من حتی از اینکه پریشک
چه را عوض کنم حالم بهم می خورد. از طرفی آلفرد
پول داشتند اما کارگر استخدام نمی کردند. هنوز کلی لوازم
خانه کم داشتیم. هیچ وقت بیشتر از دو نفر میمان
مدت نمی گریه می کردم چون هیچ چیز نداشتیم. حتی
درختان را در این سال چهارده می خوردم و می خوردم و می خوردم
فروز آلفرد را البته من درسم سال پانزده بود اما
می توانستم بیرون کار کنم. انقلاب تازه شروع شده بود
و اوضاع کار چندان مناسب نبود اما مسعوده به سختی
کار می کرد. امیدوار بود بعد از اینکه دانشگاهها برقرار
باز شدند ادامه تحصیل بدهد.

یک سال بعد دومین فرزند ما که یک پسر بود به
دنیا آمد. درحالی که ما اصلاً آمادگی پدری را از این
میوان نداشتیم. اما چاره ای نبود. پدرم به
مادر مسعوده هم یاد می رسید، با گفته نماد که در این
مدت پدر و مادر یک کار را فراموش کرده بودند. البته
من هم خبری از آنها نداشتیم. من آنها را نمی توانستم
پیشم. اگر پدرم با آن ثروت و اموال کسی به ما می رسید
کرد بود و گفت چیزهایی مرا داده بود حالا من این قدر
سختی می کشیدم یا

به هر حال چاره ای نبود من با کمک مسعوده
شروع به ترجمه کتاب داستان کودکان کردم تا
کتاب خرمی برای خانواده باشیم. مسعوده هم توانست
بود در یک شرکت چاپی پیدا کند که در آمدش
خیلی خوب بود و کمی از مشکلات مالی و معیشتی
پیدا کرده بودیم. اما انگار زندگی من و مسعوده
می خواست برای آرمایش به خود بیند چرا که از
دیر آمدنها و نگرانیهای مسعوده تقریباً متوجه مسائل
شده بودم. اما من می خواست خودم برای خودم
که من به خاطر همان مسعوده ازدواج کرده بودم اما
متأسفانه برادرهایم و دوستی مرا از مسعوده و
آلفردش دور کرده بود و حالا کسی نمی کرد مسعوده
به تنهایی در درآمدی قلیل کشید تا بالاخره مسعوده

آزاد شود.

زندگی پانزده و نوزدهمیهای مسعوده سرد و
است که در آن طریقه ها به نیت و عود و آرمی رفت.
هم مسعوده یعنی خیلی که زندگیهای او
خواندیم. هر گردان خوانند چون بزرگ خشکبندی
است گفته و خود را فراموش کرده بود. زنی خود را
مات که دیگر خیلی دیر شده بود. از زندگی که خیلی
آرمی و پنهانی و شاید به دلیل عظمت انجام شد
نسلی می بعد که او قبل از آنکه به تشکیل خانواده
نرسیده محبوب حیوان کتاب جوانی شده بود که
تصمیم ربا و شامهای گرم و برشور و او را چون
تصمیم به دام نهادیم

من به دست و پای مسعوده نداشتیم اما فکر انتقام
از او در وجودم ریشه داشت. هنوز مراحل قانونی طلاق
ما پایان نگرفته بود که به من خبر دادند مسعوده را با
دختر جوان و بی همتی دیده اند. خودم تحقیق کردم
فهمیدم که از قبل دختر را می شناختم. من هم او را
می شناختم. از همان گسالی بود که با مسعوده همبوس
بوده. حتی با همان زمان قرار و مدار ازدواج را گذاشته
بودند و به من پیروی نگفت بود. آن زمان بود که فهمیدم
چرا مسعوده مرا قتل گریه نبرد بود
گمان کردم اگر با دخترک صحبت کنم پیشی را از
رندگیهای بیرون می کشد. اگرچه حالا خود هم اصلاً
علاقه ای به مسعوده نداشتیم. بیشتر به خاطر چه
خصوصاً دختر کوچکتر تلاش می کردم.

شماره دختر که با بااحت زبانی به دست آوردیم.
او را به به خانه دعوت کردم و عریانی زندگی را
دوستانه برایش گفتیم. دخترک آرام و جالب نشست و
به صحبت های من گوش داد و در آخر با یک کلمه مرا
به آتش کشید. گفت که مسعوده عاشق اوست. او هم
عاشق مسعوده است. فرق نمی کند که او در چه
وضعیتی است. الان مسعوده پیش از بچه ای به عشق
و محبت نیاز دارد. و بعد هم کلی حرفهای دیگر. فریاد
کشیدم که دهانش را ببند اما ساکت نشد و ادامه داد
من هم تلب تلب کردم. به طرفش حمله کردم.
من از او فریاد می دادم. شتم قدرش را می داند برای کرده
بود. پدرش از آن تمام سختی ها و مشکلات که در طول
مدت بیست سال زندگی با مسعوده کشیده بودم. در
مقابل چشمش زده شد. فهمیدم چه کرده اما دختر که
را به برای عشق و زندگی
فرستادم و آلفردی که به عشق اجنبی خودش
برسد بچه ای من پدر می خواستند و او با لوندی
می خواست عشق و محبت را از بچه ای من ببرد

آلان پیشمار نیستیم. اگرچه مسعوده هیچ وقت
برای بچه هایم پدر نشد. به خوشحالی اولیایم در رضایت
داوایند. به زودی آزاد می شوم. از مسعوده خبری
ندارم. چند بار فریاد فرستادم انتقام عشق اجنبی اش را
از من می گیرد اما منی دلم چه چاهم که حالا نیست و
به دست و پا بازنده حال نازند. آن من مرعیت
می کشند اما من او را از بچه هایم محروم نمی کنم. او
می تواند با من بود. خود را فراموش کرده بود. به شرط آنکه
عشق و محبت و هرگز متغییر او در خانه بچید نه در
خارجها

گفت که با یکی از گروهکها همکاری می کند. ابتدا
برایم خیلی سخت بود که پدرم شوهری که من به
خاطر افکار و آرمانهایش حتی از خانواده ام از رفاه از
آینده ای که حداقل آن می توانست زندگی راحت تر
کافیتر باشد چشم پوشیدم و مسعوده بعد از تولد
بشتر سرم بچه ای مرا از آرمانهایم دور کرده بودند.
دلم می خواست من هم مثل او یک انقلابی و مبارز
باشم. اما او خودش نقش یک انقلابی را به عهده گرفته
بود تا بهار از تحمل بوم.

مسعوده یک سالی را با آن گروه بود. تا اینکه
در پی مبارزه مردم با شاهنشاهی مسعوده هم دستگیر
شد. و از آنجا که از مهرهای اصلی و یا سلفه دار بود
به چند سال حبس محکوم شد.

از وقتی مسعوده زندانی شد تمام سالهای زندگی
بر دشمن من افتاد. من آلفرد هر روز که با من بود
سراغ حواله دام فرستم اگرچه مطمئن بودم آنها از همه
چیز خبر دارند. به سختی زندگی را آغاز می کردم.
محرم بودم برای مسعوده به پول فرستادم. دوا کار
می کردم. کار ترجمه هم انجام می دادم.

پانزده سال زندانی برای مسعوده مساوی سی
سال زجر برای من بود. پدر را هم آنکه فرزند سوم ما
هم همان سالها به دنیا آمد. او بیشتر از خواهر و برادر
بزرگتر رنج می کشید چرا که بیشتر به پدرش احتیاج
داشت و کمتر او را می دید.

بالاخره بعد از پانزده سال مسعوده از زندان آزاد
شد که این کاش می رفتی وقت نمی شد.

اما آلفرد کرد و به همه علاقه ای که به او داشتیم
مرا تها کرد چرا که بعد از آزادی گفت که می تواند
از من جدا شود. می گفت نمی تواند مرا تحمل کند.
می گفت می خواهد با یک دختر آمردنی ازدواج کند تا
آزاد و بیشتر ترک کند!

هدف ازدواج آنها زندگی و یکی شدن دو روح
نمود که شاید به دست آوردن هم بود و این
هدف آلفرد رمنی و غایتی است که شاید فقط یک روح
بعد هر دو متوجه شدند آنچه برای این همه تلاش
کردند نه این بود که می خواستند و با آلفرد اساسی
بوده که خود را برایش هلاک کنند. به همین دلیل
توباره ای فاصله هر روز فزونی می شدند و فقط یک
حادثه کافی بوده تا آنها را تامل از هم دور کند.
سی طبعی است که می بینیم مسعوده بعد از
آزادی به دنبال عشق نویی می گردد. و باز طبعی است
که می بینیم عمویش هیچگاه به یاد عشق آلفرد
نگذشت و قیامت از میان پدر می کشد او سلفه است

که به نبود فریاد شادان کرده اما فریادش حلال
پدر را حس می کردند. او به خاطر آلفرد است که دست به
قتل زنی می زند که می خواهد فرزندش را از پدری که
سلفه ای داشت محروم بگذارد. هر یک نفر
اینگونه سرخوشها به ما می آموزد که برای ازدواج
چشمداشت را خود بپذیریم و خوب ببینیم تا درست
تراف کنیم. والدین هم باید راهها و مشاوری
نفر جوانان خود باشند. ازدواج سرخوش چند سال را
نهیم می کشند. ازدواج سرخوش یک جامعه را
می بلعد. این کاش همه با دقت بیشتری راجع به همسر
خود تحقیق و تفحص کنند!

پیش و پس از سیل ماهی

قلی‌زاده دربار، چگونگی صید ماهی در فصل مختلف می‌گوید:

در فصل زمستان که هوا سرد است، ماهی بخصوص ماهی سفید کنار سنگ و در رودخانه آب شیرین به حالت خواب‌روزی قرار می‌گیرد و در این فصل در قسمت سنگها نورها را قرار می‌دهیم و در طرف آن دو چوب می‌کاریم؛ ماهی طلایی کفال و آوروون بیشتر در تابستان و ماهی سفید و کپور اردک ماهی و ماهی اسفند در زمستان صید می‌شوند.

او می‌گوید که در فیدون کنار ماهی پرورشی و ماهی سفید و کپور پرورشی توسط روستاییان در بازار به فروش می‌رسد.

آنها تخم ماهی را از شيلات می‌گیرند و در گودالهایی (آب‌بندان) که به آن ماهی چال گفته می‌شود می‌ریزند و پس از پرورش ماهی آن‌را در بازار آزاد و اگر با شيلات قرار داده باشند به آنها می‌فروشند. چراغی که رضا با لوبپ لاشیکی به ساحل نزدیک می‌شود.

می‌گوید ماهی‌های خوش زیباتر

در این شهر، ماهیگیران برای استفاده از مواهب طبیعی و صید ماهی جهت قوت زندگی، مجبورند مخفیات به دریا بزنند و اگر دستگیر شوند

شهرام آهی کشیده و می‌گوید: ماهی‌شاه برای شما تلاکی داشته باشد اما برای من لذا کار ما در نیست و دیرینه می‌شویم، محیط فیدون کنار کویتک است، ما سرپایه‌های بزرگی داریم، برج را به کشورهای خارجی می‌فروشیم، اما کارخانه‌ای نیست تا جویانها در آن مشغول به کار شوند، یکبارگی و اعتدال زیاد شده و کسی برای ما دلسوزی نمی‌کند.

فشیما شوباد، سیب با شش‌پای ساحل پرورده کرده و متوقف می‌شود.

مرد ماهیگیر که با پای‌ای را الوهایش کاملاً خیس است لورده را جمع می‌کند.

● رضا هم‌کاری ۳۸ ساله با ناراضی می‌گوید که ماهی نگرفته و یک ماهی را ششم می‌دهد که به نور گیر کرده و به خیار سر، تمام آلباش خورده شده است؛ - این ماهی را سنگ‌ماهی خورده که از ماهیهای شل است و تعبیه‌اش از صخره دیگران.

تجارت ماهی در بازارهای محلی

رضا می‌نماید از اینکه دانش از عظمت برای عالی شود و ماهی به یکباره زیر پایش را خالی کند.

دریای مهربان و آرام گله خشکسنگ و آتش زایلین جان آنها را می‌گیرد؛ در این دریا ماهیها به اندازه پروردشان از محل ماهیها آگاه شده و می‌گریزند. بنابراین برای ماهی سفید ماهیهای نابالغی مصرف می‌کنند.

ماهی طلوزاری و بزرگ با دامهای نخ‌کی قلقت صید

اینها شهری از سازه‌های ماهی‌فایست؛ اینجا فیدون است یا دریایی که جغرافیای آن کران تا به کران او را به سازه‌های و شهری دیگر می‌دهد، گرگان، مشهد، تکه ساری، قائم‌شهر، بابل، مانس چقرس نور رامسر و ده و از دیگر سو قزاقستان روسیه ترکمنستان و آذربایجان.

فایش ماهی این اصناف سرزمین عجیب و صید آن به صورت ماهی‌های حکایتی است که ماهیگیران، دهها بار بر روی تکرار می‌کنند.

شرکت سهامی شيلات صید ماهی بخصوص ماهی خرمزهری را اسرار اعلا کرده و حیوانات ماهی با این معجزه که حق آن‌ها را خاک دارند، نورها را به دریا می‌سازند.

این روایت فایشان زندگی ماهی‌ها و حساس‌گذاشتن است.

C C C

در اقلی دور در میان دریا فیدون سوار بر یک نیوب لاشیکی به مسافتی اموح به این طرف و آن طرف رانده می‌شود. ساعت شش صبح است، پس چراغی که کنار ساحل استاده موت بدست می‌کشد و فریاد می‌دهد.

● «موتورهای حرایت با به (موتورهای حرایت در ده می‌آید)»

● به مثال آن مرد ماهیگیر به سوی سربک سر می‌گردد و سعی می‌کند با شعله نورها را جمع کند. صدای قلاب ماهی‌روزی در لحظه نزدیک‌تر می‌شود اما پس از قلابی، پس از پایشان تالپها دستپاش را در هوا تکان می‌دهد و اعلام می‌کند که تالپها خوبی هستند؛ می‌رسد آفراسا حیری به؟ (آیا رضا حیری نیست؟)

● ماهیگیری که به آرامش بازگشته فیشان را برای او تالپ می‌دهد.

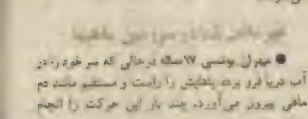
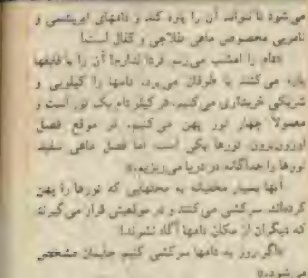
● شهرام قلی‌زاده (۳۳ ساله) می‌گوید:

● «ماهی‌گیران از نیوب لاشیکی استفاده می‌کنند که به وسط آن با شش‌پای بزرگ به صورت شبکه‌بندی شده می‌شود. این وسیله بسیار متداول و گه‌گاهی است. در حالی که تالپها بیشتر از دو میلیون تومان قیمت دارند».

حسانه پرور را کمتر کار می‌کنند و بیشتر و یکبار غروب و صبح زود نورها را به دریا می‌سازند یا آنها را جمع می‌کنند و در همین مواقع زیر برای سرکشی به دریا می‌روند و آشغال و خر را که نورها را کشف می‌کنند، می‌دارند و گرنه ماهی‌ها متوجه می‌شوند که در این است بام پیش شده و فرار می‌کنند.

او می‌گوید ماهیگیری از به پندری ماست و تاریخ و زندگی حرف او را می‌دهد می‌کنند. اما مردان دریا برای این از به مایات معنی می‌پردازند.

رضا صید آزاد، همسرم، ماهی را از کران شيلات صید می‌کنند، صید ماهی بخصوص ماهی‌های خرمزهره و حبس سنگینی تاروت خواب در شبکه ماهی گاهی ۷۵ کیلو است (چشمشش برای می‌دارند) به آن می‌گویند می‌روزیه سیال که غذای گلفای است و سرشار از پروتئین.



می گردید.
 «ما بایدیم و دروسنا از کتاب درختان هم کتابهای
 صغیری درست می کنیم و اینجا هم ما می گیریم»

این سبک شل و پل و این و آنی خفیه ای

دقیق حورشید به نهایت صرخ می گردید و غروب
 می کنند فاقوسها نور تابان دریا نمایان می شوند.
 رضا کیلانی که پس از چند ساعت استراحت
 برای می گردید به تورهایی آمده می گردید
 «این فاقوسها لجهایی است که ما می کیلکا صید
 می کنند. هر لجه ۲۵ تن وزن دارد و ماهیگیران سیدی
 بزرگ را که لایق نگاری در آن قرار دارد (در هوای آزاد
 می برکند) به دریای لندازند و ماهیهای کیلکا دور لایق
 جمع می شوند.

در هر ماهه دقیقه به اندازه یک گونی از این ماهی
 گرفته می شود و لجهها تا سید صبح ماهی صید
 می کنند. ماهی کیلکا خوراکی آلودن برون است و صید
 غذای این ماهی طویلی موجب کاهش شل آن می شود.
 ماهی آلودن برون را کارگران شیلان در فصل این
 ماهی از استفاده تا شهر برون صید می کنند اما اصحابان
 آزاد نیز صغیریم برای امرای معالی ماهی صید کنیم»



می دهند.

از او می پرسیم فرمان شای مندراس هستی
 یا لجنی کمرنگ می گوید: «نه! امکان شرکت در
 مسابقات برای ما فراهم نیست»
 سرمایه های این جنبی در مدارس شهرستانها
 بسیاری که کشف نشده و ستاره های روز به قبول
 می گذارد.

روحانی که با وایع صنعتی ساحل را جمع می کنیم
 سید میوه ۱۲ ساله در جمع آوری صدفها به من
 کمک می کند. می پرسد: «صدفها را چه کار می کنید؟»
 می گویم: «با آن کار هستی درست می کنیم»
 او می گوید: «ما در مدرسه حروف الفبا را با آن
 می نوشیده آنجا صنعتی خود را داخل جیب شلوارش
 می کند و با دست خاصی می گوید.

تا بدین شیردوشی»

می گویم: «نه»

می پرسد: «در بلدتی که درست کنی»

با تعجب و خنده می گویم: «نه! و او با لجنی ریز



تا «کاهی ماهی صید شده را آزاد می کنید؟»
 - «نه! چرا باید ماهی را آزاد کنیم (می خندد)»
 تا «آگر قرار شد به تربت برسید»
 - «آنان موقع خودم هم خرد ماهی می روم»

فرهنگی اجتماعی

از درآمد ماهیگیری می پرسیم می گوید:
 «هر کیلو ماهی صید را دوازده تا ۲۵۰۰ تومان در
 بازار ماهی فروشان می فروشیم. قیمت ماهی آلودن برون
 نیز گاهی سه هزار تومان است و قیمت ماهی گولی که
 کوچک است و تیغ دارد صید تومان»

در محضره اگر خورای دریا خوب باشند در هر صید تا
 ۲۰ هزار تومان و بیشتر ماهی می گیریم»

او از اینکه پنهانی ماهی می گیرد بسیار تلافی است
 «چرا باید این گونه باشند. اما (با فرموده سنت در
 کنار صنعت، تا سال ۷۲ با برای ماهیگیری کاروت
 داشتیم اما شیلان به پرداخت یک میلیون و ۹۰۰ هزار
 تومان به هر یک از ماهیگیران آنها را بازگشته کرده اما
 ماهیگیران با هم به کار خرد اندام می رفتند و نمی توان
 دریا را از آنها جدا کرد»

یک ماهیگیر با خوشحالی به سب ما می آید و
 می گوید که ماهی آلودن برون را در کنار ساحل گرفته
 که شک آن پر از خاویار است (وزن ماهی ۷۵ کیلو
 است و طایر کیلویی ۲۰ هزار تومان است) صه به او
 تبریک می گوید.

● تحلیل کسب و کاری دیگر که پنج دشر دارد
 نیز صریح می کند که اگر به ماهیگیری نپردازند.
 بگویند هزینه های خانواده را تأمین کنند!

فریدون کنار شهر نورمندی

مسافران مستهای خورده در دریای شیند. یکی از
 آنها با ناراحتی می گوید: «اینجا قفل برقه های کنار
 ساحل نیز آپ و جره ندارند»

پس از گفتگو با آقای متوجه می شوم که مسوولان
 کتور آب را می دارند فقط سه ماه تابستان آن را هر
 محل خود قرار می دهند. دهانی که آب مناسب برای
 شستشوی و وضو گرفتن در مواقع دیگر سال در کنار
 ساحل وجود ندارند

در شهر فریدون کنار و داخل کوه های شیری از
 زمین آسفالت شده اینجا هر بار با خود به زمین
 می فرود با شاهد فلانان دیگر از بر روی خاک حسد
 در این شهر زیاده را به و فرمی توان در سطح
 معابر مشاهده کرد اگر هر روز به پشت بازار آمد این
 شهر بروید مقدار زیادی آشغال روی هم تلپار شده اند
 که در جلوی در یک پاشک و در شش پنجره
 خرمایی می کنند!

زنها که جابو به دست وظیفه نظارت را برعهده
 گرفته اند. قلی برکله دارند. آب تمام حیاطها به حیاطان
 مستوی می شود و شش به جای حیاط با بالاق رویو
 می شود... و صد البته صه این کشیها چه چیزی
 زیبایی و طراوت دریا و فریدون کنار کم نمی کند
 طبیعت انزوی و فضای مهربان این شهر ساحلی
 معجزان پذیرای مشتاقان زیبایی است. در این شهر و
 اصلاً در شش زندگی به گونه ای دیگر است و چه
 جوری دیگر زندگی را دید.

دو فریدون کنار زیبا می توان به وفور زیاده ها را در سطح شهر دید زنها که جابو به دست وظیفه نظارت را برعهده دارند، می بینند

نظارت و جابو

در این دریا طرفان پشه پرندگان... مسافران صلح
 و جنگ اند.

● حصه اعضای با دید عکس العمل من در مقابل
 پشه ها می گوید

«وقتی هوا طرفانی شود پشه ها به اطراف ساحل
 می آیند و زمانی که روی ملبه قدم می گذارند. حالت
 باتلاقی دارد. همچنین هنگامی که دور ماه گرفته باشد
 که در اصطلاح محلی به آن «گله ماه» می گویم پدی
 هوا را نشان می دهد»

برخیهای دریا نیز در زمستان بالای ساختمانهای
 اطراف به پرواز درمی آید و در این مواقع به دریای نورمندی
 می پرسیم: «چرا طایفه بخت نبوشید و آیا تاکنون
 احتیاج به کمک پیدا کرده اید؟»
 او خجالتی که گونه اش را به پلوی تکیه می دهد.
 یک پای خود را روی لیوب لایتنکی قرار داده و
 متنگانه می گوید:

«حاجایی به جلوه بخت نداریم فقط زمانی که
 دریا طوفانی باشد از آن استفاده می کنیم. یک بار
 زمانی که ۵۰ کیلومتر از ساحل دور شده بودم. قایق
 غراب بند لنگر انداختم و با پلوی غلامت قادی لایق را
 بکسل کردند. اما اگر این کمک نبود فاجعه مان را
 خوانده بودند»

از او می پرسیم: «فلان روی دریایی را به یاد دارید؟»
 می گوید: «میدانم بحری ماهیگیری بود که چیزی
 برای خوردن داشت روی یک ماهی گرفت و در
 مقابل در خواست ماهی او را آزاد کرد و به تربت رسید»

سازشای شاهنشاهی...

نوشته محمود اکبر ده

قسمت بیست و دوم

تنها خواننده‌ای که ادامه این قسمت را درست پیش‌بینی کرد خواننده گولبی و همکار پروپاگاندی این رهان: خاتم سیدیه نورزاد از امل بود.



تا اینجا خواننده بد که

هنگامی که کوروش از زبان صدیقه خاتم حضرت را می‌شنود و می‌فهمد که ستاره خواهر اوست - تاسی - برای جلوگیری از فاش‌های که در نتیجه عاقل شمش ستاره و پروپاگاندی می‌نویسد پیش پایید به فروغ به همه اعلام می‌کند که او قصد دارد با ستاره ازدواج کند اما ستاره به پروپاد تلقین می‌زند و می‌گوید که خودکشی کرده ...

صدیقه بالاخره حرف دلش را بیرون ریخت.

- او این‌گونه من - تو کی هستی که بتونی من رو از خونه خونه بیرون کنی؟

صدیقه اینها را که گفت دچار احساس غریبی شد. درست مثل آدمی بود که علی‌رغم آنکه می‌تواند خودش محور یک ماجراست اما دارد همه این وقایع را از بیرون مشاهده می‌بیند.

صدیقه حرفهایش را که زد نفسی پرماحتی کشید - نفسی پرماحتی پیشتر از نفسی سالی - و بعد نوری چشمانش گریه شده شد گریه‌ها کرد با خودش حرف می‌زد، زمین می‌کوبد - چی؟ خونه خودت؟ یعنی چی؟

همه بچه‌ها می‌دانستند که پدر صبرش زیاده است اما وقتی کاکه صبرش لبریز شود آن وقت همه‌جا را میل می‌برد و پدر حالا سبیل شده بودا معین السلطنه از جایی که ایستاده بود یک گام به‌سوی صدیقه برانداخت و نوری چشمانش گریه‌ها کرد - خیره شد و فریاد زد:

- نمی‌فهمی یعنی چی؟ یعنی اینکه صدیقه زن متد... (و بعد دست برآز کرده و پاؤزی صدیقه را گرفت و فریادش پرمعنا شد) یعنی اینکه صدیقه مثل نوزده من به اندازه یازد این خونه سهم داره و تو اجازه حق ندارای پیش توهرین تنه... در ضمن این روز هم بدان که... (و بعد دست صدیقه را گرفت و او را به بالا بست - که با تندی - بی‌خود کشید و داخل سالی برد و کنار دیوار اتاق که عاقلش ستاره بسترش بود ایستاد و با مشت به دیوار کوبید و فریاد زد):

- در ضمن باید این روز هم بدانی که دخترکی که داخل این اتاق بسترش شده فرزندان من و صدیقه است... حاجت شد؟ حالا هر کاری که دوست داری و هر کاری که از دستت برمیاد انجام بده!

ابتدا نگاه همه به معین السلطنه بود، حرفهایش که تمام شد همه چشم‌ها به‌سوی گورزاد برگشت، می‌دانستند که حالا نوبت ادامه بازی با اوست. و می‌دانستند که گورزاد برای انجام این طور بازیها بهترین حریف است!

گورزاد سکوت کرد و معین السلطنه را خیره شد. و او رویه صدیقه و کوروش و بقیه گفت:

- من برم دنبال ناروهای دخترم...

معین السلطنه این را گفت و داخل حیاط می‌دواند شد و رفت، گورزاد خوب می‌فهمید که مرشش مخصوصاً این جمله آخر «... ناروهای دخترم» را با تانکد گفت که دیگر حرف آخر را زده باشد. زن به‌سوی بزرگش خیره شد. به کوروش که حالا قصدیه بردا او هم از این جریانات باخبر است و حرفی به او نزده بود و نگاهش را طوری با کینه به چشمان کوروش ریخت که مرد جوان سرش را پایین انداخت. بعد به الفحسی نظر کرد. گورزاد هرگز روی دوستی دکتر حساب نمی‌کرد.

آن دو آهسته و موازی یکدیگر در زندگی معین السلطنه حرکت می‌کردند و هر دو بی‌ملاحظه‌شان بودند و تا می‌توانستند مسرور را می‌چاییدند و تنها دوستی‌شان با یکدیگر این بود که هر وقت معین السلطنه به یکی از آن دو شک می‌کرد دیگری به این نیت دوستی منتهی تصور را می‌کرد که اولی پاک می‌کرد که خودش بتواند بعد از طریق «اد» سبوتر شودا حسین ماه قبل هنگامی که معین السلطنه حس کرده بود که دکتر الفحسی بعضی رفتارها در حسابهای شرکت - یکی از فعالان - حسابهای - حسابهای می‌کند تا بولهای کلان به حساب خود بریزد این «گورزاد» بود که آندک در مدرج الفحسی گفت تا شوهرش را نشی شد که شراکتش را با دکتر ایامه دهد اما فقط خود الفحسی می‌دانست که انگیزه این زن در کمک به او که استفاده خودش از حسابهای او است یا چه

اینکه گورزاد هرگز روی دوستی دکتر حساب نمی‌کرد اما هیچ وقت فکرش را هم نمی‌کرد که روی الفحسی پنج به صورتش بکشد! الفحسی هم تاب نگاه گزنده زن را از دست نداد و سر پیم آیدانند. گورزاد به دو پسر دیگرش

نگاه کرد. داریوش و خشیار - که از چهارشان پیدا بود همه عشق‌شان به ستاره در یک لحظه به کینه بدل شده است - ملایم‌تر نگاه دو فرزندش چیز دیگری را هم می‌دید: تشویق به انتقام!

گورزاد اگر حتی دوپوسش را «چشم انتظار انتقام» نیز می‌دید، خودش این اندیشه را در دل داشت. شعله‌های کینه طوری وجودش را می‌سوزاند که حتی صدیقه هم آن را در نگاه کینه‌توزانه این زن که از حالا به بعد «هوروش» محسوب می‌شد، احساس کرد!

گورزاد انگار همه آتش خشم و انتقام و کینه‌اش را به چشم‌هایش بخشیده بود و طوری خیره صدیقه بود که تا آن روز هیچ‌کس مانند آن را از گورزاد - که همه زنی کینه‌جو می‌دانستش - ندیده بود!

صدیقه ابتدا از نگاه آزاددهنده گورزاد به هراس افتاد. در همه این سالها هر وقت کاری کرده بود که این زن که «خانم خانه» به حساب می‌آمد از او تعصبی شده بود و این‌طور نگاهش کرده بود. صدیقه بی‌معمولی سر پایین انداخته بود تا از غضب‌اش کم کند! این اخلاقی گورزاد بود. دوست داشت وقتی کسی را مقصر می‌داند - چه درست و چه اشتباه - وقتی به چشمان آن فرد خیره می‌شد. طرف مقابلش از شدت ترس و شرم، نگاهش را پدزده. که اگر سر پایین می‌انداخت از شدت خشم گورزاد کم می‌شد و شاید هم می‌بخشید! و اگر کسی در برابر نگاه گورزاد مقاومت می‌کرد هیچ‌کس چنین تجربه‌ای را نداشت تا بماند چه اتفاقی می‌افتاد! هیچ‌کس تا آن روز مقابل خشم گورزاد ایستادگی نکرده بود تا بداند عفرتش چیست؟ و صدیقه همه اینها را می‌دانست و با اینکه می‌دانست اما باز هم کوتاه نیامد و خیره به نگاه گورزاد شد!

همه پنج نفری که در سری این دو زن ایستاده بودند متوجه «دولت نگاه» آن دو شده بودند. همه نیز می‌دانستند که اگر صدیقه کوتاه نیامد. آتش جنگ تله‌نووتر می‌شود. صدیقه اما کوتاه نیامد تا هراس به دل تک جمع نشود!

«جنگ دو نگاه» چقدر طول کشید؟ یکدقیقه؟ سه دقیقه؟ یا بیشتر...؟

«و زن» هرگز این را نپذیرد، صدیقه بعدها گند بود [در لحظاتی که به چشمان منتظم گهرزاد خیره بودم تمام پلاهای روی که این زن در این سالها بر سرم آورده بود جلوی عظم زنده شد و گهرزاد هم بعدها گفت بود [زنی خیره نگاه صدیقه بودم داشتم فکر می کردم این زن روستایی چشورن موقف شده بود بیشتر از سی سال، زیر نگاه من متو فریب شده و بالاخره آن که این زن بود] را رها کرد - یعنی شکست - گهرزاد بود که سر برگرداند و چشمانش را یکی پر خشم روی همه چهره ها داد و سپس روی صورتش تنها دخترش پریزاد مکت کرد و با لحنی معنوی که نه انگار اتفاقی افتاده باشد رو به او گفت:

«پری... یا پریم خونه...»

معین السلطنه آغاز شود بازی ای که قرار بود با صدیقه آغاز شود - اما نه - بازی ای که با صدیقه آغاز شده بود این اولین حیرتکننده بود اولین دور بازی را آنها برده بودند پریزاد با آنها شده بود و گهرزاد مجبور به ترک عادت شد - بی نظمی را پیشه نکرد - «هرک» را نگفت، راحتش را نگرفت و ترفند که ایستاد، درجا خشکش زد، چند تلیه مکت کرد و گردن چرخاند و چشمانش را اقتدار از سوال پر کرد با دخترش یا یک مژگن یک کلمه ای، او همه پاسخ ها را داد -

«پریا»

پریزاد فقط «خدا خدا» می کرد مادر همین

بازی را پریزاد را گرفت و رفت، گهرزاد اخگر ای سه صحنه ای را نگاه کرد تا در هیچ حیاط بیمارستان محو شدند و او، هنوز به لاله محو آنها خیره بود در دلتش اما خراس طوفا می کرد او بهتر از هر کسی - حتی بهتر از پدر - مادر او می شناخت!

«اینها... همه شون - خس و خاشاک روی آب» هستی دختر جون آدم برای اینکه خس و خاشاک روی آب رو دور کنه چیکار می کنه؟ فقط دستش رو روی آب تکان میده تا موج اولهاش برود حکایت من و «اینها» که تو از شون شاکی هستی حکایت همان خس و خاشاک است... نگران اونها نباش... یک سومی می فرسته سرافشان که همگی توی دویا غرق بشن...

«اینها را «پروفسور» گفت و صدای قهقهه اش حلقه را لرزاند، گهرزاد نیز که انگار فقط همین جا بزده این مردم شخصیت واقعی اش را نشان می داد در حالی که با نفرت اشک می ریخت گفت:

«من باید همه شون رو نابود کنم... همه شون رو!»

پروفسور پشیمانی را اجاقی کرد و گفت:

«باشه... بسیار خوب... خودت رو آبت نکن... ولی باید یکی یکی هست به کار بند، اول از همه کدامش را از بازی محو کنیم؟ - ستاره... وقتی این دختره نابود



چند دقیقه با یک تیر زد! گهرزاد این را گفت و ادامه داد:

«گهرزاد را خواهرش پریزاد و این دختره کثافت استاره، رفتن به جایی که من نمی دویم کجاست... خونه الفخی هم نیستند، صدیقه از نجاست، ولی اون سدا جای دینگهای هستند، بدش هم نوبت صدیقه و الفخی است! پروفسور یک شیطانی به پیپ زدو گفت:

«خیالت راحت باشه... خدمت همه شون می رسم، اما اول... ستاره!»

ادامه دارد

«چرا» را پرسید، خراس داشت وقتی بخواد «چرا» را پاسخ گوید آنوقت در برابر مادر که بیادرو «تعلاتی را پس بگیره و همه اندیشه های به هم بریزد، این بود که لحظه ای خون زیر پوست صورتش قریب و لیش را کزید و کم مکنده بود با لکنت زبان پاسخ «چرا» می مادر را بدهد که:

«پریزاد با من صیاد مادر... با من و ستاره! این را گهرزاد گفت، او که خواهرش را خوب می شناخت و از خوشی بهتر روحیه اش را به گاد پریزاد رسید و آب پاکتی را روی دست مادر ریخت، گهرزاد اما که پسرش را حریف قابلی می دید و می دانست وقتی گهرزاد را رها کرده شود مثل پریزاد «اکم» نمی آورد، چاره ای نداشت جز بازی را تمام شده بداند اما باید دم آخر «آماده باش» خوشی را بیز به صدیقه - به صدیقه و به همه - اعلام کند که رو به آن زن کرد:

«مکاشورت می کنم...»

این را گفت و دو پسر را دو سوی خودش قرار داد و با یکدست بازی شطرنج را با دست دیگرش

پریزاد خودش را خوب می شناخت، هر وقت می خواست به درخواست مادرش پاسخی بدهد که به مذاق او سازگار نمی افتاد اگر می خواست یا با بحث کند حتماً می آورد و کافی بود مادر با تحکم دستورش را تکرار کند و نگاهی غضب گرفته به او پشاند تا دختر مرغوب مادر شود و بخلاف میل خودش دستور مادر را بپذیرد اما در این سالها پریزاد این را راجع به خودش آموخته بود که اگر همان اول «نه» بگوید، آنوقت با مادر کوتاه می آید و اصرار نمی کند، و یا اگر اصرار کند خودش چون «نه» را برافشاند، به راحتی از خودش عقب نمی نشیند!

و این بود که با بغین این «نه» را به مادر گفت! گهرزاد اما، به این خیال که محض ساسنی دیگر به خانه می آید، هراس دو پسر دوشانش شد و جدایش را برگرداند عقب:

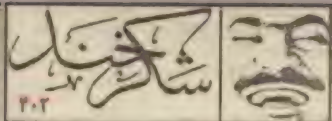
«هر وقت اوردی با ماشین بیاد...»

گهرزاد از همان لحظه «مستعد» اموال معین السلطنه را آغاز کرده بود و در گام اول می خواست ماشین را «مال خود» کند و به همین اندیشه بود که صیاد دخترش نشی را لرزاند و مغزش را متجدد ساخت و چشمانش را آتش زد:

«له مادر... من نیام... من هرگز به اون خونه بر نمی گردم!»

گهرزاد عادت داشت که ناز کسی را بکشد! مادر عادت داشت که هرازگاهی وقتی بچه هایش «طغیان» می کنند و تهدید به نماندن در خانه می کنند، ششادی بالا بیندازد و «هر درک» بگوید و بی نظمی نشان بدهد [درست همان کاری که سال قبل با گهرزاد کرده بود] این بار اما این کلام دختر اما، و این طغیان پریزاد اما، چیز دیگر بود! «این نماندن پریزاد به خانه... معنی نخستین «ایارکنی» بازی جدید بود، بازی ای که قرار بود با

داستان به شکل خواهد بود! پروفسور چه نقشی در ذهن دارد؟ نوبت صدیقه چگونه است؟ پاسخ این سوالات را در روز ۱۷ مرداد از ساعت ۱۴ الی ۱۶ با شماره ۳۹۹۳۲۳۵۵ به محمود امیرزاده بگوئید.



مطایبه

هرگاه مطلع می شود که صفحه «شکرخنده» توانست است عافیتی باشد برای پیوند مرگ و دوستی صمیمانه در بین مصطفیان عزیز ما السیاط و خرسندی می بندی مرا به وجود می آورد و شکرخنده را در چرخه سیری می بینم که به سوی برستان احساسی دوستان گشوده شده و گلشنهای تلی آنها منجر به مکانه و مطیبه می شود.

بندامی دانستم از دوست طاهران رشید خان انصاری ساکن بندر عباسی که پیوند صمیمانه ای برقرار کرده است. با دعوت دیگران جمعیتهای مقدسه ساکن در داوره گرج که دست بر فداکاری چنان شایسته زیادی به «استیلا لورد و البر» هارنیک دارند که شاید همین شباهت ظاهری امیکز، مطایبه های جالبی که درین آنها شده که خجالتاً به یک نمونه آن بنده می کنیم.

ضابطی رشید خان انصاری اهل ظفر است و از چندی پیش با نام مستعار «خالو» رانده همکاری تشکلی را با پارتی نامه «بنای هرمزگان» بندر عباس آغاز کرده است. مشکلات مالی است مشکلاتی نداشت باشد با دوست عزیز و ارجمند ما آقای محمد عباسی اهل بندر عباس و ساکنی دوری که جهت اطلاع ایشان و البته در صورت تمایل شماره تلفن و دکترونیمه بنای هرمزگان را درج می کنیم. تلفن ۷۵۱۵۱۵ - دکترونیمه ۵۵۳۳۳۳ و این هم مطایبه ای برای جمعیتهای لاغری و خالو رانده خالو.

جنوبی های خونگرم و پراحساس
بیخنده اشیا شده، «خالو» رانده
که خیلی بوی پاهایش کشیده است
و دارد یک شکم مانند الماندار!
که هستم چاکر خوبان عالم!
گاهی از پیروی و گاه از جوانی
گاهی از مشکلات مستندان
که هر استعفی سازد روانی
که باس افکنده هرجا نوی ایاس
فصلی می کشم در دیلماسی
گاهی از شهد گویم که ز شوری
که آرم خنده ای بر روی لبها
که جنبید خال بزن دیگر و ترمز
و نوی خالو رشیدخان که خوبی
جمعیتهای مقدسه - داوره

سلام ای مردمان بندر عباس
منم از دوستان خالو رانده
چنان رشید از یاران بنده است
بود او نمره پایش چل و چار
و مخلص، یعنی جمعیتهای مقدسه
نویسم طنزهای آنچنانی
گاهی از طعم دلچسب فنجان
گاهی از معضلات این گوانی
و گاهی از ریاضات انسان
گاهی گویم ز اوضاع سیاسی
گلایه می کنم گاهی ز دوری
خلاصه طنز می گویم ز هر جا
کنشون آید نذا از خلق هرمز
خدا حافظ عزیزان جنسویی

پایخ

بله، این جمعیتهای آقای مقدم
گرج ساکن، ولی اهل شمال است
سراید ما عینی صد بیت زیا
اگرچه دانما خندان و شاد است
ز بس که لاغر است این آقا جمعیتهای
تو گویی این جوان شوخ و رعنا
تخویرده او به عمرش تخم اردک
ولی برعکس او، من خوک و چاقم
«از روی» گر تبودی توی دنیا
خلاصه ما سه تا با هم و لبخیم
منظر آقای ابوالفضل زرویی که با «ما تصیر لادن» طنز نویسم مشهور است
که وزن ایشان البته با چربی و استخوان به ۱۶۰ کیلو می رسد!

چند روزی به وجود المسی داشتی
جای شادی، دل پر درد و غمی داشتی
همه جای بدنم، عارضه ای مزمن داشتی
بر سر سوزک بابم، ورمی داشتی
سینه ام بود بر از درد و نفس گیرم کرد
شش آبناشته از دود و دمی داشتی
خانه آبناشته از شربت و آمول و پماد
آنچنان کز همه چندین وقتی داشتی
کرد دفترچه، مرا نزد طبیبان منظور
نگفتم ای کاش که دفترچه نمی داشتی
جای دفترچه یسم من مسکین ای کاش
توی هر یانک ریال و درمی داشتی
آنچنان روز و شبی بر من بیچار گذشت
که زیزدان طلب مرگ همی داشتی
توی آن تلخی آلام و مصائب ای کاش
همدم شاعر و صاحب قلمی داشتی
سعاد ملائکتون - استهال

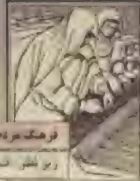
خاطر خرم

قسمت ما در جهان، جز غصه و ماتم نشد
سهم ما گویا از این هستی به غیر از غم نشد
ما شیدیم مشکلات مردمان حل می شود
لیک از ما گشته افزوتر، که چیزی کم نشد
چند کشور را سیاحت کرد، اصغر قهوه چی
قسمت ما یک مفر تا بندر دیلم نشد
رفت ترخ جمله ارزاق، سوری کوهکشان
بهر زیر آوردنش هم، هیچ کس ملزم نشد
تا نهم بر زخم خود مرهم، که باید التیام
هرچه کشتم حاصل من ذره ای مرهم نشد
از میان خوان مسلو از غذاهای لذیذ
فوت ما چیزی به غیر از سبزی و شلغم نشد
تا به کام من شود این چرخ گردون لحنه ای
حتما به یادم به کار خویشتن دیدم نشد
تازگی چاکر خریدم یک عدد پخچال نو
هرچه کردم سر روی اش مانند جام جم نشد
خاطر ما شد بسی آزرده از رنج کسان
خوش نگردد خاطر، تا خاطری خرم نشد
محمد عباسی - دیوبی

بیمار

چند روزی به وجود المسی داشتی
جای شادی، دل پر درد و غمی داشتی
همه جای بدنم، عارضه ای مزمن داشتی
بر سر سوزک بابم، ورمی داشتی
سینه ام بود بر از درد و نفس گیرم کرد
شش آبناشته از دود و دمی داشتی
خانه آبناشته از شربت و آمول و پماد
آنچنان کز همه چندین وقتی داشتی
کرد دفترچه، مرا نزد طبیبان منظور
نگفتم ای کاش که دفترچه نمی داشتی
جای دفترچه یسم من مسکین ای کاش
توی هر یانک ریال و درمی داشتی
آنچنان روز و شبی بر من بیچار گذشت
که زیزدان طلب مرگ همی داشتی
توی آن تلخی آلام و مصائب ای کاش
همدم شاعر و صاحب قلمی داشتی
سعاد ملائکتون - استهال

دوست عزیز استغفری چون شما برای نخستین بار است که با این صفحه همکاری می کنید. می باید به طور مختصر هم که شد، برون خود را صادقانه معرفی می کردیم چند سال دیر، میزان تحصیلات ما چندتر است و چند سال است که شعر می سرایید. مناسفانه این شیوه مطلوب را اکثر خوانندگان ما رعایت نمی کنند و یکی از دلایل اینکه سوره های ارسالی آنها با غریبه چاپ می شود یا نمی شود همین است.



فرهنگ مردم
روایت فرزند گویشت

نامتان شیرین یک ضرب المثل

این همه شاه می بخندد و شیخ علیخان نمی بخندد

می گویند روزی شاعری نژاد «کریم خان زند» رفت و قصیده‌ای را که در صبح او ساخته بود خواند. شاه به وزیرش «شیخ علیخان زند» که وزیر هزار اشرفی صله به او بدهند. «شیخ علیخان» که این صله را خیلی زیاد می‌دانست در پیراهن عظمی می‌کرد و هر روز به حوی برای شاعر عذر می‌آورد تا بالاخره شاعر به ستوه آمد و تاچار نزد خان رفت و عرض کرد:

«شیخ علیخان صله امیر را نمی‌دهد» کریمخان رو به شیخ کرد و گفت: «دو هزار اشرفی به او بدهید» اما باز او عظمی گرفت. شاعر هم دومرتبه نزد کریمخان رفت و شکایت کرد. کریمخان این دفعه گفت: «صد هزار اشرفی به او بدهید» «شیخ علیخان» باز مسامحه کرد و بالاخره کار به جایی رسید که برادر رفت و آمدهای زیاد و شکایت خاص صله او به چند هزار اشرفی رسید و در آخرین مرتبه که شاه حکم کرد هزار اشرفی به آنجا مقرر کرده اشفقه شود و توضیح داد که «اما خود

می‌دانم لو به چه علت در پرداخت این وجه مسامحه نمی‌کنی اما من از انشاد پسند بلکه تو که انشاد بازی می‌کنی» من به این علت امر کردم هزار اشرفی به عنوان صله به او داده‌ام که این پول در خانه ما را بگذارد و بشاری به کار مردم و کشور نمی‌آید. درحالی که پول زیاد تو بسیار بوده مردم خوش شده و به حسن دلیل هر دفعه من هزار اشرفی بر آن اضافه می‌کردم چرا که می‌دانستم این شاعر می‌رود با این پول خانه می‌سازد و یک عده صله و پانز این را از نان می‌خورند. انکاب می‌خورد و عده دیگری به نوا می‌زنند و به همین بحر هر تیریشی که خرج می‌کنند باعث رواج پول را بماند. خزانه در بین مردم می‌شود»

«شیخ علیخان» اخلاقت می‌گفت و بدین ناعمل عهده شاعر را می‌پردازد و از آن روز این مثل در مورد کسی که حواله‌ای به کسی دهد و کار گرانیش از پرداخت آن امتناع نکند به کار می‌رود.

ضرب المثل های مازندرانی

● نداشتی بر کل یو که اداغی.

برگردان کسی که پدر ندارد به نامزدی می‌گویند

● دال یو بزنند.

برگردان (لالا جا) دال (عقاب سیاه) بر نمی‌زند. [کنایه از قوت بودن جانی است.]

فرستنده فاقه و باغداد کلاهی از بابل

تواضع و خاکسپاری در روستای گراب

در این روستا وقتی اهالی از قوت کسی آگاه می‌شوند بلافاصله دست از کار می‌کشند و منزل او

گرد می‌آیند و تا قبل از آماده شدن مقدمه تسبیح و خاکسپاری فرضی بالای سر صند به تلاوت قرآن می‌پردازند.

به دلیل بیرون غساخته در محل عده‌ای به آماده نمودن آید گرم و وسایل غسل می‌پوشانند پس از آماده شدن آب و غیر عده‌ای صند را با دکانی و لاله‌الله الله به درجیکترین پوشیدم نژاد او را بر روی چندین صند می‌کشند که در یک زمین قرار داده می‌گیرند. آنگاه عده‌ای با گرفتن صند به چادر صند در اطراف صند به دور از چشم ناظرین وی را شستند و غسل داده سپس برای خاکسپاری به سمت گورستان می‌روند.

در حین اصنام خاکسپاری در گوش او شهادتین گفته و دکان سنگی بالای سرش روی حاله می‌گذارند تا صند را بلند که شخصی به نازکی بر آن آمده. سپس سرش کسنگان بعد از تاول نام حوالی که از پیش آماده شده برای بلداری بازمانده گان به صند شخص مرحوم می‌روند و شاه فریمان را در منزل او سر می‌کشند.

صند شب قبل از تاریکی دراز در کنار دروازه صند آتش روشن می‌کنند این آتش باید تا صبح روشن بماند تا صند به‌ساند که وی دارای وارث است تا چراغ طاعتش از روشنی نگه دارد. عده‌ای هم مسافند تا این حواله‌ای از قبل گران را بگذارند جرات نزدیک می‌باشند به فرستنده رستوران را تغییرند.

روای عزیزالله کیمیا
فرستنده رستوران از کرج



و لاله‌الله تو کسی

فرستنده صند آید یک سینه اسب و سوار یک مرغ یا گر یک مرغگان اسبگیر انصاف نکنند و صف دهان اولی‌نک می‌تواند چشم از نامزاد رگ ایدنی کند. فرستنده عدل‌گرمی دو کواچی نامزدی از تو کسی صحرا

دویشی گیتی

دوستانه روز آمدن من این عیادت
تی قد و قامت کش زاریات
اگر بی خار برگرد از من شکایت
قیه می‌روم چون شوم می‌ولایت
برگردان روز دوستانه می‌آید به عیادت اقد و قامت او با زیارت می‌کنم اگر ماکور از من شکایت
کره اقد را پیش تو می‌گذارم و به ولایت می‌روم.

خداوت بد به چار کتارنه

اول مردکانه قوم زبانه
مردم مرد گوی می یار کتارنه
سرخ نعل دست بزرگ سیاه
برگردان خدا به شالیکاران قوت بدهد / آوای به
مردها و دور به پند / مردم به من می‌گویند بارت کتار
یکی است / آن که دوسری سرخ به سر دارد و کتار
بزرگ است.

فرستنده مردم یوسفی از بندر انزلی

ازدواج در آذربایجان

براسم ازدواج در نقاط مختلف آذربایجان متفاوت است اما اغلب به این صورت است که مرحله اولی «تالنج گشتیک» یا خواستگاری رفتن است. بعد از این که در خواستگاری به توافق رسیدند در مرحله دوم «کس گشتیک» یا عقدکام صورت می‌گیرد. مرحله سوم در عقد براسم «شیرینی شیرینک» یا شیرینی خوران برگزار می‌شود و خانواده داماد برای عروستیان لباس و طلا و هدایای دیگر می‌خرند و طی جشن در خانه عروس به او هدیه می‌دهند. خانواده عروس هم هدیه‌هایی به «عوض شیرینی خوران» را به جایی می‌آورند و برای داماد لباس و طلا و هدایای دیگری می‌خرند و طی مراسمی در خانه داماد به او تسبیح می‌کنند. در شب عروسی هم چند زن و دختر از خانواده داماد به خانه عروس می‌روند که به آنها «قزاق» می‌گویند آنها اجازه دارند اگر چیزی که دم شستن پیدا کنند بپنهان و به دور از چشم صاحبخانه برای خود بردارند. روز بعد از انجام مراسم عروسی رسم «داده» به‌جای برگزار می‌شود. در این روز تمام زنهای اقوام عروس با هدایایی به منزل عروس و داماد می‌روند تا بپوشانند را به آنها تبریک بگویند. بعد از عروسی اقوام عروس و داماد آنها را برای شام با غذای دعوت می‌کنند و هدایایی را به آنها می‌دهند که این رسم را «پایلی آشاده» یا صاف «پاکشاده» می‌نامند. چند روز پس از عروسی خانواده عروس عروس و داماد را به خانه خود دعوت می‌کنند و معمولاً مسکنی پول یا هدیه‌ای گرانبهاتر ملکی عروس و داماد می‌گذارند و آنها هم هنگام مداحی‌های دامادها را به‌طور کلی به صاحبخانه متوجه نشود. برخی دارند و یا خود می‌پوشند. در این مراسم عروس و داماد به روی خراب می‌آوردند که چیزی را داشته‌اند و نه صاحبخانه به روی خود می‌آورد که چیزی به آنها داده به این رسم در والی «فال» می‌گویند.

فرستنده عسکری مهدی‌زاده از میاندوآب

باورهای عامیانه مردم خواف

برده خواف بر این عقیده‌اند که
- اگر مردی صبح زود از خانه بیرون بیاید و با یک زن برخورد کند باید به خانه بازگردد و هفت دور در طالعش بزند تا کسی او از بین ببرد.
- اگر کتکدک (پرندای شب کلاغ یا آواز می‌شن از روی دیواره طالع‌ای بشنید و آواز بخواب حاصل خبر خوشی برای اهل منزل است.
- اگر کسی روی خاکسپاره برده دیوانه می‌سازد فرستنده احمد عطوفی زودی از خواف



د. م. نظری جعفر گودرزی

استاد توانگر در یک نگاه



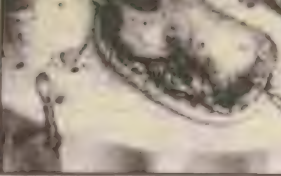
و پس از آنان دوستانه و اساده آقای توانگر،
تا مدتی و چگونه آموخته‌اند!

● من از کودکی به نقاشی علاقه‌مند بودم و کالفر و صداد تنها وسیله تفریح بود و با آن طراحی و نقاشی می‌کردم، متوالی اصلی من پدر و مادرم بودند وگرنه ایجاد کنند.

● نقاشی را به صورت «کلی تحلیلی» که روش مخصوص استاد توانگر است فرا گرفته‌ام و اعتقاد من این است که این سبک می‌تواند برای آموزش هنر وگرنه ایجاد کنند.

● نا شنیده‌ام که شما در مسافه نقاشی جوانان، مقام اول را کسب کرده‌اید. در این مورد توضیح دهید.

● بنده در میان بیش از ۵۰ نفر از هنرجویان جوان و همچنین دانش‌آموزی که در رسته نقاشی فعالیت کرده‌ام، مقام اول را به دست آوردم.



● چه پیشینه‌ای به جوانان دارید؟
● ایمان به خدا و پشتکار عامل اصلی موفقیت هر کس است و اگر جوانان علاقه‌ای از رسیدن به هدف خوره غفلت نکنند حتماً موفق خواهند شد.

● مهرداد توانگر علاوه بر نقاشی و مجسمه‌سازی در بسیاری از رشته‌های هنر و فنون دارای طرح و پروژه‌هایی است که نمونه برخی از آنها توسط وی ساخته شده است که موزای صنایع آموزشی سیستم منشی گرافیک برای مناسبت استعداد و طرح‌های «سخت جلد از زباله» «سازهای صدزله» و... از آن جمله است.

سومین نمایشگاه سالانه نقاشی استاد مهرداد توانگر، نقاشی تندیس سال و محقق معاصر همراه با آثار هنرجویان وی برگزار شد. عده زیادی از علاقه‌مندان به هنر نقاشی از این نمایشگاه بازدید کردند.

آثار مهرداد توانگر در سبک‌های مدرن، کلاسیک و اکسپرسیونیسم در تابلوهایی با عناوین «ال مثل نا منصور» «عروسی دختری به نام عاری» «دلمها و گریه‌ها» «زنانی» «سلسون مانند» و... منجلی شده است.

عده‌ای از شاگردان وی که در نمایشگاه و در کنار تابلوهای حره ابتداء بودند تا در زمینه آثارشان به حاضران توضیح بدهند عبارت بودند از ملیحه رویا زویا و آزاده توانگر. استاد حاجی نقاشی اسکویی احمدی احتشام بزرگی سلسطانی زمان

شکسوری یا سمنوری، شمسایی حیدر زاده فرخی فریدمهر اعظم و الهام زمینی عسکری کریمی گرایی، صفی‌نظر مخاری هنرپردی قلی‌پور حسین قهری نبیا و میثا هوسنگ نورانی نوریسان و نوجوان ۱۲ ساله بهنام حبیب‌زاد و...

در این میان با دخترخانمی برخورد کردیم که گفته می‌شد در سلسطانی نقاشی جوانان مقام اول را کسب کرده است. از فرصت استفاده کرده و گفت‌وگویی کوتاه با او انجام دادیم که حاصل آن را در زیر می‌خوانید.

● لطفاً خودتان را معرفی کنید و بگویید چند سال است نقاشی می‌کنید؟

● سه‌صنی‌کار هستم. ۳۰ سال دارم.

● و پیکسل و بیم است که به طور جدی به نقاشی مشغول، تا از چه زمانی به نقاشی علاقه‌مند شدید و متوجه اصلی شما چه کسانی هستند؟



وقتی در سبک‌های شید بعضی شب یک روز وسط هفته آنهم سال‌های فوق‌العاده ۱۳۷۰ شب تمام صندلی‌های یک سالن بزرگ ۶۰۰ نفره سینما پر از تماشاچی است. آنهم در هنگامی که می‌گویند استقلال از سینما کاستی گرفته است باید فیلمی که به خاطرش این همه آدم آمده‌اند فیلم مولفی باشد. اما وقتی من فهمید که چنین فیلم مولفی آنهم در پایتخت کشوری که تماشای جنهوری اسلامی است جان باهرام‌الله پهلوت می‌شود که فقط پنج سینما سهم غیر لوکس انگشت حوریت به ندهان می‌گیرم که نکته در لس‌آنجلس و یا تورنتو یا در پاریس مستقیم و خردمند خبر ندارند!

چرا که به هر حال یک فیلم مذهبی که می‌تواند در بالا رفتن فرهنگ دینی مردم نقش اساسی ایفا کند اگر توسط لامنتها و یا کشورهای سلطه‌گر و یا دنیایی پرمشقه غرب و سیاسی مفسد در آن مورد بی‌مهری قرار گیرد طبیعی است، اما می‌مهری به چنین آثاری آنهم در کشوری که داغی طرفدارانی از فرهنگ دینی را دارد چه معنی از اعراب می‌تواند داشته باشد؟ چرا آنکه بگویم آنها که آب و آتش عسر دلخواه من عطفانی خور پیچ‌های بد به پنهان بود، را در بازنده شانزده سینما به نمایش می‌گذارند و برخی از آنها هم با اینکه خوب می‌فروشند از پرده نمی‌افتد به اثر نتیجه رسیدند که باید طرز فکر جوانان را عوض کرد، جامعه احتیاجی به فرهنگ دینی و خدا و پیغمبر و... ندارد و فعلاً «ت» آرایشهای غلیظ، توجیه و شاید هم ترویج بکاره‌گیری و بدجوابی مشغولاتی خیالی و روابط مبتنی بر سلیس‌مزد و فرو ریختن قبح حلی از چیزها در جامعه است و رفته رفته باید کاری کرد که هیچ چهره مسلمانی جرات نکند در پیدایش را به سینما پرده نامیداعلان فایده شود!

به هر حال آنچه که پیداست اینکه فیلم صرم مقدس در مقایسه با تمام فیلم‌های مطرح اجتماعی روی پرده که اتفاقاً سوزهای جوان‌پسند و روز ناز، بهتر می‌فروشد، ناگهان به رانم فروش این فیلم آنهم در سینماهایی که سینماهای پرتلاشی هم حساب نمی‌شوند و تازه دو سینما هم در سالن شماره ۱۹ این فیلم را شایسته می‌دانند به خری گویای این واقعیت است که میزان استقبال از این فیلم از بقیه فیلم‌های مطرح روز بیشتر است و حال چرا تعداد سینماهایی نمایش‌دهنده فیلم بیشتر نمی‌شود خدا می‌داند!

اسین املی

خاطرات بازه هنرمندان

برقی که سه ماه یادید!

«کینگ ویدور» لیسنز جهانی برای فیلمسازی چند صحنه برقی به شمال کالیفرنیا سفر کرد. از آن روزی که گروه در آنجا مستقر شدند تا چند روز بعد از برف و بارش آن خبری نشد.

ویدور که از انتظار طولانی برای بارش برف خسته شده بود به دوست خود در لس آنجلس که بر فعالیت و مالک مسیحیت وقوف داشت تلفن کرد. او وی خوشیت تا با معاشرت برای نزول برف آنها را باری کند. اما چند ساعت بعد از تلفن ویدور برف به شدت شروع به بارش کرد. ویدور خوشحال شد و صحنه‌های لازم را فیلمبرداری کرد، پس از اتمام فیلمبرداری صحنه‌های برقی ویدور در همان جا محتاج به ضبط چند نمای اضافی داشت، اما گویا برف خیال قطع بارش را نداشت، ویدور بار دیگر به دوستش تلفن کرد که حال برای قطع بارش برف دعا کند. اما بارش برف سه ماه بعد قطع شد!

خورشید ماست و قتل عمدا



یکی از دوستان لیسنز نویس ما دچار بیماری شده بود و به همین دلیل نزد دکتر اعصاب و روان رفت. دکتر او را دید و گفت: «ناراضی شما چیست؟»

عزت‌السلامه نویس ما جواب داد: «آقای دکتر بر شرایط تست‌های یک خاصه به سر می‌برم. این بیماری ایلمی جریان سیال ذهن بسیار شایع است. من تنها سالها با مشکلات طوفان خردم مواجه و سالخده‌ام اما مدتی است این طوفان به اوج خود رسیده و می‌رود تا به یک بحران فزاینده تبدیل شود. من در مراسم که در جریان تصویر کردن یک صحنه حادثه‌ای در فیلم دچار قتل شد شوم.»

دکتر که چیزی از مرضی نوشتن نفقه‌دهی بود به او توصیه کرد که دیگر ناست نخورد!



آشنایی با حقه‌ها و ترفندهای سینمایی (۴)

چگونگی به کار آویختن بازیگران

ابتدا پراچان بازیگر را از نشن بیرون می‌آورند. سپس دو حلقه بازک، ولی محکم فلزی به گردن او بسته می‌شود به این دو حلقه چهار رشته طناب بازک از چهار طرف بدنش وصل می‌کنند. سپس هر ریشه لیسنز را می‌پوشد و جلوی دوربین قرار می‌گیرد. حلقه بازک با طناب به گردنش آویخته می‌شود و ذات می‌کند که حلقه طناب زیر حلقه فلزی قرار گیرد. درحقیقت طناب به حلقه فلزی فشار می‌آورد نه به گردن بازیگر. سپس طناب را بالا می‌شکنند.

اگر بازیگر حدود نیم ساعت هم بالای دار باشد، کمترین ناراحتی برایش پیش نمی‌آید. زیرا طنابها و حلقه‌های فلزی تعادل بدن را حفظ می‌کنند و گره طناب به او فشار نمی‌آورد.

روش دیگر هم این است که وقتی طناب را به دور گردن بازیگر انداختند - بازیگر روی چهارپایه ایستاده است - دوربین گفت می‌کند و از زانو به پایین بازیگر را نشان می‌دهند. ابتدا بازیگر روی دو دستش تکیه می‌کند. بعد یک نفر چهار پایه را از روی او می‌کشد و حلقه‌های او را از زانو می‌پند. سپس لیسنز داری قطع می‌شود و بلافاصله از زانو به بالای بازیگر دو کلاه قرار می‌گیرد و وقتی که دوربین شروع به ضبط کرده و طناب را کشیدند بازیگر خرد را همراه طناب بالا می‌کشد. بعد از موتوار این دو صحنه، نشانگر متوجه نوع کار می‌شود.

آتش سوختی ساختمان و فرار آدمها

در صحنه‌های جنگی یا صحنه‌های آتش‌سوزی از دو تکنیک یاد می‌کنیم استفاده می‌شود.

مثلاً اگر بخواهند در صحنه‌ای ساختمان را نشان دهند که آتش می‌گیرد و مردم درختننده فرار می‌کنند ابتدا از مردم در حال فرار از ساختمان فیلمبرداری می‌کنند. سپس همان ساختمان را به صورت مالتی با ارتفاع یک پا دو متر می‌سازند و آن را آتش می‌زنند. پس از فیلمبرداری این دو فیلم با هم می‌زنند می‌شود و یک نسخه پزیم از روی آن می‌گیرند.

گلوه خورند بازیگران

تقریباً آدمها را با گلوه سوراخ سوراخ می‌کنند. بدون اینکه حتی بر بدن آنها فشاری وارد شود. برای اینکه چنین صحنه‌هایی از محفظه‌های گلوه‌ها اشتغال می‌شود، این محفظه‌ها به شکل انفجار گلوه مصنوعی پوست بدن بازیگر را در اجتنی کامل قرار می‌دهند. از طرفی وقتی کسیه خون مصنوعی باره

می‌شود حلقه به داخل بخش نمی‌شود بلکه در حلقه معینی از لیسنز بازک - صحنه لفظ اصابت فرضی - به بیرون می‌جهد. محفظه گلوه که تقریباً اندازه فرطی کوبیت است دو ریشه لیسنز بازیگر یا در لفظه آستین او محلی می‌شود. همیشه کسیه خون - که می‌توان از برخی یادداشت‌ها هم به جای کسیه پلاستیکی استفاده کرد - در قلب محفظه تعبیه می‌شود و گلوه در سست لیسنز قرار می‌گیرد تا قبل از هر چیز عمل پاره شدن صورت گیرد.

برای انفجار گلوه مصنوعی دو سه سیم را می‌توان از داخل لباس یا پایه تلوار هر یک به یک حلقه پنهان متصل کرد. رشته‌های مختلف سیم به جبهه فرمان هدایت می‌شود و زمانی که تلگرافان مستقر تیر خوردن را ببینند، مسوول جلوه‌های ویژه کار اتصال و انفجار را انجام می‌دهد و بازیگر هم عکس العمل تیر خوردن خود را نشان می‌دهد.

صحنه دو حال حرکت و سانسر طبعی

گاهی اوقات به دلیل کمبود وقت و کم کردن هزینه‌های فیلم به صحنه‌های سینمایی پناه می‌آورند. مثلاً اگر بخواهند بازیگران را درون کوبه فلزی که در حال حرکت است و از کنار درختان و خانه‌های پنهان می‌جهد می‌کشد. سنبل بعد از بازیگران بیرون کوبه فلزی فیلم می‌گیرند. بعد این فیلم را روی فیلم منظره و یا جابان منظره می‌کنند.

با دو ریشه از بازیگران فیلم در جلوی یک برده سیاه و سفید فیلم می‌گیرند. بعد این فیلم را با فیلم از منظره دریا می‌زنند می‌کنند و هنگام نمایش نشانگر آنها را در ساختمانها در کنار دریا می‌بیند.

یوت شدن بازیگر از ارتفاعات بلند

حتماً بارها در فیلم‌های حادثه‌ای دیده‌اید که شخصی در پشت‌پام هدف گلوه قرار می‌گیرد و معلول سقوط می‌کند.

برای فیلمبرداری این صحنه ابتدا ماکت ساختمانی را به دره و دو متر ارتفاع دارد می‌سازند و با کمک لیزر دوربین و قرار دادن دیکورهای کوچکتر در پشت این دیکور، آن را از رگستر نشان می‌دهند. سپس بدلکاری که در رشته اکروبات ماهر است پلاکی به فرار می‌گیرد و با شروع فیلمبرداری استیشن را روی سینمایی گذارد و به هوا می‌پرد و معلول‌زان به زمین سقوط می‌کند. با اینکه مالتی از بازیگر موزده نظر را می‌سازند و آن را بالای ساختمان به زمین پرت می‌کنند.



رامی وساخت بخشی از زندگی امام

مجتبی رامی فیلمساز خوش خلق سینمای ایران و کارگردان فیلمهای «مخالیه»، «تولک یک پروانه»، «جنگنده پیروزی» و... تاکنون، دو هفته آینده فیلم جدید خود را با عنوان «سوریه» جلوی دوربین می برد.

«سوریه» به مطلع نوجوانی امام خمینی (ره) از ده تا دوازده سالگی می پردازد.

پروین تقی پور حسین محبوب جهانگیر الهاسی و جعفر معتمد بازیگران این فیلم هستند.

جیرانی، شام آخر و سوگند پدر

فریدون جیرانی فیلمساز و فیلمنامه نویس خوش فکر سینمای ایران این روزها در غم از دست دادن پدرش به سوگ نشسته است.

او درحال حاضر فیلم «شام آخر» را آماده نمایش دارد. ضمن تسلیت به ایشان میگوییم که او سالها حضوری ارزنده در سینما داشته باشد.

پوستویی من کودک لیست!



پروین تقی پور حسین محبوب هنرمند محبوب و حرفه ای سینما و تئاتر و تلویزیون این روزها مشغول بازی در آخرین کارش «شام آخر» با عنوان «سوریه» است.

فاطمه معتمد آریا، محمد کلینی مهدی فخایی فرهاد آیت می و... دیگر هنرمندانی هستند که در کنار پروین تقی پور نقش می کنند.

نفس عمیق پرویز شهبازی

پرویز شهبازی کارگردان خوب سینما درحال حاضر مشغول انتخاب بازیگر برای فیلم جدیدش «نفس عمیق» عنوان این فیلم است.

نگار فروزنده در «راه ظلمت»

نگار فروزنده بازیگر سینما و تلویزیون درحال حاضر مشغول بازی در مجموعه تلویزیونی «راه ظلمت» است.

«خواب و بیداری» فخریه زاده



تصویربرداری مجریه غامدینی خواب و بیداری فخریه زاده که پیش از این «پیشی ۹۱۰» نام داشت، قابل بازی از...

منطقه شده بود به تغییر تعدادی از عوامل از روز شنبه شام در راه مانده بود آغاز شد.

این مجموعه تلویزیونی «بلاهای پیشی ۹۱۰» را به تصویر می کشد و تهیه کنندگی آن را مؤسسه نشر الفیل برانگیخته دارد.

عوامل این مجموعه تلویزیونی به شرح زیرند:

فریدون جیرانی و کارگردان مهدی فخریه زاده مدیر تصویربرداری رسول احمدی مدیر تولید، عبدالرضا شهبازی زاده جلوه های ویژه اصغر پورهایریان، محمدرحیم طرح مجتبی منوچهری، نگار، پرویز شهبازی، شقایق اسلامی، ایران و روابط عمومی افشین رضایی بازیگران به ترتیب: فرحنا، لیلیا، طاهر، حکیم، محمد صادقی، لادن طیارایی، مهدی فخریه زاده و رؤیا نونهالی.

دیدار با هنرمندان موسیقی در نمایشگاه عکس

نمایشگاهی از آثار عکاسی محمد خداوندانی از تاریخ ۱۹ تا ۲۸ مردادماه در نگارخانه فرهنگسرای نیلوران برگزار می شود.

این نمایشگاه در روز از ساعت ۱۶ صبح تا ۱۹ عصر پذیرای بازدیدکنندگان است.

در این نمایشگاه تعداد ۶۰ قطعه عکس با موضوع هنرمندان موسیقی در معرض دید بازدیدکنندگان قرار گرفته است.

«هزستان» شجریان با فروش ترین کاست

هفته گذشته کاست «هزستان» با صدای دل انگیز استاد محمدرضا شجریان پرفروش ترین کاست بازار موسیقی بود.

بعد از آن کاست سحر به دیگر سو با صدای شهرام ناظری و تنها ماندن با صدای محمد اصفهانی از پرفروشها بودند.

فرهاد هفلیان آرش مجیدی، نوآوری، کویرت، ملک مطیعی، رحیم توووزی و... دیگر بازیگران این مجموعه هستند که در ۱۳ قسمت برای شبکه اول سینما تهیه می شود.

راه ظلمت را پرویز حسن پور می سازد.

خلاصه داستان:

دکتر ربیعی «روان شناس» به همراه دخترش «شیرا» ناخواسته درگیر ماجرای در ارتباط با مواد مخدر می شوند و...

مهدی فخریه زاده «دوراه»

مهدی فخریه زاده بازیگر خوش خلق سینما تئاتر و تلویزیون در حال حاضر مشغول بازی در مجموعه های تلویزیونی با عنوان «دوراه» است.

دوراه را کیانوش عیاری می سازد و قصد آن در ارتباط با مسائل روز خواهد داشت.

سربال بر گیاره بازی از شبکه سه سینما

با پایان پخش سریال حسن (یکشنبه ۱۲ مرداد) به زودی سربال بر گیاره از شبکه سه سینما پخش خواهد شد.

برگیار، عنوان برنامه ای از گروه فیلم و سریال شبکه سه سینما به تهیه کنندگی و کارگردانی اکبر خواجری است که در ۱۳ قسمت ۲۵ دقیقه ای تهیه شده.

خلاصه داستان

برگیار داستان زوج جوانی است که در آغاز زندگی مشترکشان در پی یک سازه رانندگی مسایل و مشکلاتی برایشان به وجود می آید که آن به بعد زندگی آنها دچار دگرگونی می شود.

بازیگران: کیمیا امیرسلیمی، حسن جوهرچی، حمید خیرآبادی، مریم حبیله شیری، آرزو، شجاع کاوه، فخرالدین مبین، شریف جهانگیر، مسی، فاطمه، فاطمه، حمید سعیدی، لیلیا، دلدار گلچین، آناهیتا هشتی، مهوش بهتیار، فرهاد صفاپور، شهاب شهبازی و...

فیلم ها به روایت «گیله»

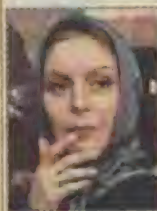
چتری برای دو نفر	۲۵ روز	۱۵۲ میلیون تومان
مارال	۲۰ روز	۱۱۰ میلیون تومان
شیبانی لادن	۲۰ روز	۲۵ میلیون تومان
بچه های بد	۱۰ روز	۲۵ میلیون تومان
لبه به لبان	۱۰ روز	۲۹ میلیون تومان
مرید مقدس	۱۰ روز	۲۷ میلیون تومان

همایون ارشادی و یوی گل سرخ

همایون ارشادی بازیگر فیلم طعم گلاب

در حال حاضر مشغول ایفای نقش در کار جدید ناصر محمدی با عنوان «هوی گل سرخ» است. محتاج تجریمی هادی مرزبان یوسف مرزبان و... دیگر بازیگران این فیلم هستند. قصه این فیلم درباره خاطراتی است که شاکلاشتان با عشق حل می شود. فیلمبرداری این فیلم در تهران و رامسر انجام می شود.

شاعری افسانه بایگان



افسانه بایگان جدا از بازیگری، دستی هم در دنیای شاعری دارد و قصه دارد کتاب شعر خود را با عنوان «کهن سیده روانه بازار» کند.

داوود اسماعیلی کارگردان قدیمی سینما در گذشت

داوود اسماعیلی هنرمند و کارگردان قدیمی سینما درگذشت. وی طی سالهای ۱۳۲۶ تا ۱۳۵۷ در عرصه سینما حضوری فعال و جدی داشت. اسماعیلی در طول فعالیت سینمایی اش هفت فیلم بلند سینمایی ساخت. آخرین فیلم وی «پرستش» نام داشت که در سال ۵۷ آن را ساخت. جنگ هنر میله اطلاعات هنگی در گذشت این هنرمند را به خانواده وی و اهالی سینما تسلیت می گوید.

عکس دسته جمعی از شبکه سه سینما

عکس دسته جمعی برنامه های با کست های شاد و متنوع به زودی از شبکه سه سینما پخش خواهد شد. به گزارش روابط عمومی سازمان صدا و سیما: عکس دسته جمعی برنامه های ترکیبی کار گروه اجتماعی شبکه سوم سینما به تهیه کنندگی محمد صالح غلا است که در ۸۰ قسمت ۲۵ دقیقه ای در دست تهیه می باشد و به زودی هر روز ساعت ۱۸:۵۵ از این شبکه پخش خواهد شد. این برنامه با آهنگ های پلاتو میهمان نامتوگ گزارش و... قصد دارد به موضوعات جوان و کار و امید - جوان و تلاش - جوان و ازدواج جوان و بلوغ ای دینی - جوان و اعتماد بپردازد. در این مجموعه پخش سلفیه عکس دسته جمعی شامل بهترین عکس دسته جمعی آخر هر هفته، بهترین عکس آخر هر ماه و بهترین

عکس در آخرین قسمت مجموعه انتخاب و به برندگان جوایزی تعلق خواهد گرفت. عوامل دست اندرکار این برنامه عبارتند از: تهیه کننده و کارگردان هنری: محمد صالح غلا، کارگردان تلویزیونی: بهرام صالح غلا، مدیر تولید: فرزاد حدادرحم، مجریان: فرهاد پورگرانی، امین آهنگر ندوی، حمید آشار، مدیر صدابرداری: محمود قادری، مدیر تصویربرداری: حسین اسدی، صدابازار: کوروش ناجی، موسیقی: حمید صدیقی.

پروژه بقای و قصه های کوجه شامان، شهربور در تلویزیون



پروژه بقای کارگردان تئاتر و تلویزیون و هنرمند کست در حال حاضر مشغول ساخت یک مجموعه صد لسی با عنوان «قصه های کوجه شامان» است.

این مجموعه درباره مسائل اجتماعی روز است. در این مجموعه مرتضی احمدی، سعید امیرسلیمی، مهرداد نظری و... ایفای نقش می کنند. قصه های کوجه شامان اولین شهربور ماه از تلویزیون پخش می شود.

مهدی قتیبه و راز هستی زندگی اش



ناگسور ۹۰ درصد ایلمبرداری مجموعه زندگی راز هستی یک سینما انجام شده است. زندگی راز هستی عنوان مجموعه ای

است که در هفت قسمت ۲۵ دقیقه ای به صورت فیلم ۳۵ میلی متری در گروه فیلم و سریال شبکه یک سینما تهیه می شود. هر قسمت این مجموعه دارای داستان مستقل است و تمام داستانها را لسی به عقل تولد زندگی و مرگ شکل یافته اند. عناوین قسمت های مختلف این مجموعه شامل: ماندن زندگی یک فرش مدرسه یک کوزه چای، چایکن، راننده کامیون، خلیان گلچندر و سوزبان است. گفتنی است بخشهای مختلف این مجموعه در کوهستان، دریا کویر، دریاچه نمک در

شهرستانهای دیزین مازندران، گلستان، اصفهان، جاده های شمال و جنوبی فیلمبرداری شده است.

عوامل برنامه

تهیه کننده و کارگردان: احمد طریف رفتر، مدیر تولید: سیدجلال نبی، مدیر فیلمبرداری: حسن یزدانی، صدابازار: علی افشار، بازیگران: مهدی قتیبه، پردیس افکاری، جمشید جهانزاده، کاا سلطان، محمد منتظری و هنرمند طالع.

هدیه تهرانی: به خاطر تو



هدیه تهرانی که سال پرتکاری را آغاز کرده است ۱۵ شهربور ماه سال جاری بازی در فیلم جدید جورج مصوری با عنوان «به خاطر تو» را آغاز خواهد کرد.

به خاطر تو برداشتی آزاد از داستان رمتو و ژولیت است.

آغاز فیلمبرداری مجموعه مستند تلویزیونی سرواشار

فیلمبرداری مجموعه مستند تلویزیونی «سرواشار» به تهیه کنندگی جواد نافتی و کارگردانی شهریار سیامی در شبکه اول سینما آغاز شد. مجموعه مستند تلویزیونی «سرواشار» با بررسی وضع ورزش جلیباران و معلولان و هدف اطلاع رسانی در جنبه های مختلف ورزشی در ۲۶ قسمت ۲۰ دقیقه ای در گروه ورزش و تفریحات شبکه یک سینما با همکاری فدراسیون جلیباران و معلولین و کمیته ملی پارالیمپیک تولید می شود. پخش های این برنامه در کشورهای آلمان، انگلیس، آمریکا و چند کشور آسیایی دیگر فیلمبرداری می شود.

«این ناله عمر» از شبکه یک سینما

مجموعه تفریحی، فرهنگی، هنری و ادبی «این ناله عمر» از چهارده سال جاری از شبکه یک سینما پخش خواهد شد. این مجموعه که در ۲۶ قسمت ۲۰ دقیقه ای در گروه فرهنگ و تاریخ هنر شبکه یک سینما تهیه می شود، شامل بخشهای مجری، نمایش، موسیقی، گزارش، مصاحبه و غیره خواهد بود و هم اکنون در مرحله پیش تولید است. تهیه کننده و کارگردان: مهدی علی احمدی.



شبهای شبانه

نگاره‌های فیلم - شبهای تهران - ساخته داریوش فرهنگ

جامعه‌شناسانه آغاز می‌کند - مجبور نیابند یک مورد بسیار خاصی را به عنوان جرم برای فیلمش انتخاب کند. البته اگر همین مسأله هم با دید جامعه‌شناسانه دقیق‌تری مورد توجه قرار می‌گرفت نتیجه قابل قبولی - شاید - به دست می‌آمد. اما همه تلاش فیلم در این راستا به چند سالی بسیار گذرا مثل حضور معنادار در پارک، مراحمتهای خیابانی برای دختران تنها و رشوه گرفتن مأمور پلیس محدود می‌شود، و همه اینها که گفته شد، صحنه‌هایی بسیار تکراری برای مردم این شهر هستند که مطرح گردشتن به این شکل سطحی به هیچ وجه به فیلم وجهه جامعه‌شناسانه نمی‌دهد و اصولاً چنین مطلق بودن بین خاص و عام بودن مشکل بزرگی برای فیلم است و فیلم نه همه تلاش را صرف پرداختن به شخصیت قاتل و دختر ناشجو و جوان خواستگارش می‌کند و نه صرف تعمیم این مشکل به همه شهر یا ارائه کدهای صحیح جامعه‌شناسانه.

«شبهای تهران» به عنوان فیلمی که قصد دارد معنایی و دلخواه‌آور باشد، گره‌افکنی چندان خوب و محکم نمی‌نماید. اول اگر مخاطب با فیلم‌هایی از این دست آشنا باشد، به راحتی می‌تواند حدس بزند که قاتل کیست، کسی که اصلاً به شکل شتابانش نخورد و اهل این حرفها باشد و کترین سوزن، شوهرش باشد، آبدارچی شرکت کسی است که

ارائه‌دهنده چکان سفید، دقیقاً با آواز فیلم‌های آمریکایی است. البته همه این تقلیدها و تاشیه‌نویسیها قابل توجه بود اگر فیلم بر یک زیربنای محکم استوار بود ولی «شبهای تهران» کاستی‌هایی دارد که آن را از جایگاه یک فیلم معنایی خوش ساخت دور می‌کند.

اسم فیلم «شبهای تهران» است، اما فضایی که در فیلم به تصویر کشیده می‌شود، چندان نزدیک‌ای با شبهایی که ما از تهران پیدا می‌کنیم و همان تلاش در جهت می‌شناسیم ندارد. شبه‌سازي فیلم‌های آمریکایی باعث شده که فیلم بیشتر مناسب اسم شبهای نیویورک یا نیکیاگو باشد، در ضمن انتخاب اسم «شبهای تهران» این انتظار را در مخاطب ایجاد می‌کند که با فیلمی حاوی واقعیت‌های جزئی شهرش طرف است، اما آیا همه فاشتهای این شهر افراد بی‌اراده‌ای هستند که رهنمی چشم آبی را به خاطر شیفت با همسر خیانتکارشان می‌کنند؟

شخصیت‌های اصلی فیلم همگی دانشجوان فوق‌لیسانی جامعه‌شناسی هستند، اما این جایگاه به مزاجندای فیلم که دخترها در حال ارائه تحقیقات هستند - البته آنهم به شکلی شعاری و چسب - نشان داده نمی‌شود. مسلماً در دل این شهر ۱۰۰۲ میلیون نفر، معضل اجتماعی وجود دارد که یک فیلمساز - که فیلمش را با یک سخنرانی

«شبهای تهران» همه زوروش را می‌زند تا فیلمی باشد از نوع فیلم‌های معنایی پراستراتیج، اما زوروش را فقط در زمینه رعایت کردن ظواهر به کار برده است!

«شبهای تهران» فیلمی است که خیلی از صحنه‌هایش در شب می‌گذرد، رعد و برق دارد، باران دارد، پارکینگ خلوت و تاریک با سایه‌های آنچنانی دارد، قتل دارد و خیلی چیزهای دیگر که سعی دارند فضای فیلم را به فضای پر دلهره و مورد نظر کارگردان نزدیک کنند. اما به دلایل مختلف همه این عوامل از سطح فراتر نمی‌روند و «شبهای تهران» در نهایت آنچه که باید بشود نمی‌شود.

فیلم به طور واضح و آشکاری فرمولهای شناخته شده این ژانر را در فیلم‌های غربی و بخصوص آمریکایی در نظر دارد. استفاده فراوانی از تصاویر عمومی خیابانهایی شهر، کلیشه شخصیت منفی که در اینجا در قالب مرد همکار بعضاً به مضحکه تبدیل می‌شود، تلاش برای ایجاد دلهره، کادربندی مثل صحنه شوخی پر ادا در مینا و پارکینگ استفاده از فرمولی که از فرط استفاده به یک کلیشه تبدیل شده، تبدیل شده است. یعنی قاتل بودن کسی که در تلاش کترین سوزن را جلب می‌کند، و حتی فراتر از اینها صحنه بازجویی مورتورسوار و کمک گرفتن از او برای شناسایی

ما موراوان واقعی، ما موراوان بی‌شهادی

خدمت شما عرض کنم که یک سال

پیش از دو سال پیش، دقیقاً نمی‌دانم چه وقت بود که نیروی محترم انتظامی بخشنامه‌ای صادر کرد که در آن برای فیلمسازان سیما و برشمه‌سازان تلویزیون پارچه‌هایی معین شده بود، البته بتداعی ابتدایی بخشنامه با

جایی که به نوع فیلمی

بیگانه‌ای متعلقه

و نوع شتابی‌هایشان و

نوع آرایش اتاق یک

فلسف‌نیروی انتظامی

می‌پرداختند علیه بودا

از این بخشنامه چیزهای

دیگری هم بود مثل اینکه یک مأمور نیروی انتظامی باید خوش لب خوش چهره خوش برخورد، خاتره‌دار و دسته سوزن و شن باشد، درواقع نکته‌ای که از نظر نویسندگان این

بخشنامه دور مانده، برد این بود که

مأموران نیروی انتظامی قبل از مامور بودن انسان هستند و هیچ دو انسانی دو دنیا پیدا می‌شوند که این طور دقیق و کامل مثل هم باشند، به نظر این آقایان شاید مأموران نیروی انتظامی محصولات

انسانه یک کارخانه

همه که همگی کلاً

همه به هم شبیه

البتة بود این

بخشنامه که گویا همه

گروه‌های فلسفی

سرفلسفد موقع گرفتن

مأمور فیلسوفان به

اجرای آن عهد بگند، بیشتر به چشم خود این یگان

می‌ورد و عملاً می‌بینم که پلیس فیلم‌های ایرانی

یک عضو کاملاً کلیشه‌ای و تکراری است و هیچ

تخصیص پیچیده و باری ندارد.

البته مقصود ما از نوشتن این

یافته‌است، صرفاً نقد این بخشنامه نیست که

اینکه در زمان خودش به آن پرداختیم، اما در این چند

واقت انقلابی بیش چشم مالتانده که معیور شدیم

دوباره به یاد این بخشنامه بیخیم و کمی روده درازی

کنیم.

راشتن چند هفته پیش در ایستگاه مترو تهران -

ایستگاه صادقیه - به هم چهار نفر دیگر از دوستان

دانشکده‌مان منتظر بودیم تا یک نفر بیاید و ما را به

محلی که قرار بود در آن یک کارگردان دانشجویی

را لایحه‌برداری کنیم، دیدم.

صبح جمعه بود و ایستگاه کاملاً خلوت، ما و

دوستانمان در محوطه بیرون ایستگاه در کنار

ایستگاه ایستوبوس در یک گوشه تنگ از قسمت

نشانه بودیم و ما هم کلافه از تاخیر نیم‌ساخته

کسی که منتظرش بودیم، به آرامی سرت می‌زدیم

(آنهم موسیقی متن فیلم پندروخوانده را، نه یک

آهنگ مبتذل بلارزی!)

سرمان تنی ۱۰-۱۵ خودمان بود که بگه نفر

می‌بینم به دست از راه رسید و گفت که میوت

نترنیم، ما هم از روی کنجکاری پرسیدیم



در نیمه ابتدایی فیلم تا قبل از قتل بیشتر از دیگران به او پرداخته می شود. ولی بعد از قتل ناگهان کم و کدر می شود و هر چقدر که در صحنه چند لایه ای در پیچه موارد عمداً از جلوی چشم تماشاگر پنهان می گردد و همین مسأله است که مخاطب حرفه ای را به شک می اندازد.

در ضمن مسأله ای مثل پیکار علیه دلتان آن آقای آبدارچی مسأله ای است که با توجه به فرضیه آشنا بودن قاتل طبیعتاً برای خیلی بسیار اهمیت دارد اما اینجا انگار هیچ کس از اینکه آبدارچی شرکت یک پیکان سفید - دقیقاً شبیه ماشین قاتل - دارد خبر ندارد و این

شبیه به جرم ماشین بیشتر از آن که حاصل فکر قاتل باشد به نظر حاصل فکر فیلساف است. نمیدانم که دختر توانمند فرار کند و به جایش پسر مثل یک فرشته نجات - معلوم نیست از کجا - سر برسد و کسی دخا و درگیری و یک زخم هم بران جلب توجه بیشتر و کشش دامن ماجرا و... انتهای کار.

اصولاً شخصیت آن جوان به هیچ وجه پرمخت و معرفی نمی شود و به نظر می رسد که صرفاً در لحظات ابتدایی فیلم حضور دارد چون فقط در لحظات انتهایی فیلم به دود می خورد.

فیلمنامه «شبهای تهران» را

نهمین میلانی نوشته اما این فیلمنامه به هیچ وجه در حد کارهای دیگر میلانی نیست و تازه نگاه ژاندارانه میلانی که در این فیلم هم وجود دارد با استعلاقی شخصیت زن فیلم و متوسل شدنش به یک مرد تا حدی خفته دار می شود و این از باضرات حضور یک کارگردان مرد است یا نه چندان مشخص نیست.

در کلی «شبهای تهران» به دلیل معنی بودن بین خاص و عام بودن شده پرمخت فرست و کامل شخصیت ها تعریفی بودن فقط اوج لحاظ عطف و خیلی چیزهای دیگر کمتر چندان قابل قیاس است اگرچه در کارنامه کارپوش فرهنگ مجتبیان «الطیلم» بهترین محسوب می شود و به جز آن.

والسلام

نام فیلم «شبهای تهران» است اما فضایی که در فیلم به تصویر کشیده می رسد چندان نزدیکی با شبهای که ما از تهران دیده ایم و می شناسیم ندارد

جوان عاشق دقیقاً سر بزن نگاه می رسد: قاتل. وقتی میرزا جبار مورد آزار یک مزاحم خیابانی قرار گرفته و جوان منت فیلم وقتی که قاتل جالب به دست قصد ارتکاب جنایت را دارد. درواقع گره کشایی فیلم بسیار سست تر از گره افکشی اش است. شب و باران و رو شدن سریع شخصیت روانی قاتل و دربی که فقط از بیرون بازی می شود. انگار که آبدارچی فیلم ردی یک نفر را با همین شیوه می کشد که چنین تمهیداتی را برای کارش فراهم می کند. درحالی که طبق خود فیلم او در لحظه قتل در حال خانی به سر نمی برد و نصیب دود

بجای انگار از ارائه اطلاعات باعث است. در شدن نگاره اصلی فیلم می شود. گویی که هم ایجادش و هم باز شدنش بسیار به عکس تصادف وابسته است.

اصولاً ماجراهای تصادفی در این فیلم - آنهم در کلیدی ترین صحنه ها - نقش اساسی دارند. در صحنه قتل از مرگ مینا او را می بینیم که در یک ایستگاه اتوبوس منتظر است و ناگهان تصمیمی عوض می شود و به آن طرف خیابان می رود و بلافاصله هم پیکان سفید رنگ قاتل از راه می رسد و همه چیز آشکار که کارگردان می خواهد پس می رود.

و این مسأله یعنی ناآرامی مستقیم عنصر تصادف در قطب عطف و اوج فیلم در آنجا بیشتر نوی فوق می زند. جایی که همه از قاتل گرفته تا

شرقی هم نداریم. چنان رفتار می کنند که

انگار ردی را در حال باز کردن گازاستوق گرفته اند و یا به دوست ما چنان رفتاری می کنند که آن دختر خوش قیوس می گردد. هر چه زودتر بشناسیم را تمام کنند و از کشور ما می رانند. فرار کنند یک تانکر بزرگ سیرک کالایی پیدا می شود.

ما به شوان کسی که نقد داریم بر آینده فیلم بسیار بیشتر از هر چیز به تحریکات شخصی ماز میگی هستیم و بدینتر است اگر فرار باشد مامور و در فیلم مان داشته باشیم از آن نوعی که عیداد و تحریک کرده ایم بر می گیریم نه از آن نوع که بخشند و ما بویجه می کنند.

بهر است که بیرونی محتر و انتظامی هم که ما اصلاً با ناسیم رحمت فراوان آبیاری نایبه بگیریم که مای دستور بخشندگی هوراج و معهوده یک اقدام فرهنگی در زمینه بالا برن میزان درک متقابل در ماموران انجام دهند و متضرب نشوند در صورت اصلاح رفتار ماموران واقعی هستند این افراد در فیلمها هم اصلاح خواهد شد و دیگر نیازی به دستور العمل و این جور چیزها نیست.

والسلام

شرارت در رفتار این دوست ما نخواهد

باشد اما گویا بعضی ماموران غیر چنین شرقی نداشته اند چرا که یک هفته بعد از ماجرای بشری در مقابل ساختمان ناتار شهر به دوست ما می گویند که با آن خانم چه سستی دارد. دوست ما هم توضیح می دهد. اما آن مامور محترم با این استدلال که «بلاخره فرجی باشد دختر مرمعه» دست از سر این بازی ندارد و داد و فریاد و بدعتی و طبیعتاً جواب از طرف دوست ما و در نهایت کار به شمشیر و کلاشتری و اینها می کشد.

امیدواریم که منظورمان را درست فهمانده باشیم. ما می گویم شاید سرت زدن ما در ایستگاه مترو ایراد داشته باشد یا صراحتی گردن یک دختر خانم غریب که از این شهر می رد و دیگر هیچ شاختی ندارد. جرم باشد اما چیزی که تر این میان آزاردهنده است عرج چنین برخورد ماموران است. همه آنان در فیلمها دیده اند که ماموران نیروی انتظامی چنان متروپ و متین به مردم می دهند که آدم هوس می کند برای بیکار هم که شده گرفتار این ماموران گزینی شود اما رفتی به محض دیدن ما که به احترام همه بیایه ناکو و

که چرا لیند سوت بوسم وقتی مزاحم

کسی نیست؟ و آن آقا هم گفت: چون من می گم!

آلته باور کنید که ما اساتذ شر و وحشیانی نسیم ما محب خانات نداریم از این حرفها بشویم. این بود که کارمان با آن آقا به جبر و جحت کشید و او هم می سیم زد و یک درجه دار بیرونی انتظامی آمد و با داد و فریاد ما را به دفتر کارش برد. دوستستان را هم که طبیعتی بود تاملات را داشت یا شکلی ترفین آمیزی از آن دفتر بیرون کرده شروع کرد به توجیه کردن.

نیم ساعتی طول کشید تا با وساطت یکی دیگر از ماموران عزیز که سپرده خوشرویی بود کار فاصله پیدا کرد اما این پایان چین ماجرا نبود. عرض به خدمت شما که یکی از دوستان ما سیمهانی داشت که بعد از چندین سال زندگی در خارج از کشور به ایران برگشته بود و وظیفه راهنمایی و گرداندن این سیمهان که یک دختر خانم بود به عهده دوست ما گذاشته شد. بود. شما که این دوست ما را ندیده اید اما اگر به عا اعتقاد دارید. به شما اطمینان می دهیم که فردای



کاووس از آشتی جوینی فرزند پادشاهت و نامه
تلدی به او نوشت که با نابد هرچه زودتر به جنگ
بروی و یا سیاه را به نوس و افکاری و نزد ما بازگردی.

زای زدن سیاوش با بهرام

سیاوش چون نامه را خواند و گزارش گفتگوی
پدر با رستم را شنید، اندوهگین شد و به فکر فرو
رفت که چه باید کرد؟ اگر گروه‌گانه را بفرستد کاووس
بی هیچ گناهی آنها را خواهد کشت و اگر به فرجام شاه
تیر دهد و با تورانیان جنگ زبانی همه بر او یاز
خواهد شد و در پیشگاه خداوند نیز بهانه‌ای ندارد. اگر
هم سیاه را به نوس بیاورد و نزد پدر بازگردان
سراید، این نخواهد بود.

چون نامه به نزد سیاوش رسید
بر آن گونه ناخوب گفتار دید،
فرستاده را خواند و پرسید و گفت
از او کسره یکسر سخنها درست

بگفت آنگ با پیشین رفته بود
و نوس و ز کاووس کاشفته بود

سیاوش چو شنید گفتار اوی
ز رستم غمی گشت و از کنار اوی

ز کنار پدر دل پسرانداخته کرد
و ترکان و از روزگار نبرد

همی گفت: «صد مرد گرد و سوار
خوشان شاهی چنین نامدار،

همه نیکخواه و همه بی گناه
اگرشان فرستد به نزدیک شاه،

همان‌که کند زنده بر دارشان
به نزدیک پیران چه پیوزد کم؟

صد آمد ز گنج جهان بر نام
ور ایستدکن جنگ آورد بی گناه

چنان‌که آید این به ز من
گشایند بر من زان انجمن^۴

و گسر باز گردم به درگاه شاه
به نوس سپهت سوارم سیاه،

از او نیز هم بر تنم پدر رسد
چو و راست به سلیم و پیش، بد

نسیام ز سواروار خود جز بدی
ندانم چه خواهد رسد ایزدی^۵

مراهم سیاوش بهتر دید که با دو تن از سران که
پس از رستم همان‌جا بودند، گفت‌وگو کند. این بود که

بهرام و زنگه شاوران را خواست و با آنها از منی که
بر مرز رفته بود، داد سخن داد.

دو تن را ز لشکر ز گند آوردان
چو بهرام و چون زنگه شاوران،

پشان را زشان خرابد نزدیک خویش
بپرداخت ایوان و ششاد پیش،

که رازش به هم بود یا هر دو تن
از آن پس که رستم شد از انجمن

بدیشان چنین گفت: «کز بخت بد
تراوان همی بر تنم بد رسد

سلطان مهریانی دل شهربار
به سان درختی پر از برگ و بار،

چو سواروار او را فرسندد گفت،
تو گشتی که زهر گزاینده گشت^۶

شهبان او گشت زندهان من^۷
غش شد دل و بختن خندان من

چنین رفت بر سر مرا روزگار
گنه با بهر او آفت آورد بار

گزیدم بر آن سوخ سیاب جنگ
مگر دور ممان و جنگ نهنگ

آنگاه ماجرای آمدن به بلغ و عور راندن تورانیان
از کشور را پیش کشید و نیز آن چاره‌جویی را که به

تسلیم افراسیاب انجامید و اینکه ایران به همه
خواست‌های خود رسید، بی آنکه کار به جنگ و

خونریزی رسیده باشد: «با این همه شاه مرا به جنگین
وامی دارد و من بیم دارم سوزندی که خورده‌ام

پایگیرم شود و دو جهان را از دست بدهم! مگر او تا
کی زنده می‌ماند؟»

به بلغ اندرون بود چندان سیاه
سپهت چو کسریو کینه‌خواه

نشسته به شفق اندرون شهربار
پس از کینه با تیغ‌زن صد هزار

برخیزم بر سان باغ دمان
تجسیم در جنگ ایشان زمان

چو کشور سراسر سپرداختند^۸
گرزگان و آن همه‌ها ساختند

همه سوزیدان آن نرسودند را
که ما پان‌گردیم از این روزگار

درا گمر ز بهر فرقت اوست جنگ
چو گنج آمد و کشور آمد به جنگ،

چه باید همی خیره خور ز بهنتر؟
چنین دل به کین اسیرآویختن؟

سری یکن نیلاند ز من از آگهی
نه از پشری پان‌داند نهی

قیاد آمد و رفت و گیتی سیرد
ودا لیر هم رفته باید شُرد

پسندش نیاید همی کار من
بکشود به رنج و به آزار من

به خیره همی جنگ فرمایم
بترسم که سوزد بگزایندم^۹

همی سر ز یزدان نیاید کشید
سراوان نکوش نیاید شنید

دو گیتی همی برده خواهد ز من
بماند که کشته‌ام از اهرمن^{۱۰}

و زان پس که فاند گزین کارزار
گند را برکشند گردش روزگار؟

سپس آشکارا گفت که: «خاصره به پذیرش ننگ
پیمان شکنی نیست با آن‌گونه که شایسته‌ام خواهد بود»

زبان همه بر من گشاده گرد و کینه‌جو و بی‌دین نامیده
شوم از ایران چنان دور می‌شوم که کاووس نام را

نیز نشود و می‌دانم که سرنوشته‌های گزیده که خداوند
می‌خواهد، رقم می‌خورد^{۱۱}.

نزدای مرا کجایکی مامدم^{۱۲}
و گسر زان سرگ آمدی بر سر

که جندین سلاها نباید کشید
ز گیتی همه زهر باید پشید

درختی است این برکشیده سلت
که بارش همه زهر و برکش گزند

بر این‌گونه پیمان که من کرده‌ام
به یزدان و سوزنده خورده‌ام،

اگر سر یگرندم از راستی
قصر آید از هر سوی کشتی

پراکنده شد در جهان این سخن
که با شاه توران نکندیم پس^{۱۳}

زبان برکشاید هر کس به بد
به هر جای بر من، چنان چون سزد

به کین بازگشتن برین ز دین
کشیدم سر از آسمان و زمین

چنین کسی پسند ز من کردار؟
کجا بر دهد گردش روزگار؟

شوم کشوری جرم اندر جهان
که نامم ز کاووس گردد نهان

رام‌نس زمانه بر آن سان بود^{۱۴}
که فرمان دادار کیهان بود

چون این همه گفته شد، از زنگه خواست تا
گروه‌گانه و هدایا را به افراسیاب بازگرداند و لشکر را

نیز به بهرام سپرد تا چون نوس آمد، به او بیاورد
تسوی نامور زنگه شاوران^{۱۵}.

پساری دل را به رنج گران
پسرو تا به درگاه افراسیاب

درگی میان و من به خراب
گردگان و این خواست هرچه است

ز گنج و ز تاج و ز تخت نشست
چنین هم بهار پیش اوی

بگوش که ما را چه آمد به روی
بفرمود بهرام گسوزد را

که: «این نامور لشکر و مرد را
سپردم تو را پاک با پیل و کوس

سنان تا نباید سپهبد نوس
بسدو نه نوا این لشکر و خواسته

همان کارها را یکسر آراسته،
یکایک بدو برشمر هرچه هست

ز گنج و ز تاج و ز تخت نشست
آید و بنگه این چنین که: «خیره، پیوود، لحوح^{۱۶}،

زبان گشاده شد و کساح دربار کسی سخن گفت^{۱۷}،
گزاینده گزاند، ازاردده^{۱۸}، ۲- ششمان، خسرا^{۱۹}، ۳-

پرداختن، خالی کرد و جاکزودن^{۲۰}، ۴- بگزاییدم، به من
اسب برساند^{۲۱}، ۵- کانه، دوا، آروز^{۲۲}، ۶- کجایکی، کشکی

۷- برافکند، بنا نهادن، گفتن^{۲۳}، ۸- دوشن، روشن
گردش، تومسارنوشته



مهتری معتمدیه

دانش آموز کلاس سوم ابتدایی فردوسی شهرک اندیشه فاز ۲ در سال تحصیلی ۷۹۸۰ با معدل ۲۰ شاگرد ممتاز شناخته شده با تشکر از اولیاء دبستان مخصوص آموزشگار محترم مربوطه سرکار خانم وجدانی



سعید فخاری

دانش آموز کلاس اول دبستان حاج احمد مصادی شهرستان نیشابور در سال تحصیلی ۷۹۸۰ با معدل ۱۹/۸۹ شاگرد ممتاز شناخته شده با تشکر از آموزشگار محترم مربوطه سرکار خانم عالی



وحیده ابراهیمی

دانش آموز کلاس سوم ابتدایی دبستان امام حسین (ع) منطقه ۲ شهریار شهرک مارلیک فاز ۳ در سال تحصیلی ۷۹۸۰ با معدل ۱۹/۷۷ شاگرد ممتاز شناخته شده با تشکر از اولیاء دبستان مخصوص آموزشگار محترم مربوطه



آلیه فکری

دانش آموز کلاس سوم ابتدایی دبستان امام حسین (ع) ناحیه ۲ شهریار شهرک مارلیک فاز ۳ در سال تحصیلی ۷۹۸۰ با معدل ۱۹/۹۶ شاگرد ممتاز شناخته شده با تشکر از اولیاء دبستان مخصوص آموزشگار محترم مربوطه سرکار خانم سمیدی



علی ابراهیمی

دانش آموز کلاس اول ابتدایی دبستان امام حسین (ع) منطقه ۲ شهریار شهرک مارلیک فاز ۳ در سال تحصیلی ۷۹۸۰ با معدل ۱۹/۶۹ شاگرد ممتاز شناخته شده با تشکر از اولیاء دبستان مخصوص آموزشگار محترم مربوطه



حسین ابراهیمی

دانش آموز کلاس سوم ابتدایی دبستان امام حسین (ع) منطقه ۲ شهریار شهرک مارلیک فاز ۳ در سال تحصیلی ۷۹۸۰ با معدل ۱۸/۱۸ شاگرد ممتاز شناخته شده با تشکر از اولیاء دبستان مخصوص آموزشگار محترم مربوطه



حسن ابراهیمی

دانش آموز کلاس سوم ابتدایی دبستان امام حسین (ع) منطقه ۲ شهریار شهرک مارلیک فاز ۳ در سال تحصیلی ۷۹۸۰ با معدل ۱۸/۲۰ شاگرد ممتاز شناخته شده با تشکر از اولیاء دبستان مخصوص آموزشگار محترم مربوطه

دوخت و اجاره لباس

عروسی و مجلسی

تاج، تور، سفره، آرایش عروسی و کلیه خدمات

مجالس

۸۸۲۷۷۴۹

آموزشگاه آرایش مردانه

رسالت

با افتخار رسمی و دیلم بین الملل

مسابقات رسالت ۷۴۴۲۱۲۳

نخ قلب یابی نارون



تأسیس

رویا دوام

زهره یابی

۵۸۰۹۲۳۵

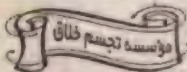
آشنای هنرمندان و آموزشگاهها



مركز دانش، تهران - بازار بزرگ - سردار مشیرزاده - تهران - شهرک مهر - شهرک مهر

اصفهان

۲۲۰۵۶۴۳



تهران

۸۳۰۲۵۲۳

هپنه تیزه - انرژی درمانی - مدیتیشن

دیدن هاله های انرژی - پاک کردن خاطرات مزاحم - ارتباط با رانیه درون برآورد روح - سوختن های مالی - لافری سریع - انصاف به نفس لطیف - آمارگی کنگور

جهت دریافت بروشور رایگان و یا شرکت در کلاسها با ما تماس بگیرید.

دوره های یک روزه خودشناسی و خودشناسی در روزهای جمعه تشکیل می شود.

مشاهیر قرن بیستم

نست و چهارم

فرمانده
در زمان
دولت محمد علی

فضاله اشتیاری در فضا

پس از اولین قربانی ناگهان جهانمان با وحشت تنهایی در فضا نیز آشنا شد. و در این میان آمریکاییان نخستین پرواز موفق پر فراز مدار زمین را با فضانوردی به نام «جان گلن» به انجام رسانیدند. «جان گلن» نیز ناگهان به کتیبه به معروفترین شخص در روی کره خاکی مبدل شد. «گلن» نیز مانند برخی دیگر از فضانوردان روی اشتیاری خود سرمایه گذاری کرد. «جان گلن» راه سیاست را فریض گرفت و سرانجام سالها بعد به عنوان سناتور به مجلس سنا آمریکا راه یافت و حتی در یک دوره نیز یکی از نمایندگان ریاست جمهوری آمریکا از جانب حزب دمکرات بود. «جان گلن» از نمونه فضانوردانی بود که به اشتیاری و ثروت یکجا دست یافت.

پس از پرواز «جان گلن» آمریکاییان نیز طی یک آتش سوزی سه نفر از فضانوردان خود را از دست دادند و از آن به بعد بود که مسابقه در فضا حالتی جدی به خود گرفت و همه جهانمان در انتظار این بودند که چه کسی و از کدامیک از کشورهای نوگیر در مسابقه فضایی قدم روی کره ماه خواهد گذاشت؟ ماه را بشر هر شب می دید اما هاله ای از راز و رمز همواره بشر را برای دریافتن اینکه در ماه چه می گذرد به کنجکاری محسن نگاه داشته بود. روی همین اصل اولین سفر بشر به کره ماه حرکتی به سبب تاریخ کره زمین از بدو پیدایش محسوب می شد. سرانجام در طول سال ۱۹۶۹ سینه آپولوی ۱۱ متشکل از سه فضانورد عازم کره ماه شد. بشر همه جهان به این سفر دوخته شد. بود و بماند از این قرار بود که دو تن از این فضانوردان به نعلبای «جیل آرسترانگ» و باقی بماندند. زمانی که سینه آپولو بازده در مدار ماه قرار گرفت از سینه ماه به سینه کوچکتری محسوب می شد. سینه غریزه و فاصله کره را میان مدار ماه تا سطح ماه توسط ماه نشین پیورده و سپس نخستین فضانوردان جهان در سطح ماه به راجیسانی میرانند.

بدین ترتیب همه چیز بر وفق مراد به انجام رسید و لحظه گام نهادن نخستین انسان بر سرزمین دیگری فرارسید. لحظه ای که جهان هیچ کار فراموش نخواهد کرد. «جیل آرسترانگ» از ترمین مخصوصی ماه نشین پایش آمد و پس از آنکه گام خود را روی سطح ماه گذاشت و گفت «این یکد گام کوچک

برای انسان و گامی عظیم برای نوع بشر می باشد» و آنگاه به راجیسانی روی کره ماه پرداخت. با همان گام «جیل آرسترانگ» نه تنها به مشهورترین فضانورد تاریخ مبدل شد بلکه مشهورترین انسان عصر خود نیز شناخته می شد.

او در حقیقت نمایندگی و سیر نوع بشر در مأموریتی کرد خاکی بود اما توانایی با راجیسانی «جیل آرسترانگ» روی کره ماه مانند همه کشتیهای دیگر در تاریخ کنجکاری بشر نسبت به نام ناگهان خاموش شد و صداهای اعتراضی در گوشه و کنار جهان سنی بر آید که با وجود اینهمه فقر و کمبود غذا و دارو در بیشتر نقاط کره زمین چه احتیاجی به هزینه کردن میلیاردها دلار آنهم فقط برای راه رفتن روی مشتی خاک بی ارزش وجود دارد؟ برپا شدند، رفته رفته این صداهای بلندتر شد و سرانجام پس از دو سفر دیگر به کره ماه ناگهان برنامه های سفر به کرات دیگر متوقف شد و گویی روی آن همه کنجکاری و آن همه هیجان و آب فروی ریخته شده باشد همه چیز به دانی فراوانی سپرده شد.



«نست و چهارم»
آرسترانگ
نسر از این
قاعده هستی
نیرو نام او نیز
کمتر از افغان
دوره شد
اما انقراض
عجیبی برای
آرسترانگ
افتاد.

از آن یک فضانورد و دانشمند فضایی ناگهان تبدیل به یک مرد خدا شد. گویی او در آسمان به ناگاه قدرت خدایی را تجربه کرده بود.

«آرسترانگ» دست از آن همه چیز شست و به یک مرد مذهبی مبدل شد و تنها گاه و بیگاه از تجربه خود در فضا آنهم برای کودکان مدرسه ای سخن می گفت. با پایان یافتن برنامه های آپولو سفر به روی مدار زمین کاملاً متوقف شد و توجه انسان به سفر به مدار زمین جبهه به آنهم با استفاده از سینه ای که قادر به انجام این کار به دفعات باشد، و به این ترتیب شاتل های فضانورد شریک شد. هواپیمای فضانوردی که قادر به سفرهای متعدد به فضا بود و اکنون پس از گذشت سی سال از آخرین سفرها به سوی کره ماه باز هم سخن از مریخ و سفر به آن می روزه و باز هم کنجکاری بشر نسبت به آن برانگیخته شده است.

شکست موفقیت آمیز!

در میان سفرهای فضایی یک سفر توجه جهانمان را بیش از همه جلب کرد. این سفر به عنوان نتیجه «شکست موفقیت آمیز» شناخته شده است و فرامنده سینه آن جیبر لاول با اشتیاری هم ردیف نمایی فضانوردان که با موفقیت کامل مواجه شده بودند. مواجه شد. سفر مربوط به آپولو ۱۳ بود که با سه

سرنشین به سوی مدار ماه در حرکت بود. فرمانده ران یک شخص قبی (که بعدها مشخص شد دو سال قبل در زمان ساختن سینه روی داده بود) داشت شد تا با فریادی حاوی نیرو در سینه از کار افتاده و سینه تبدیل به مردی متحرک در فضای ناشناخته شود. با شجاعت و درایت جیبر لاول و یکی دو متخصص در پایگاه زمینی آنها توانستند که سینه را به مدار ماه رسانند و با استفاده از نیروی گریز از مرکز پس از آنکه یک دوره به دور ماه چرخید به سوی زمین حرکت کردند.

پایان همه به دلیل ضعف بسیار در نیرو به ویژه در میزان اکسیژن در سینه تمامی جیره های روی کره زمین به سخت بسیار ناجیزی برای فرود به سلامت آپولو ۱۳ روی سطح زمین نائل بودند. دلیل آن هم عبور از لایه جو زمین بود و سینه ضعیف شده با یونی رنجور و غیر مقاوم با یونهای که دره دلیل از میان رفتن جو و از کار افتادگی کلیوس (پروژه) فضانوردان به شکل دستی آن را ایجاد می کردند از لایه ای که بیش از سه هزار درجه حرارت ایجاد می کرد باید عبور کرده و وارد جو زمین می شدند.

معمور همگام بر این بود که در این مرحله سینه قدرت تقاضا نداشتند و به اتقاق سرنشینان آن مسکن است. قریب شود اما مروتش نیز دیگری در آستین داشت. «جیبر لاول» مرفق شده بود تا زاویه یافته شده را با دقت کامل محاسبه کرده و سینه را با با کارگیری زاویه یافته شده به شکلی از خط جوی زمین عبور دهد که گرمای بیش از حد نتواند به آن آسیبی برساند و در حالی که همه نوع بشر در انتظار خبر خوب شد سینه و متلاشی شدن در مدخل کره زمین بودند. ناگهان روی پرده های تلویزیون خود آپولو ۱۳ با مشاهده کرد که روی اکتانوس آرام

قره می آمد.

اسطیالی که از این جان به در برده با عمل آمد حتی بیشتر از برخی از سفرهای موفقیت آمیز به فضا بود، به همین دلیل آپولو ۱۳ برای همیشه در تاریخ سفرهای فضایی به شکست موفقیت آمیز معروف شد.

«جیبر لاول» پس از این سفر دیگر به سفرهای فضایی دست نزد. بلکه به تعلیم و تربیت فضانوردان پرداخت. اما او نیز در ردیف «پروبی گاکارین» و «اوتانتیا ورتسکو» «جان گلن» و «جیل آرسترانگ» به اشتیاری عظیم دست یافت. با این تفاوت که اشتیاری او برای یک شکست مأموریتی رخ داده بود.

پس از این سفرها مشغولیت های دیگر روی کره خاکی نوع انسان را پس از آن یک قرن که به سه سده به سوی آسمان کرد و به نوعی از آن استفاده می خواسته سر در آوردند. به مسائل دیگر معطوف کرد و تنها گاه و بیگاه سینه های بدون انسان جهت کمپسیداری و گردآوری اطلاعات به سوی خانه فرستاده می شد که اکنون آنهمه آینه است. توجه بشر یک بار دیگر به طرف کره مریخ و رازهای نهفته در آن به ویژه قطب های آن معطوف شده است. شاید که بشر این بار به دنبال مشکلی برای سکنی زنده گی است. مشکلی که از حیوانی کره زمین به دور باشد.



محمدرضا جواهری

دانش آموزان کلاس اول
ابتدایی دبستان هدف گرج
ناحیه ۴ کیانپور در سال
تحصیلی ۷۹-۸۰ با معدل
۲۰ شاگرد ممتاز شناخته
شده با تلمک از اولیاء
دبستان بخصوص آموزگار
محترم مریوطه سرکار
فائق رسولیان



آقای امین قاسمی

دانش آموز رتبه اول پایه
چهارم ابتدایی تهران
ملاصدرای کرج با معدل
در خرداد ماه اعمال قبول
شده و در ردیف اول
شاگردان بر تلاش قرار گرفته
است.



157. 17-18-19

دانش آموز کلاس اول
ایزدایی دبستان
دانش بخش منطقه ۱۱
در سال تحصیلی ۷۹۸۰
با معدل ۷۰ شاگرد ممتاز
شناخته شده با تشکر از
اولیاء دبستان مخصوص
آموزگار محترم مربوطه
سکوا خانم عباسی



انجمن قلمرو

دانش آموز کلاس سوم
ابتدایی دبستان ارمغان
علم منطقه ۸ در سال
تحصیلی ۷۹۸۰ با
معدل ۲۰ شاگرد ممتاز
شناخته شده با نشکر از
اولیاء دبستان بخصوص
موزگار محترم مربوطه



یہاں ۲۰ اکتوبر

دانش آموز کلاسی دوم ابتدایی دبستان شهید آیه الله اشرفی اصفهانی در سال تحصیلی ۸۰-۷۹ با معدل ۲۰ شاگرد ممتاز شناخته شده با تشکر از اولیاء دبستان به خصوص آموزگار محترم مربوطه



الحمد لله

دانش آموز کلاس دوم ابتدایی دبستان حضرت زکوة (ع) ۱۶ منطقه ۱۵ در سال تحصیلی ۸۰-۷۹ با معدل ۲۰ شاگرد ممتاز شناخته شده با تشکر از اولیاء دبستان مخصوصاً سرکار محترم مربطه



المجلس الأعلى للدراسات والبحوث

دانش آموز کلاس اول
مدرسه راهنمایی اشرف
رضا ۲ منطقه ۱۵ در سال
تحصیلی ۸۰-۷۹ با معدل
۱۸/۹۵ شاگرد ممتاز
شناخته شده با تشکر از
اولیاء مدرسه بخصوص
آزادگان محترم در بدو



عمر الد فطاه لوتس

دانش آموز کلاسی دوم
راهنمایی مدرسه راهنمایی
اشرف رهنما ۲ منطقه ۱۵
سال تحصیلی ۸۰-۷۹
معدل ۱۹/۶۷ شاگرد ممتاز
شناخته شده با تشکر از
اولیاء دبستان بخصوص
آموختگان محترم مربوطه

باگرافتوم تراپی یا لیزر درمانی

بیماریهای سخت خود را درمان کنید مثل

بشار خون - آزارین قلبی - اختلال عروقی اندامها - زخم‌های دایمانیک پاها - یرونیلیت - آسم - زخم معده - هیپاتیت - آرتریت و پردنای آرتروزیلها و کمر - سوختگی‌ها - سینوزیت - پروستاتیت - میگرن - سردردهای عصبی - زیاد کردن شیر - پواسیر و ...

دکتر ثابت ۶۰۳۷۴۶ بعد از ظهرها

ترک اعتیاد قضمینی

ما مفتخریم صادقانه اعلام کنیم بیش از ۸۰٪ از عزیزانی که از ما دار و در یافت کرده اند، اعتبار خود را بری

نموده اند. شما هم به جمع این عزیزان بپیوندید. بدون درد، عوارض و بستری، بصورت سرپایی

تلفون: ۶۴۱۱۴۰۹ - ۷ - ۶۴۱۰۴۰۷ - ۱۸ - ۹۱۱۳۴۶۳۰۱۸ ارسال: دارو، لوازم، تجهیزات، خدمات و دیگر...

شور بهار

شور بهار بود و زمستان به من رسید
 دلنشنگی بزرگ بیابان به من رسید
 می خواستم که دور شوم از همه ولی
 دیدم که دستانهای خیابان به من رسید
 لبریز بغض بودم و الدود و دود و داغ
 وقتی که استخوان شهیدان به من رسید
 تاریک بودم از دل شب هم سیاه تر
 دیدم که باز رفته چرافغان به من رسید
 با گریه سر به خاک نهادم، غریب وار
 گفتم چه دیر! یوسف کنعان به من رسید
 می خواستم پرنده شوم مثل او ولی
 او رفت و باز غربت انسان به من رسید
 قربالعلی عالی زاده

حرفهای غریبه

غروب غمزه زده از راه می رسد پدرم
 صدای کویه در می کشد به سمت درم
 و خانه در عطش یک سلام می سوزد
 سکوت می شکند بغضهای چشم ترم
 کنار گرمی خاموش، مادرم می گفت
 یسا کنار من امشب، یا یا پرم!
 چه حرفهای غریبی که از لبش می ریخت
 چه حرفها! که به آتش کشیده شد جگرم
 غریب تریه منم، این همیشه سر در گم
 زخمهای عیقی، همیشه شعله ورم
 به آتشی که ندیدم چگونه بر پا گشت
 بوخت دار و ندارم، بوخت خشک و ترم
 غرومخوان بی هیزم به پیشه خواهم رفت
 کجاست کوله من؟ کو تنگ و کو ترم؟
 سیدعلی موسویان

بوی مهربان

جاده جاده می دود، جشنهای من هنوز
 بوی مهربان کیست در صدای من هنوز؟
 جاده غسته شد، نشست، من هنوز می دوم
 سنگ گریه می کشد زیر پای من هنوز
 زخم، زخم، زخم، زخم، داغ، داغ، داغ
 مانده از فرانجه هست، این برای من هنوز
 با ملال زیستم، و! چه کمال زیستم
 خسته ام، شکسته ام، ای خدای من هنوز
 خالی از پرنده ام، چون درخت در کسیر
 مانده روی دوش چشم، های های من هنوز
 دست من نمی رسد تا صدای کتم تو را
 لرزشی مدام هست، در صدای من هنوز
 جاده جاده رفته ام تا غروبهای دور
 شوق رفتن است باز، در عصای من هنوز
 شمعان کرم خسته

فاصله

بین که فاصله ای نیست
 بین از فضا درخت

— یا نور

ای چه فاصله ای نیست
 ای شامه تنهایی!

که پشت جدار سخت زمان

— طراوی ندراری

به که پناه برده ای؟

به گل سرخ؟

پاییز نزدیک است

و تو در راه

صبر میهم زود را

دیده ای

شاید

معمومه لطیفی نژاد

مثل دوخت

هی سینه خیز می بری ام، می کلاغ بر
 این رسم عشق نیست، هزیم! یواش تر
 بی دست و پا تابش، یگو دوست داری ام
 ای قلب رومانی من! «الله یلامه سرا»
 من غیتم به جوش می آید که دست باد
 بر گیسوان ریخته ات می زند تشر
 فردی در انتظار تو خشکید مثل چوب
 بگ دست روی صورت و یک دست بر گمر
 معشوق هیچ وقت تعارف نمی کند
 این قلب مال توست خجالت نکش، ببر
 مثل درخت در دلت تو دینسه کرده ام
 بی فایده است هر چه بگویم، تبر! تبر!
 گی می شود که روی سرم آسمان شوی؟
 گی می شود صدا بزنم، بالها! خبر
 مهمی رضایان

آی مهربان

عصری بیا به منزل و ما را حلال کن
 مرداب زرد و راگد ما را زلال کن
 دیگر فقط به سایه خود تکیه می دهم
 جاز می دم به عشق تو بنشین و حال کن
 اقتضای زیر پای تو تصویر سایه ام
 پس با عبور خویشتن مرا پایمال کن
 از لطفه ای محبتش شکفتن کنار تو
 از من که روی روی تو هستم مژده کن
 جز بخت و لاله ای که به نام تو می نهد
 آیات شعرهای مرا لال لال کن
 دست مرا بگیر که از پا افتاده ام
 من آخرین مسافر شهرم، خیال کن
 می دانم این که رفتی، آی مهربان!
 امشب مرا دوباره ببخش و حلال کن
 محبتی رمضانی

ممکن تو از بهار

در من بایست! ویشه کن ای سبز آشنا
 بر من بیار، شعله کن آتش یزدن مرا
 ای هیچ کس! غشیه کسی تیت چشم تو
 چشمی که هست اول و پایان ماجرا
 بر تو حضور جلجله‌ها ویشه دای نیست
 پس تو بیسار کار ندارد به کار ما
 نافر شود ز چشم تو ای ناقصام سبزا
 قد می کشد تمام دل از انتظارها
 بر وفته مثل معجزه، مؤمن شب عشق
 ممکن تر از بهار به سوی دم یا
 زیلاقی راه

درست مثل من

«کسی به فکر تو و دردهای مبهم نیست»
 درست مثل من، مهربان! فمت کم نیست
 همیشه خنده به ما پشت می کند، باشد
 کسی شبیه من و تو به گریه محرم نیست
 تو بوی وسوسه داری، من آدم الودم
 که گفت فرست گندم شدن فراهم نیست
 نگفته بودم از اول که دوست دارم
 چون عشق که از گفتم و نگفتم نیست
 نوعی که بوی غزل می دهی، بفرز نابا
 شبیه چشم تو در هیچ جای عالم نیست
 بدون از تو مروودن که شعر بپسوده است
 که گفت نام تو در بیت بیت شعرم نیست

سید فاطمه حامی اسفندی



شاعر

حالا چه فرق می کند
 که صقعه‌ها از شعرت
 میا، شوند یا نه
 همین که معنی سب را
 می فهمی
 و به آقا احترام می گذاری
 همین که هر صبح
 به آفتاب و آینه
 سلام می کنی
 و غروب به غروب لب تکی می شود
 شاعری

شب با اسمان

حرف یزدن

صبح از دهانت

ستاره می درازد

اسماعیل قلعه فانی - کوسنتی

مقدم باوان

وقتی که تو و اهدم باوان دیدم
 در گنج پاییز و زمستان دیدم
 انگار که در چشم ملت پیدا بود
 آن لفظه اشک که از باران دیدم
 فراتر از تو می - اسفندی

تدریج ز گر سار - معصومه محسنی قد - امیر
 رشایی - و رشید علی ایوانکی - مقدم شهابی
 مقدم لاله شعر - توین حامی زاده رفیعی - حبیب
 رشایی مقدم کلندر - عبدالرحیم نظری - چاکمان
 - صفا فروز - سار استیلی - کرکان - سیدبختیار
 سجاد - مریوان - حسن دادخواه - ارباب
 سیدپرسید - خرمشاهی - لشکری - حدیث حمید
 غزل وین - پسرانزی - نازده - حامدی - تهرانی
 محمد گیتی - در کرکان - پتی نظری - نوذاری - تهران
 - محمّد حبیبی - لاجیک - مقدم - نظری - ویر - املا
 - مسیحی - مهدی ابوزناده - بابل - رضا محمدی
 کلندر - خدیو سزسی - پسر - ویر

کاشی

مانده‌ام در کشش این دیدارها
 دور آجرها بر از امیرارها
 خاموش مانند ششمی بر زبان
 گر چه دارم در دلم گشتارها
 خانه‌ام در بادها آواز شد
 مانده‌ام در زیر این آوارها
 مانده‌ام با خاطرات روز و شب
 با نگاهی خسته از بگرارها
 اولین دیدارمان بادش به غنیمت
 گاش می ماندم در آن دیدارها
 بیلا باخشی ایبار - بروج

هنگام اجتمعات - مقام

از دستی بر سر و روی من مضارته، بختیار
 سروستان لایق چاپ می شود
 از کس زبان شعر را قاصر کند نیست
 از
 از حلقه چشم گشتن نیست جسم
 با من نگاهی بر که غم شعر کند نیست
 از
 از که نمایشگاه غم نایر کند نیست
 از
 در دادگاه زندگی محکوم مرگ
 اما کسی که حکم را صادر کند نیست
 این بیت زیباست

در صقعه شطرنج دل بازی تمام است زیرا کسی
 که حرکت آخر کند نیست

سجده اشیدور - شیراز
 «بزرگان» یا «دعایان» قالیه نمی شود چون اگر القه
 و نون جمع را حذف کنیم کلمه «بزرگ» می ماند که
 مستلماً با «بزرگ» قالیه است نه «دعایان».

نامه‌هاین را عوض اندام، جان وانی دارم با مدافعه و لاف
 و خلافت بیشتر از لاف پنهانی خواهی آفرید
 طبیب گریه‌مین مریوان - ستاره آشوری گریه‌مین
 - سیدت - هرسین - سیدامانه - ناصر ارشد - ناصر
 شاکری - فیروزآباد فارس - صبا محسنی - امیر -

عطر گل‌های شببو

نویسنده: رسول جعفریان

زین پسرک هفت ماهه‌اش علی را بر آغوش گرفت و سعی کرد آرامش کند اما پسرک همچنان گریه می کرد و می خواست از دست زده برود. مرد این بار پسرک را قیل قیباد رد.

تسریعاً سگاش می کشی یا خودم خدایت کنم این سوزان روح رو...
سیرین جوابی نداد، پسرک اما همچنان جیج می کرد تن می زد و نفلا می کرد، مرد با عصبانیت رخاست و به سوزی تسریع رفت و پسرک را کشید طرف خودش.

مرد به من این لعنی رو...
و گرفت، تسریع احسلی کرد خون جلوی پیشبندی شوهرش را گرفته، باید کاری می کرد، باید...
چه کار می کنی اگر؟

اما نه اگر نمی شد، خشم از سر و رویش می بارید، پسرک را بالا آورده مسلح به دیوار گرفت و پیشبندی و عصبیت را به دیوار دوخت «چنه توله سگ»

پسرک رنگ به چهره نداده، تسریع که دید الان لست که مرشد بلایی سر چه می آورد فریاد کشید
«سیر کن دیگه اگر تو که رحمت زده‌ای کبری بچرو اون که نصیحتی نداره»

و به محض گریه، اکبر آرام گرفت، انگار انگلی می تسریع آتش شعله و زوروش را فرار آورده محاسنی می کرد، چه را به زمین گزینش و پا به مائد عصبانیتی که داشت مشت به دیوار کوبید و از خانه خارج شد.

تا تا تا

شب بود ماه و سارگش چمن محسوسه نگین در دل شب می درخشید، حیاط و برادر گل‌های شببو، تسریع نگاهی به آسمان پیرساخت و محسوسه چمنی سبزه چمنی از این سارگها مالیده...
جوابی نداد، دوباره گفت ملازمه که می؟ چه کار می خوی کنی اگر؟

اگر افسار اشتغال حرم را می دید، یک عقیقه به سگش زد
مسائل هر نوع این گل میوه، به چینی این که کسی رو هم سارم به ملازمین رو، نایبم هم که از او نش میزد و تسریع طوطی می دوست...
رویش را برگرداند، اطرفه لشکری سر خورده و ناچاره اصلاح نگردانیش

پایین آمد... با لیلی گفت «آخ که اگه شمش به این محسوسه می خور...
تسریع - برسد! با کسی پول می بزمی و غریزه می قلب آب می ورش...
بیشتر در طرشت می جاله شد و با لیلی حیرت بر افشاده داد، میاور کن تسریع! من می خوام شماهار بچزم، ولی دست خودم نیست، طلیکاره تارن مغزمو پیاده می کنی»

تسریع با لیلی گفت «ای تو می دانی منم اعصیت خورده... اما میجوری که نیست»
ملازمین صاحت خورده و آمده بود و اجاره‌های عقب افتاده‌ای را می خواست تسریع که دست روی دست گذاشت»

اکبر به تسریع نگاه کرد نامیدی را از لحن و چهره زنی می خواند، هر چند خودش هم دست کن از او ندانست، اما دلش نمی آمد تسریع هم مثل خودش باشد، با لیلی امیدوارانه گفت «تسریع! نایبم شاید اون...»
حرفهای می زنی اون که...

اکبر گفت تسریع حریفش شده بود، گفت «هی تو می دانی... می بزمی از من می خور...
تن من نیست، بخصوص که من روی غنیمت کتاب نوروزی من خدایارم روزگارش رایج کرد اما جادو که تسریع شید مستم گرفت»

چیزی در دل هر دو روین گرفت، چیزی از چنین تسلی شگ که سارگ زنده، عطر گل‌های شببو را به فضا خدایه می کرد.

استاد شمش!

نویسنده: محمد اژانی

سگ و مایه‌ده عمار را از داخل مسک و دیدن بیرون آورد، با یک دست محکم به پشت دست دیگرش زد و به عسریش که «خون از حیجان و فلک‌گشت بیرون ریخته بود» و خیره به صفحه تلویزیون نگاه می کرد گفت

«استش که استاد شمش تیرود از بین توی این سی سال خوش حساب و محترم بود همه تیار بلرز و گسه تیجه حاجی‌کاره و خوش شوش بیست می گشت «استاد شمش» یعنی دست هر کی چک داشت باید شمش قلا تال می زد»

عسریش که دوست داشت آجیه را که لعلشانی پیش از نوار ویدئو برده بود در حراب و روزی می دید با طعنه پاسخ داد
«خوش حساب که سر یک مشت گرگ قلا گذاشته»

این حرف مانند اسفند روی آتش بود، مرد به ناچار لبلیش را گل گرفت و خودش را کنترل کرد، برای اینکه این اتهام عسریش را که با طعنه اسپخته بود پاسخ داده باشد و هم خودش را لبرته گفت گفت

«نه پشت سرش قسم می خورم ده! خونه نازیل»
اما اگر گل باز از این می خواست یک آدم درستکار به من خوشن معرفی کند همین جناب «آبیار» بود.

«آبیار» که بر سر ماه به عسریش شمش بود و در واقع به خاطر زبانی و جوانی به قول مردم کلی از او سرود یکی از زخم‌خورده‌های شمشگی‌اش را زده داغ دل مرشد را تا زانو کرد

«ولا به کسی که از آب پسته و خوشی باور بود او بودی که از این یک میلیارو چهارصد میلیون پول میزبون، سید میلیون مال ترستا»

مرد که هم از دست دادن پول و زخم زبانی‌های عسریش گلاندازی کرده بود گفت

«مساکطور که خوش آخر نوار گفته یک حراب درست و حسابی به او هم که تا آخر عمر بسوزد و چاره نداشته باشد»
عسریش که می دانست از او چنین کاری ساخته نیست مثل عصبه که در این مواقع نام فامیل شوهرش را عسار می گفت

«سیر آقای درمشت به جای بلوف زدن و شخ و شونه کشیدن نوبت آنال بسته بود به تعداد طلیکارش از ضمن نوار نکتر کن و بده دستتون تا حداقل

اوباشم «دوای چه سنده کلی به آب داری»

آقای درمشت از این پیشنهاد عسریش برانشته و گفت

«تا به خاطر این صحنه‌های واقعاً نرم‌آور به هرم اشباع منکرات تسکیرم کند»
اوباشم هم طالعون برده «آب میروم»
عسریش که می خواست راجل خوش را اعمال کند، درحالی که با عیاشی را روی میز جلوی میز دراز می کرد گفت

«عصبی آقای درمشت، اولاً به خاطر این کار کسی رو تسکیر می کنی در حالی شاید یک سرنخی پیدا کنی اصلاً شاید درین طلیکارهای جنگ که دائم به فرانسه رفت و آمد می کنی یک تفرشون این محله رو بسط و بران شمش!»

درمشت بی‌ملاحظه‌ای را رو به جلو کرد و دستهایش را روی پیشانی‌اش گذاشت و بعد از مدتی فکر نکرد گفت

«تسرت میگی نازیل! باخوره باید یک فکری کرد، عصبه چند تا فکر بهتر از یک فکر کار می کنه، سصد میلیون پول میزبون و روانه و آخرش... ای پست لظرا!»

خون جله‌ای را که با صحن و گرفتگی صدا همراه بود تمام نکرده بود که نازیل عسریش سر روی شانه‌اش گذاشت و مانند کسلی که عزیز را از دست داده باشد فرمود در آخرش یکدیگر گریسته

تا

فردا صبح وقتی که در نیمچه شیده شد که آقای درمشت بزرگترین میانه‌بوس بلور فرانسه سرنخی از آقای آیتیان به دست آورده انگار که خود او را تسکیر کرده باشند به فاصله نیم ساعت تمام میانه‌بوسان در شان اشاعات پاساژ شیرازی که هم سارگه بود و هم سان اشاعات جمع شدند.

نداشتن نیست - می نقر می شد، در بین آنها از جوان سبزه سال تا پیرمردان ساله به چشم می خورد، میانه‌بوس جوانی بیست و پنج ساله بود که ده میلیون چک برگشتی از آقای آیتیان داشت و گندرتشانی همسان آقای درمشت بود که سید میلیون میانه‌بوس از آیتیان برداشته و ظاهراً به کشور فرانسه گریخته بود، به همین علت هم نوار ویدئو را به آفرس آقای درمشت فرستاده بود، بعد از مدتی آقای درمشت نوار را به متصدی سالن داده و او هم که سنگینی فشار تلگرافی طلیکاران را به محسوس احسلی می کرد خیلی سریع نوار را داخل دستگاه گذاشت، بعد از نیمه یک تصویر کامل از چهره آیتیان در صفحه بزرگ تلویزیون سالن ظاهر شد و مونولوگ

تلگرافی و بیان کشنده‌اش را آغاز کرد

پاسخ ما

فصله دهللی سری از کرج

«گلدنامه» نان را که از طریق واسطه به دست رسید خاندانم از او کمال دانستهایم را که می گوید برای ناظر بود... فرستادید نشر و درواش ساختند «گلدنامه» معتدلی بی وفاء بود و من آن را خواندم و چاپ نکردم. بیشتا معنی بی وفای برتن من و ناعدالتی ام می باشد اما بقیان نوشته باشید که این طور نیست، کسی که چنین نشر چاپ و قصه گزندی دارد کالیست چشم من به دانشش باشد و درجا چاپش کنجا

و اما دوم چرا همرا با ناممان یکی از قصه ها را را نیز ارسالی نکردید یا بکنده خدای ناگردد قصه ها را با همان یکی خوانده است [که به دست من نرسیده] اگر آنان را حاتم به بدید؟ اگر قصه نویسنده شدن دارید آفتاب باید نویسنده و قصه ها را کنار گذاشت شود و «خنی» یا هر توبه... و دیروز نویسنده... اما شام که گویید! و لذا منتظر قصه های بعدی ات هستم تا چه ده پای دیگر شام که شود

محصول غریزی - لا اکتان تنون

«دو حوضه باغ و تشره و حق و باغها هرچه داشت خراست به ما گندای انتظار هم برای که حضا امانت را از چاپ کنیم آن وقت خود عرو گوارت از نام مستعار استفاده می کنی؟»

و اما بعد ابتدا به قول بقایای قدیمی: حق با منتری است! من برای از آجایی که می گوی که حق با همان بقایای قدیمی درخواست «صامت» کنی و ماست بخود به قدیمی «چندتر ترش است» معترض می شوند پس اجازه ده که بنده هم برای اعتراض را بکنم که «مستعری عزیز!» اجازه بده ماست «سلاهی خاست» را تا آخر سر بکنی، از دولت اگر پنج خط بخواهت را - مستعمر همان اعتراضات شما است - بگرفتی یا سنگ بزن بشن بقایا برایشکن!

و سرانجام اینکه: به دست کسی یا بحث «دانه داستان» به علم و آموزش قصه نویسی «آشنا تری» اتم کلام اینکه بنده خدا را شاکرم که رشته های لاف باحت انتقادات می خواندگان عزیز - «مهور خود» می شود، هر چند آنچه نویسنده ای را نویسنده استین می کند بی غلاری مخاطبینش می باشد!

در ضمن است را گفتی!

لیلا فرحانی از نوشهر

«ما هنوز کار داریم... میسند، امی گریه» تا وقتی معافه را جدی نگیری قصه ها با حق خوب نمی شود

مرحبه محمدمختاری از کوشش

من که سر سرناوردم، چه اصراری بود ویر و زخان و کرم که غم و شورشی درسد! همه را بکنی تا معلوم شود پیمان و پرستو خواهر و برادرند؟ در ضمن تکراری بود!

زهر اسلک از الیگودرز

قدیس احببت را به لحاظ سوژه دلفراغ بودا احسنت بر قدرت تخیل و سوز و آه ایات اما حیف حیف که بخود قصه های از قش دانه برای جذابیت اینگونه سوز و آه «کرده کرده کرده» بودن آنهاست!

می کرد و در چند صحنه وقاحت آمیز دیگر به ظاهر شد اما در انتها او را نشان داد که به فرودگاه پاریس رفته و به مقصد نامعلوم پرواز کرد.

و فی قیل با صدای «ایچی» از سنگه میرون پرید. اگر از نیروای صدای شده می شد از مایه ها گمان هم شنیده می شد! با اینکه بالاخره کسی که از قصه سین تر بود از دیدن این فیلم حساسی سوخته بود گفت:

«خوب بود آقای درونش حرمت این فیلم رو حفظ می کردی! پولمون بوده به درگاه دیگر این مخرافات چه!

به دنبال حرف پیرمر که عذرا با شکسته شدن سکوت متنازل بود. یکی دیگر از مایه ها گفتگان که هوای بیست و پنج ساله بود گفت:

«بانی من نوی ایتزیول» (۱) آشنا داره بهتر این فیلم رو نشونش بدیم شاید بتونه یک کمکی به ما بکنند!

مرتی که حدودا نعت سه بود و یک کت و شلوار سبز رنگ او کشیده پوشیده بود در پاسخ او گفت:

«من خودم باز نشسته اینترپولم اصلا مرکز ایتزیول نوی کتنور فرانسه قرار داره کسی که این قصه پول نوی بسته تا حالا ده بار پاسبورت و شناسنامه اروپایی عوض کرده!

حوا که از پیشنهانش سرخورده و پشیمان شده بود با ناصیدی گفت:

«پنجه چه کار کنیم دست روی دست بذاریم! اینجا جمع نشدیم که داغ دمنون تازه بشه.

یکی دیگر از میان جمعیت گفت:

«باید به خاطر اشامه منکرات هم از او شکایت کنیم.

یکی نفر که معلوم بود سرد و گرم روزگار چشیده بود گفت:

«من که از غیر پولم گشتیم اما اگر یکی از شماها آقای اسبابدور دید از قول من یک آهه صدای به جیتی می گفتی بگنجا!

و با گفتن این حرفه سنگ اجتماعات را ترک کرد. و به دنبال او هم چند نفری خارج شدند. اما بحث چندی و شوشی در بین طلبکاران ادامه داشت. آقای درونش که به کالی از این صباغت تأکید شده بود جمعیت را به سکوت دعوت کرد. برای این کار مستحضر را بالا برد و گفت:

«آقایون ظاهرا این قضیه راه و چاره ای ندارند. بنابراین بهتره هیچ بحثی که مریدان «بررسی» عاید به او رسوا می گردن چه کار کرد!

یکی از طلبکارها که ناظر معرولی بود گفت:

«این بهترین راهه!

یکی از میان جمعیت گفت:

«من به جراتش نوی کتاب مختار یشتابوری خودم هم با این حرف او در جایگاه استاد نشست و افراد باقیمانده دور او حلقه زدند. در طول این جلسه چندین بار صدای شکسته شدن ظروف شیشه ای از داخل پاسبان شده بود»



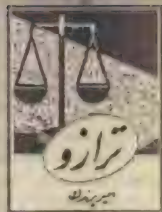
«همه شدم من می شناسیم بعضی از شما هم می سال با من کار کریم! لابد شما هم قصه می نویسید! شاید هر شنیدیم بالاخره آمیزد! یک لحظه صفت بکنه همه چیز و عکس می بند! این می گم که بدوین حتی کسی هم که از اول قصه و حرفی نداره صفا بعد از هفتاد سال پاکدامنی یک لحظه گول بخوره و سقوط کنه! ولی من می سال اختیار کسب کردم بوی یک ضمیمه روزی البته که مردم پیرم اما چند سالی می تونه خوش باشم! ولی بیشتر به خاطر چه عام بود که مثل مردم از جیگی با بدبختی و تیردوژی بزرگ نشیا شاید درین شما هم الان کسی با کسی باسن که یک چنین شده ای داشته باشن...»

در این لحظه تمام مایه ها گفتگان نگاه مستحقری به یکدیگر انداختند. اما دوباره صدای حواشان را به گفته های آیتان دادند که می گفت:

«بانی ناورد به خاطر این فرستادم که اول از بابت اعتماد و لطافت که به من داشتید شکر کرده باشم! درانی کسی خیال پیدا کردن من به سرش زنده...» در این هنگام درون من که کم از چهار آیتان نور شد و از این سالی «کلوزاپ» به نمای «لانگ شات» رفت و برج لاف در پشت سر آقای آیتان نمایان شد و او ایام داد.

«البته من می دونم که در پیر شما کسی سرش برای نعتی شنیده بود می گند اما این برج حواش کسی که حریت بکنه و دنبال من بیاد!

جمعیت به یکباره متحرک شد! صدای اعتراضات و بدگوییها سالی را پر کرده بود! کسانی که سین تر بودند و زن و دختر داشتند صور نهایشان از شرم سرخ شده بود! اما چون شنیدن بقیه حرفهای آیتان را مشتاق بودند. به همان سر بحث هم میاهوی جمعیت فرو کش کرد. در ادامه سخن او قطع شد. اما چند لحظه بعد او را نشاندند که لب دریا با چند تار چرخش آبی سفید شاکرین پرواز در صحنه بعدی او را در یک ویلای مجلل که واقعا به نظر می رسید. اما چند نفر نشان می داد که متعزل بودند. در آن سویل آخرین مدل هم در محوطه اول پارک بود. در صحنه بعد که به طریق کلیوزاپ گرفته شده بود او را نشان می داد که با یک استکان صدقه ای عرق صورتش را پاک



افرايش آمار جايه جايي مسافران قطار از روز ۵۱۰ درصد گذشته است

آمار جايه جايي مسافران قطار روز ۵۱۰ درصد پيش از اين رشد داشته و به ۷۸ ميليون نفر رسيد. به اين ترتيب در سال ۲۰۷۷ درصد رشد شده که اين روند در سال پايه جايي خواهد داشت.

به گزارش روابط عمومي شرکت قطارهاي مسافري جايه جايي مسافران در سال ۷۸ ميليون و ۶۹۰ هزار نفر و در سال ۷۷ ۱۱۶ ميليون و ۷۰۸ هزار نفر بوده است که مقايه اين دو رشد معادل ۵۱۰ درصد را نشان مي دهد.

اين گزارش حاكي است پيشترين جايه جايي مسافر با پيش از يك ميليون و ۲۷۰ هزار نفر در شهريور سال ۷۸ و گسترين آن با آمري حدود ۵۹۹ هزار نفر در فروردانه انجام گرفته است.

لازم به ذکر است جايه جايي مسافران در نوروز امسال به حدود يك ميليون و ۲۵۰ هزار نفر رسيده که نسبت به نوروز سال ۷۸ حدود ۲۸ درصد و روزانه ۱۲ درصد رشد داشته است.

مدیرکل دفتر مدير عامل

۹ سال انتظار برای بیمارستان

بیمارستان ۹۶ تخت خوابی گیلان در پس از ۹ سال هنوز تکميل نشده است.

مرحله اين شهر پي اين مدت با کمبودهاي بهداشتي و جرماني دست و پايه نرم کرده است. اما تا زمانه کسي به فکر مردم محروم و جنگنده اين منطقه نباشد. مسروران ميگویند، اين بیمارستان با پيشتريت ليريکي ۸۹ درصد پيش مي رود اما معزوم نيست ۱۶ درصد بليکي قرار است به پايان برسد و انتظارات اختصاص یافته به آن چگونه مصرف مي شود. کيلابرب - غيرمکرر اطلاعات هفتگی

آب آشاميدني هندیجان شور است

آب شور هندیجان مردم را بلاکليف و سردگم کرده است. آب شور را در دو هفته پيژه به معزبان اداره آب پيژ و در نوله اي شهر جويان مي بيند. از طرفي مسروران ايقيني خورستان نيز اقباسي مي شود اما باره نبي کنند. آنها چند سال است که وعده آب شيرين را به مردم داده اند. ولي با کمال تاخير به طور يك دور فريزان آن به مدت کمتر از ۱۲ ساعت آب شيرين از طريق ماشين به هندیجان نشيني مي شود اما اين آب جويابگري صحت ۳۰ هزار نفری هندیجانر نيست. مسأله انتقال آب از ماشين به هندیجان در چند کيلومتری ماشينر توسط تعدادي افراد سودجو و فرصت طلب به طور غير قانوني جهت برداشت آب شيرين سرراخ شده است و آب آن در

گردالی جمع آوري مي شود. با کسب تا نوجه با اطلاع کامل مسروران اقبای خورستان و مسروران اجرائي استان و شهرستان ماشينر از اين موضوع چنت يکگيري و تعبيرات نوله مذکور اقدام انجام گرفته است. اميد است مسروران محترم جهت رفاه حال مردم محروم اين شهر فکري اساسي پييشينده نوبتون گيلوئسي - غيرمکرر اطلاعات هفتگی

گيوبي نيازمند ادوادهای مستقل است

«کيفيت از شهرهاي استان ايريل که از هر لحاظ در فقر امکانات به سر مي برد نياز به تأسيس ادارات مستقل است. اين شهر از وجود مراکز فرهنگي واجتماعي و خري مائه اداره ارشده اسلامي سلازمان با نمائندگي صيات فرهنگي کتون پوريش فکري کوهگان و جويانان خالاص امر اداره کثر و امور اجتماعي اداره را و ترابري و... بهروراد پيسته

پيسته از پيتر ويند ارشده پيسته کي اداره ارشده شهر گيوبي مو داده شد که بعد از مدتها فقط باطوري اين کليدي گي خودمالي مي کند و اثری از نمائندگي نيست. با نوب ادارات مذکور مردم گيوبي مجبورند براي کارهاي اداري به ختلاص سک کنند که مستلزم هزینه و وقت است.

با اینکه مسروران قول استقلال با تا سي برخي ادارات را در گيوبي داده اند ولي اين وعده همتان در حد حرف باقي مانده است.

مردم شهرستان کثر هم از مسروران انتظار دارند تا نيز زمینه استقلال و ايجاد ادارات در اين شهر انصافم لازم و با مبدول دارند تا يکي از مهيترن مشکلات اين منطقه حل شود و مردم بتوانند کارهاي اداري خود را در گيوبي انجام دهند و مجبور به مراجعه به ادارات مرکز شهرستان ختلاص هفتگی عراف اسفنديروانه گيوبي - غيرمکرر اطلاعات هفتگی

جولان موشهاي عظيم الجثه در

هواد آب کوج

جويهاي سر باز نيه مراد آب کوج (اسلام آباد) که معنو از پس مانده مواد غذاي گل و لاي فاضلاب منار است. موشهاي عظيم الجثه اي را به سوي خود کشيده و باعث رعب و وحشت اهالي شده است. يکي از شهروندان طي گفتگويي اظهار داشت «به دليل کوچک بودن منازل و عدم امکانات طريحي کافي در نيه مراد آب پيچها مجبورند در کوجهها نوبال بازی کنند و به ناچار به طريقي با آلودگي خوبياني باشند ناسي داشته باشند.

وي از مسروران خيوط تقاضا کرد که فکري به حال بهداشت اسلام آباد کرده و تدابير پييشينده تا موشهاي پييده شده از سطح منطقه ريشه کن شوند.

يک خاتم ختلاص هم اظهار داشت

«يکي از اين موشها را به آب و در حياط ختلاص شده و زنگيني بسياري به ما داده کرده است.» دي افترده به مارگونه ترشدي براي از ضيان برتن اين جويان بنگر و فانيجالي به تيرجاني فرسديم و واحد بهداشت خري در اين لرياب عيج کثر اقدامي صورت نداد. در مادمه پياليه چگونگی اين موشها را نويه کرده چکن چکن از شهروندان اظهار داشته نوجه سال ليل قرار پراين شد که اسلام آباد کوج



را تخريب و سرنوشت ساکنان آن را تير مشخص کنند. تا نوجه به اينکه رصعت اينجا مشخص شده پس چرا مسروران اينقدر کند عمل مي کنند» غيرمکرر اطلاعات هفتگی

گچساران از نظافت يي پيژه است

شهرداري گچساران براي عطايت و جمع آوري زباله از مناطق مختلف شهر و جيهاني فاضلاب از کارگران پيش از حد نروشان کلي مي کند به طوري که کلهي آنها در تاجم کارخانه کي مي آورند. به نوجه جوياني فاضلاب همتان کيف و به از اشغال مي ماند و بوي کند فاضلاب مشام هر ريفکري را مي آزارد. از طرفي عده کارگران شهرداری کم است و به موقع براي لايري و تيري جويها اقدام نبي شود. يکي ديگر از مشکلات اين شهر وجود معزبان است که روزيروز به تعداد آنها اضافه مي شود. گچي ايداد

روستاي ايدو دو حال ويري

يکي از مشکلات روستاي ايدو از توابع بخش کانه کي گيلان نويه سريانه مناسبت است. خانه هاي اين روستا هه فرسوده و از آب سالم و راه در آن خيري نيست. سال ۱۳۷۵ با طرح نوسازي روستا در جهت رفع اين مشکل اقدامي صورت گرفت که هنوز به نتيجه نرسيده است. از طرفي با وجود خشکسالي اهالي نيز توان مالي کافي براي نوسازي خانه هاي محروم خود ندارند. قابل ذکر اينکه تعداد واحد هاي که قرار است به عنوان منطقه مسکوني روستاي ايدو از دست ساخت خارج شود ۲۲ واحد است. در صورت تکميل شدن اين واحدها جوياني ريطي ملي به ليل مکن به آبنا همتد. مهدي نجلي

شهر لنده قلاهر شهري لدارد

شهر لنده از توابع استان گيلوئيه و بهر واحد عيج کثر ساکنان طريحي ندارد. مدني است که قول مي دهند حداقل از نظر طاري به اين شهر ريشدي کنند. اما هنوز خيري نيست. تابستان امسال از اشکهاي لوييزيني خيري نوبد و نيست. ميگویند کثر موبورهاي گيرنده ها و فرستنده ها را از لنده اند و اين بار نومي است که اين کار را مي کنند. اهالي شهر لنده ايدوارند که مسروران در ارائه خدمت شهري فوتر خيل کند و مهترن ايدو اسماير نمائش طريقمعي لوييزيني طاري هروال لازم است. سيمه رسته پور



مؤسسه فرهنگی آموزشی



زبان سہرا

نصابده انحصاری دانشگاه آکسفورد (OUP) و مرکز آموزش

و آزمونهای آلفا باروگالی لیس (LCC)

آمادگی خود را جهت ارائه خدمات ذیل اعلام می دارد:

- دوره مهارتی کاربرد متن جمعی زبان انگلیسی با موانع و تفرقه‌نگاری و شبکه اسلامی
 - کلاسهای سالانه ۳۰۰۰ ریال در هفته
 - کلاسهای سالانه گروهی ۳۰۰۰ ریال در هفته
 - کلاسهای سالانه زبان فراتر ۳۰۰۰ ریال در هفته
 - کلاسهای تک جلسه موسیقی زبان انگلیسی
 - ترمهای آموزشی - نظری و عملی دوره - یک دوره - زبان انگلیسی
 - کلاسهای نظری و عملی زبان انگلیسی
 - روز چهارشنبه - عصری از ۱۸:۰۰ تا ۱۹:۰۰ - سایر از موعدهای تاق زبان گفاتی نشانی ۱۸۰۰
 - اعطای دیپلم رسمی از دانشگاه انجمن در ۸۰ کشور جهانی و مورد قبول بیشتر
 دانشگاه‌های اروپا
 - در کلاس به مدیران، کتاب، روزنامه‌های آموزشی از دانشگاه‌های معروف
 - به‌تجدید نظر از راه‌های کامپیوتر و ویدئو و شبکه‌های زبان با تألیف به دست‌های
 به‌تجدید نظر از راه‌های کامپیوتر و ویدئو و شبکه‌های زبان با تألیف به دست‌های

[illegible]

دارو گیاهان دارویی و طب سنتی (قسم)

جاقی: لاخری، ریش مو، لك، موهای زلف، حوض القوت، عافیه.

مفتی، عقیقی، نازانی، شب اداری، سیٹیک، سوہا، برص،

کے چٹکے لمبے ہوں شکم، تو ک اعتیاد، غیر،

انور من اقوم عبادا لاهل باساق قدس طيفه فمكتبه بالانوار ۱۷

ضمماً توسط پست دارو به کلیه نقاط ایران ارسال می شود

• P 61-P 91 P = AY - = P 61-Y Y P 1 V 6 P : Q 613

0411757 F V S F 101 J 02

قرک اعتیاد ۱۰۰٪ تضمینی تولدی دیگر

هموطنان عزیز! باید تا ترک موافق محضر دوباره متولد شویم و زندگی گذشته را به فراموشی سپاریم و برای زندگی بهتر تلاش کنیم.

استبداد حرم نیست بلکه یک بیماری است پس با معالجات مثل یک بیمار رفتار کنیم با استفاده از داروهایی که باعث تشدید نداشتن دیگر می‌تواند بدون درد و بدون سستی بخش و وزارت

آدرس: خیابان آزادی - خیابان جیحون - چپا، ۱۱ مایه پلاک ۲۲- تلفن: ۶۰۰۴۷۳۴

تلفون و فاكس: ٩٥٤٤٠١٠١ فستاك: ٩١١٢٣٥٣٩٠٦ بى ١٢٥

ما ليزر می توانیم

چین و چروک صورت - پیشانی - اطراف لب های شما را اصلاح کنیم و می توانیم خالهای صورت و بدن - سالک - جای جوشهای صورت - سوختگی ها - خال کوبی ها - تاتو - زگیل - میخچه - جای عملهای قبلی - ماه گرفتگی - جای لب شکری را از بین ببریم.

خانم صادقی ۷۵۲۸۷۳۱-۴۴

مقامی قضاہ

ماہیت از ۲۵ تا ۱۰۰

مراسم عقد عروسی و جشن تولد چهارم با حضور عزیزان تبریکات
و آتایع کیهکها در مناهای جدید جاودانه می باشد
آدرس: خیابان بهودی سن ۳۳۸۱۶

خانه موی ایران



و این دو مسئله ترسیم می شود در شکل

شماره ۱۰۰۰

وہ غلط محسوس نہیں ہوتا کہ

بکھند نامو لایکھند مر ل نامو

ملفوظات امیر جراحہ

سنة ١٢٨٥ هـ

AA99AF6-AA99AF6-AA99AF6-AA99AF6: 123456789

1. What is the purpose of the study?

شاهه سوي، ايران، طبعه د يکړي نندارې

جدول اطلاعات عمومی

三

۱- که از آشفته‌ن مغرب ایتالیا که هوامون است و سنگ مهاب آن دهانه آن قووان می‌کنند - از سنگ نوسال عهد شاه عباس است - محل مایه‌های آتشفشانی و سلسه استانی - حوادث - ۲۱ فروردین - ۳۰ و بازار - فرمها و سترات - ۳۰ و بخت قون - ۴۰ کوچک - کالگری - بوسه - مغرب کتابهای - ۵۰ - نوشته ای که از زوون آن قبل می‌سازند - ۵۰ - بقایای مغرب هند - از شعاری قرن بعد که اثر گردن - شترین و فرهاد از کارهای استاد - در بالای می‌گرد - ۶۰ - کالیفرای مغرب از - هندی - لکائی است - می‌کند - ۷۰ - دهدها - محلی - دره که - از حروف شرط است - ۸۰ - از اجزای - باستانی - دره - و هادی - ۹۰ - هادری دره است - لاره - مایل - بالانین - و همدین - ۱۰۰ - شب - حلقه - در - از حروف - ۱۱۰ - محلی - که - نشان - در - آینه - است - از - حوادث - ۱۲۰ - که - ۱۳۰ - و - ۱۴۰ - هر - که - برای - ۱۵۰ - محلی - است - محلی - در - ۱۶۰ - سوزی - سلاطین - ۱۷۰ - و - ۱۸۰ - از - ۱۹۰ - و - ۲۰۰ - و - ۲۱۰ - و - ۲۲۰ - و - ۲۳۰ - و - ۲۴۰ - و - ۲۵۰ - و - ۲۶۰ - و - ۲۷۰ - و - ۲۸۰ - و - ۲۹۰ - و - ۳۰۰ - و - ۳۱۰ - و - ۳۲۰ - و - ۳۳۰ - و - ۳۴۰ - و - ۳۵۰ - و - ۳۶۰ - و - ۳۷۰ - و - ۳۸۰ - و - ۳۹۰ - و - ۴۰۰ - و - ۴۱۰ - و - ۴۲۰ - و - ۴۳۰ - و - ۴۴۰ - و - ۴۵۰ - و - ۴۶۰ - و - ۴۷۰ - و - ۴۸۰ - و - ۴۹۰ - و - ۵۰۰ - و - ۵۱۰ - و - ۵۲۰ - و - ۵۳۰ - و - ۵۴۰ - و - ۵۵۰ - و - ۵۶۰ - و - ۵۷۰ - و - ۵۸۰ - و - ۵۹۰ - و - ۶۰۰ - و - ۶۱۰ - و - ۶۲۰ - و - ۶۳۰ - و - ۶۴۰ - و - ۶۵۰ - و - ۶۶۰ - و - ۶۷۰ - و - ۶۸۰ - و - ۶۹۰ - و - ۷۰۰ - و - ۷۱۰ - و - ۷۲۰ - و - ۷۳۰ - و - ۷۴۰ - و - ۷۵۰ - و - ۷۶۰ - و - ۷۷۰ - و - ۷۸۰ - و - ۷۹۰ - و - ۸۰۰ - و - ۸۱۰ - و - ۸۲۰ - و - ۸۳۰ - و - ۸۴۰ - و - ۸۵۰ - و - ۸۶۰ - و - ۸۷۰ - و - ۸۸۰ - و - ۸۹۰ - و - ۹۰۰ - و - ۹۱۰ - و - ۹۲۰ - و - ۹۳۰ - و - ۹۴۰ - و - ۹۵۰ - و - ۹۶۰ - و - ۹۷۰ - و - ۹۸۰ - و - ۹۹۰ - و - ۱۰۰۰ - و - ۱۰۱۰ - و - ۱۰۲۰ - و - ۱۰۳۰ - و - ۱۰۴۰ - و - ۱۰۵۰ - و - ۱۰۶۰ - و - ۱۰۷۰ - و - ۱۰۸۰ - و - ۱۰۹۰ - و - ۱۱۰۰ - و - ۱۱۱۰ - و - ۱۱۲۰ - و - ۱۱۳۰ - و - ۱۱۴۰ - و - ۱۱۵۰ - و - ۱۱۶۰ - و - ۱۱۷۰ - و - ۱۱۸۰ - و - ۱۱۹۰ - و - ۱۲۰۰ - و - ۱۲۱۰ - و - ۱۲۲۰ - و - ۱۲۳۰ - و - ۱۲۴۰ - و - ۱۲۵۰ - و - ۱۲۶۰ - و - ۱۲۷۰ - و - ۱۲۸۰ - و - ۱۲۹۰ - و - ۱۳۰۰ - و - ۱۳۱۰ - و - ۱۳۲۰ - و - ۱۳۳۰ - و - ۱۳۴۰ - و - ۱۳۵۰ - و - ۱۳۶۰ - و - ۱۳۷۰ - و - ۱۳۸۰ - و - ۱۳۹۰ - و - ۱۴۰۰ - و - ۱۴۱۰ - و - ۱۴۲۰ - و - ۱۴۳۰ - و - ۱۴۴۰ - و - ۱۴۵۰ - و - ۱۴۶۰ - و - ۱۴۷۰ - و - ۱۴۸۰ - و - ۱۴۹۰ - و - ۱۵۰۰ - و - ۱۵۱۰ - و - ۱۵۲۰ - و - ۱۵۳۰ - و - ۱۵۴۰ - و - ۱۵۵۰ - و - ۱۵۶۰ - و - ۱۵۷۰ - و - ۱۵۸۰ - و - ۱۵۹۰ - و - ۱۶۰۰ - و - ۱۶۱۰ - و - ۱۶۲۰ - و - ۱۶۳۰ - و - ۱۶۴۰ - و - ۱۶۵۰ - و - ۱۶۶۰ - و - ۱۶۷۰ - و - ۱۶۸۰ - و - ۱۶۹۰ - و - ۱۷۰۰ - و - ۱۷۱۰ - و - ۱۷۲۰ - و - ۱۷۳۰ - و - ۱۷۴۰ - و - ۱۷۵۰ - و - ۱۷۶۰ - و - ۱۷۷۰ - و - ۱۷۸۰ - و - ۱۷۹۰ - و - ۱۸۰۰ - و - ۱۸۱۰ - و - ۱۸۲۰ - و - ۱۸۳۰ - و - ۱۸۴۰ - و - ۱۸۵۰ - و - ۱۸۶۰ - و - ۱۸۷۰ - و - ۱۸۸۰ - و - ۱۸۹۰ - و - ۱۹۰۰ - و - ۱۹۱۰ - و - ۱۹۲۰ - و - ۱۹۳۰ - و - ۱۹۴۰ - و - ۱۹۵۰ - و - ۱۹۶۰ - و - ۱۹۷۰ - و - ۱۹۸۰ - و - ۱۹۹۰ - و - ۲۰۰۰ - و - ۲۰۱۰ - و - ۲۰۲۰ - و - ۲۰۳۰ - و - ۲۰۴۰ - و - ۲۰۵۰ - و - ۲۰۶۰ - و - ۲۰۷۰ - و - ۲۰۸۰ - و - ۲۰۹۰ - و - ۲۱۰۰ - و - ۲۱۱۰ - و - ۲۱۲۰ - و - ۲۱۳۰ - و - ۲۱۴۰ - و - ۲۱۵۰ - و - ۲۱۶۰ - و - ۲۱۷۰ - و - ۲۱۸۰ - و - ۲۱۹۰ - و - ۲۲۰۰ - و - ۲۲۱۰ - و - ۲۲۲۰ - و - ۲۲۳۰ - و - ۲۲۴۰ - و - ۲۲۵۰ - و - ۲۲۶۰ - و - ۲۲۷۰ - و - ۲۲۸۰ - و - ۲۲۹۰ - و - ۲۳۰۰ - و - ۲۳۱۰ - و - ۲۳۲۰ - و - ۲۳۳۰ - و - ۲۳۴۰ - و - ۲۳۵۰ - و - ۲۳۶۰ - و - ۲۳۷۰ - و - ۲۳۸۰ - و - ۲۳۹۰ - و - ۲۴۰۰ - و - ۲۴۱۰ - و - ۲۴۲۰ - و - ۲۴۳۰ - و - ۲۴۴۰ - و - ۲۴۵۰ - و - ۲۴۶۰ - و - ۲۴۷۰ - و - ۲۴۸۰ - و - ۲۴۹۰ - و - ۲۵۰۰ - و - ۲۵۱۰ - و - ۲۵۲۰ - و - ۲۵۳۰ - و - ۲۵۴۰ - و - ۲۵۵۰ - و - ۲۵۶۰ - و - ۲۵۷۰ - و - ۲۵۸۰ - و - ۲۵۹۰ - و - ۲۶۰۰ - و - ۲۶۱۰ - و - ۲۶۲۰ - و - ۲۶۳۰ - و - ۲۶۴۰ - و - ۲۶۵۰ - و - ۲۶۶۰ - و - ۲۶۷۰ - و - ۲۶۸۰ - و - ۲۶۹۰ - و - ۲۷۰۰ - و - ۲۷۱۰ - و - ۲۷۲۰ - و - ۲۷۳۰ - و - ۲۷۴۰ - و - ۲۷۵۰ - و - ۲۷۶۰ - و - ۲۷۷۰ - و - ۲۷۸۰ - و - ۲۷۹۰ - و - ۲۸۰۰ - و - ۲۸۱۰ - و - ۲۸۲۰ - و - ۲۸۳۰ - و - ۲۸۴۰ - و - ۲۸۵۰ - و - ۲۸۶۰ - و - ۲۸۷۰ - و - ۲۸۸۰ - و - ۲۸۹۰ - و - ۲۹۰۰ - و - ۲۹۱۰ - و - ۲۹۲۰ - و - ۲۹۳۰ - و - ۲۹۴۰ - و - ۲۹۵۰ - و - ۲۹۶۰ - و - ۲۹۷۰ - و - ۲۹۸۰ - و - ۲۹۹۰ - و - ۳۰۰۰ - و - ۳۰۱۰ - و - ۳۰۲۰ - و - ۳۰۳۰ - و - ۳۰۴۰ - و - ۳۰۵۰ - و - ۳۰۶۰ - و - ۳۰۷۰ - و - ۳۰۸۰ - و - ۳۰۹۰ - و - ۳۱۰۰ - و - ۳۱۱۰ - و - ۳۱۲۰ - و - ۳۱۳۰ - و - ۳۱۴۰ - و - ۳۱۵۰ - و - ۳۱۶۰ - و - ۳۱۷۰ - و - ۳۱۸۰ - و - ۳۱۹۰ - و - ۳۲۰۰ - و - ۳۲۱۰ - و - ۳۲۲۰ - و - ۳۲۳۰ - و - ۳۲۴۰ - و - ۳۲۵۰ - و - ۳۲۶۰ - و - ۳۲۷۰ - و - ۳۲۸۰ - و - ۳۲۹۰ - و - ۳۳۰۰ - و - ۳۳۱۰ - و - ۳۳۲۰ - و - ۳۳۳۰ - و - ۳۳۴۰ - و - ۳۳۵۰ - و - ۳۳۶۰ - و - ۳۳۷۰ - و - ۳۳۸۰ - و

تکلیف دہی

۱- اشعه مجهول - گیاه دارویی که در معالجه
بیمه فید است - پروکسی و جوارشنه - گردن
و ماه و رام شن - پرخاش و سیلی بدن بر عکس
نمی - مری کشو کانا ۳۳ - یک نشانی - ویا
نشی - اکثریت مردم کشوین را تشکیل می دهند
خط پندی - از نویندگی و ایلی بزرگ - فرانسه
نوشته رومانیسم را پیدا کرد - زمینی که پیشتر
کشتن و با کشتن رواج دارد - کل طبقه که با آن
ارضا نماید می کشد - ظاهری و بدون لب و خش - از
بازای نشی - مریزنی که مریزنی - از
نی برسان معروف فراسوی که در روی سن ناچار

از این عزیزانی که هر هفته جدول مجله را
صحیح حل کرده و به دفتر مجله ارسال
نمایند - دو نفر به فرجه انتخاب و به هر
یک هدیه ای به رسم یادبود تقدیم می گردد

خوارزمی و نندگانی مستطیحا به المربع آنها ارسالی خواهد شد

اسامی پر نڈ ٹان جنم ل سمارو ۴۹۹۹

هستم نوگم کمان و رعد و برق را

٢- الفاضل محمد عبد الرحمن بن عبد الله بن محمد

10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 *

A 15x15 crossword puzzle grid. The grid is composed of white squares for letters and black squares for non-letter positions. The grid is numbered 1 through 15 on the right side, corresponding to the rows. The numbering is as follows:

1
2
3
4
5
6
7
8
9
10
11
12
13
14
15

شہر کی معروف امریکا یا شہر بعضی انگلستان ۔
شعاع و م. پاک

مطرح است سعد الله بن محمد امانی از اهلام عرب

حق حدود الـ ۲۹۹۶

1

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10
11	12	13	14	15	16	17	18	19	20
21	22	23	24	25	26	27	28	29	30
31	32	33	34	35	36	37	38	39	40
41	42	43	44	45	46	47	48	49	50
51	52	53	54	55	56	57	58	59	60
61	62	63	64	65	66	67	68	69	70
71	72	73	74	75	76	77	78	79	80
81	82	83	84	85	86	87	88	89	90
91	92	93	94	95	96	97	98	99	100

سوره لایله

درمان این عطر و
خطه‌های سبک رنگی با سوره
جالبی مخفی شده است.
اینکه بتوانید آن را پیدا کنید، باید
مسافه با خودتان برانید و داخل
عطرانی را که با نقشه سبک
متخصص شده رنگا آمیزی کنید.
در موقع رنگ کردن باید
دقت کنید که از داخل عطرانی
که با نقشه‌های سبک مشخص شده
خارج نشوید یا بی از پانزده رنگ
کردن سوره جالب تصویر خط
چندان ساده‌تر شود.

با هوش خود کلبه‌ها بروید

از هوشک‌های



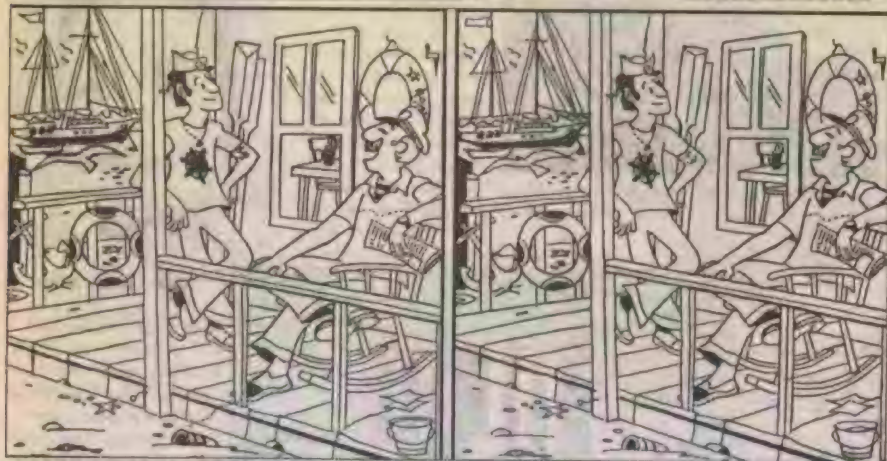
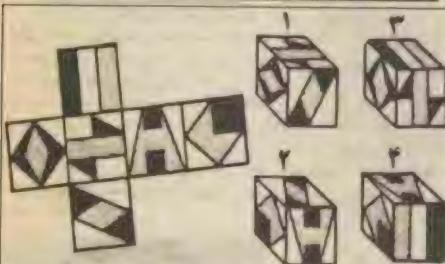
ستونهای شکسته

استاد گچ‌کار دو ستون سه تکه ساخت
تا در محل تعیین شده قرار دهد. صبح
و وقتی می‌خواست مشغول کار شود ترکیب
تکه‌ها به یادش نیامد و توانست آنها را
بروی هم سوار کند و ستونها را سواره، آیا
شما می‌توانید او را راهنمایی کنید و
شماره‌های هر ستون را نشان بدهید؟

معمای

شماره باز شده

شما در این تصویر چهار
جعبه بسته و یک جعبه باز
شده را ملاحظه می‌کنید. اگر
جعبه باز شده را صبح کرده و به
شکل یک جعبه کامل دریا بروید.
فکر می‌کنید با کدامیک از این
چهار جعبه بسته کدامیک شبیه
خواهد بود؟



۲۵ اختلاف در دو نقاشی "کاپیتان و

ساحل دریا

کاپیتان پیر و بانجره در ساحل از خاطرات

هر دو نقاشی را با هم مقایسه کرد. با حیرت
متوجه ۲۵ اختلاف درین آنها شد. آیا شما هم
می‌توانید این اختلافها
را پیدا کنید؟

پنجشنبه ۲۹

انتقاد از برنامه های تلویزیون

سوغات مصور مهرداد صرب الفیل «دست ما کوتاه و خرما بر نخیل» را به ذهن پندیده می آورد. سرکار خانم «فاطمه عزیزی» خواننده نکته سنج اطلاعات هنرگی در «مهالده» هم حسن اشاره به برنامه های بدون جاذبه و غالباً تکراری هر شش شبکه «سیمما» برادرزاده خرفشالی نویذ عزیزی را که نقش برای روشن کردن تلویزیون مناسب نیست. غافلگیر کرده و در شرح صحنه نوشته این کوچولو اگر می دانست ما پستدگان عزیز و ارجمند و صبور بارها و به دفعات مشابه فیلم های مستند را از بقا در پاره پوست اندازی مارمولک تولیدمثل هزارپا خوابیدن سوسک حمام آفتاب سحر نمی کرد ما قد کرافت تلویزیون را روشن کن!



● محمد پورنلی

ماست مالی

عجب دوره و زمانه ای شده عده ای همزمان با گریه نامعلوم لیبات نمی توانند «ماست» بخردند با نان بخورند آن وقت عده ای از مرغان بی درد این ماده غذایی را جهت برطرف شدن تک تک یک به صورتشان می مالند! سوازی مسروران که با استفاده از همین شیوه سعی دارند مسائل اجتماعی را ماست مالی کنند این بار گویا نمی شده قتل زنان بخت برگشته مشهدی را به گردن یک افعان مافوق ماده می اندازند. عتکوت غروب هیولایی نظیر خلاص شب!



رواج دلالی

جناب «ارضا تهرانی» معلم تهران در شرح این تصویر نوشته: وقتی کارها مست افراد کارندان باشد اوضاع



امور اقتصادی کشور اگر فرود غریب نشود جای تعجب خواهد بود از تبلیغات ظاهرآ طنزآمیز و باطنآ چشش آور صدا و سیما گرفته تا گالده پاره های بحث فتنان آگهی دشتی که مرزخان هر روز از لای درز «در» لوی منازل می اندازند. پنهانی است در این آشفتنه بازار هر کلایی با چند بار دست به دست گشتن با قیمت بیش از قیمت واقعی به دست مصرف کننده می رسد. متأسفانه اکثر مردم دلال شده اند و با موبایلی که از صدقه سر می برتند تکنولوژی صاحب شده اند. نرخ کلایی را که جهت فروش تهیه کرده اند (به اینکه احتیاج داشته باشند) مثل همین چند حلقه لاشیک از میز واسطه ها می پرستد و به هر که رقم بالایی اعلام کند می فروشد. نه مصرف کننده واقعی.

فقط عکس نشسته!

کلنگ سیلوی هزار تنی «توغاب» از اربع شهرستان «گیلانه» در سال ۶۷ به زمین زده شده و اکنون در اواسط سال ۸۰ هنوز افتتاح «پروژه دارش خیری نیست» «حسین فیاضی توغابی» هکشر آبخاوری مجله در توغاب ضمن تعریف از عظمت سیلویی که در تصویر مشاهده می فرمایند فرموده سازندگان این سیلوی و هزینه بدون توجه به کمبود آب در منطقه جهت گذاشت گندم لابد چشم انتظار تعات کشاورزان آمریکایی و



کتابهایی هستند «گندم حود دنیاز سیلوی توغاب» کتابدار یکارند! شده ضمن دعوت جناب فیاضی به آرایش و پا به لول سبوسون «فوتیش داری» متذکر می شوم اگر سیلویی که فقط عکس نشسته طرف ۱۳ سال به گندم نوییده کترانچی و گذاردارهای آن که به نان رسیده اند یعنی هدف اصلی مصرف کنندگان طرح سبز است!

شرکت سهامی عکس و انعقاد

طی چند سال اخیر آقایان «علی» و «ابوذر» ناسپان و همکاران التعماری مبلغه مستیخت عدسی در «جهرم» از توابع استان «فارس» به طور اشتراکی سرغات منصور زاهدگانشان را فرستادند (چه با همگن است هزینه تهیه دوربین را مشترکاً پرداخته) برادران اسپان که البته احتمال دارد پسر علو باشند این بار به نوع عکس با سوزهای متفاوت دروز یک پاکت ارسال کردند.

یکی مربوط به خشکترین بخشهای جرمه «جهرم» صفت خانه سازی تا ساکنان سایر مناطق



کشور خصوصاً با بیعت موحه باشند سار و تروشها همه جا دارند باشد به ریشه محیط زیست می زنند. دیگری تصویر میدان گاز جهرم است با اسم جدید چرا که نام قبلی آن صرب المثل «ده خروس» و اسم حضرت عباس را در ذهن نهادی می کشد. نام قدیم میدان مزبور به این شکست میدان «نفس» بوده که نشانها همه خرید و فروش اسم می خوردند (چه راست چه دروغ) منتها اخیراً مسوولان شهر در کمال تعجب اسم میدان مزبور را «فارس» فاش کرده اند. بانی سره احترام مسلمانان که به هیچ وجه با تسبیح قرآن واسطه ها شایع نیست.



رباله دان محمودی

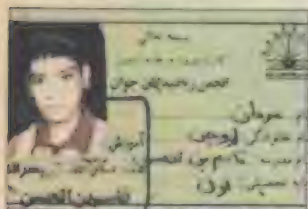
آقای «حمیدرضا نایره» اهلی و همکار التعماری و غنچه خور محله در «اراک» ضمن تعریف از محیط توریست پسند (اداکاشان نوشته با وجودی که کارمندان شهرداری اراک و مأموران اداره حفظ محیط زیست رفتی چند بار پیاده و سواره از مقابل دکان پنچری این هشتمین بدستگیره عبور می کنند تا به حال یک بار به او نگفتند چه عرضت جای آویزان کردن انواع لاستیک به عنوان تبلیغ نیست.

خلیج عدسی نویس در دفاع از بی توچی کارمندان شهرداری و مأموران اداره حفظ محیط زیست اراک عرض می کنم چه جوری می شود به صاحب مغازه پنچری که بابت حرفه زدنیش پول نمی گیرد و می گوید تقابلی نداره همچنان ما بشیده گفت این راندهارا به درخت آویزان نکن!



سؤال ریاضی

کتاب خوانندگان اطلاعات فتنگی که هزینه بسیار بدو مدتها بود می خواست با توجه به حساب ۵۵۰ و ۷۰۰ پهنه ۲



یک ریاضی دان با صلاحیت بیرسم چه جوری می شود در محض مثلاً ۸۰ هزار تومان حقوق ۱۰۰ هزار تومان بماند (کتابه ملا) (مشکل هزاران کارمند مستاجر) تا اینکه از خوش شانس همکاران در شهر با جواب بیرون اسماعیلوی را به جای ارسال عکس برایشان کارت درود به دست آورده انجمن ریاضی داتان جوان را فرستاد (متعلق به جوان حساب و کتاب دانی به اسم عرفان اروچی) به به چه حسابی نسبت بدو شده لذا از ایشان خواست می کنم تا از انجمن را استاد خوشی بیرسم چه جوری می شود از محل فاشه هزار نفر حوالی صد نفر را تعداد صاحب حبه گیر

شوکی شوکی شوکی



«استی کرابتری: با خوشبختی گفت:
 «اسم من «دئو گروور» است ملایم، من خیرنگارم،
 شما خاتم «وران رائل» هستید؟
 «بله من هستم ولی مدتی است که سوژه من
 فانی شده و خبرنگاری به سراغم پیاورده،
 «بنابراین معلوم می‌شود شما اخبار ساختن تشی
 بعد از ظهر را ندیده‌اید...
 «من چیزی را نمی‌توانم بینم، خیلی من دیگر
 وجود ندارم.
 «آه... فراموش کرده بودم، به هر حال در اخبار
 اصعب خبر مهمی بود و آن اینکه پلیس‌ها که در حادثه
 بشک حضور داشت ظهر امروز سرانجام مرد او
 در حال اعدام مرد. او از زمانی که آن حادثه در پلنگه
 روی فاد هرگز حتی برای یکبار هم که شده این
 حالت پنهانی و افسانه‌ای بیرون نیامده.
 «خیلی غم‌انگیز است، او شش هفته تمام در
 جلال و مبارزه با مرگ بود، بیچاره همسرش بیچاره
 بچه‌های کوچکتی.
 «و اتفاقاً شد و من به همین دلیل اینجا آمده‌ام
 تا با شما آخرین مصاحبه را انجام دهم، با مرگ سرکار
 فهارت، شما تنها شاهد آن حادثه در پلنگ می‌باشید.
 «اما آن از دست شما خبرنگاران... شما که حزب
 می‌توانید به من دیگر نمی‌توان شاهد گفتند، من که
 بیانی‌ام را از دست دادم.
 «در هر صورت حاتم من قول می‌دهم زیاد مزاحم
 شما نشوم و بیش از چند دقیقه‌ای وقت شما را
 نمی‌گیرم، می‌دانم که ما خبرنگاران نمی‌توانیم است
 حلقی به روزنامه بزرگرویم.
 «بسیار شب بفرمایید، راستی اسم شما «گروور»
 است؟
 «بله... «دئو گروور».
 «استی: «دئو این عبارت کثرت خبرنگاری را از
 درون جیب خود بیرون آورد، کارنی که چند شب پیش
 در سرتران «ایلی» از جیب «دئو گروور» واقعی
 زنده بود، «استی» بی‌آن که بپوشد پیراهن را به
 روی خود برگرداند کثرت خبرنگاری را به طرف او تیراند
 کرد و گفت:
 «این هم کثرت شناسایی من است خاتم
 «وران رائل»: می‌خواهم اطمینان داشته باشید...
 «آقای «گروور» من به شما گفته که نمی‌توانم
 چیزی را بینم، من فاقد سیستم حتی قبضی نیستی‌ها را
 از کثرت خبرنگاری تشخیص دهم
 «استی» خائف شد و پیرت بعد از بستن در -
 گوزمان «راائل» - خود را به یک چندلی راحتی در
 گوشه اتاق رساند و نشست
 «روی نیمکت نشینید آقای «گروور»
 «استی» بدون اعتنا مستغرق در انداز کردن حلقه شد
 رگفت

«خانه جمع و جور و لشنکی دارید.
 «بله ولی من خیلی تنها هستم، تصمیم گرفته‌ام آن
 را بفروشم، از موفقی که شومر کشته شد عیبش
 هس را گرفته‌ام اما این بار چقدر نقد فروش حلقه را
 دارم.
 «استی: «درحقی که رعب به وجب اتاق را ندیدی
 چیز گرانبهائی برانداز می‌کرد گفت:
 «شاید به‌زودی به‌زودی صاحب مبلغ هنگفتی پول
 شوید، حتماً این را هم خبر دارید که پلیس صد هزار دلار
 جایزه برای کسی تعیین کرده است که سابقه مسلح
 بانک را بشناسد و شما تنها کسی هستید که می‌توانید
 به پلیس کمک کنید تا قاتل را به نام انداز.
 «اما من نمی‌توانم قاتل را به پلیس نشان دهم، آن
 هم با این چشمهای لیلی...
 «ولی پزشک معالج شما گفته که شش دیواره پنا
 شدن شما بدها مرده است.
 «خاتم «وران رائل» گفت:
 «پزشکی که معالجات اولیه را انجام داد متخصص
 نبوده ولی قبل از آنکه بیمارستان را ترک کند کم یک
 متخصص چشم مرا معاینه کرد و گفت که من برای
 صحنه بینایی‌ام را از دست داده‌ام.
 «استی» متوجه یک ساعت میخی از جیب پلانت
 روی حلقه شد، آن را برداشت و به دقت نگاه کرد،
 ساعتی گرانبه‌ای بود، مسلماً «دئو» آن را به قیمت
 هزار دلار می‌خرید.
 «گویا شما سابق را ضمن ارتکاب جرم خیلی
 خوب و با دقت تهیه کرد آن آموختن و سارق را به
 دقت نگاه کردید؟
 «استی» به ناچیزی که در کنار پایش بود و
 حداقل چند هزار دلار می‌ارزید خبر حلقه نگاه کرد و
 منتظر جواب پیرزن شد.
 می‌خواستیم چهار سارق قاتل را به خاطر سپاریم،
 حتماً می‌توانید که یک سارق مسلح هنگام دزدی از
 یک خبرنگار بزرگ به همه از جمله شومر من
 بی‌اندازی کرد، شومر من روز بعد مرد، او هرگز
 نتوانست مشخصات قاتل خود را به پلیس بگوید، چون
 دقت نگذاشته بود، بانی همین وقتی من در آن شرایط
 قرار گرفتم چهار و مشخصات حقایق کار را به خاطر
 سپردم اما شرطی که او به من کرد می‌بینی‌ام را
 برای همیشه از من گرفت.
 «راستی چطور شد که شما صبح به آن زودی به
 بانک رفتید؟
 «من می‌خواستم آن فروشنده خرید کنم که متوجه
 شدن یک نفر داخل بانک هست،
 من فکر کردم آن سارق مشغول است و برای خود
 گردن چکم و لوز بانک شده، سارق با دسترسی از میخی
 را گردن خود را پوشانده بود.
 «استی کرابتری: با خود فکر کرد، اولین سرق
 بانک با موفقیت بوده است... از سرشتهای کوچک که به
 سرشته بانک کشیده شده بود، حالا هم مثل سرقیاتی
 کشیده پلیس نه از او خبر می‌داشت و نه درباری اگر
 آن پیرزن هم داخل بانک نمی‌شد، او هرگز کسی را
 نمی‌گفتند، آن هم یک مأمور پلیس را.
 پیرزن ادامه داد

«استی کرابتری: باذهنیت از جمله پارک و پنج زرد
 به طرف خانه «وران رائل» پیش رفت، ستارگان گویی
 پنج زرد بودند، شش از زندگی به چشم نمی‌خورد مگر
 روشنی یک تک حاله‌ها، شش کرابتری: با خود
 گفت: «حتماً مردم ناچار موقع شب به تماشای تلویزیون
 نشسته‌اند اما او نیز - مثل همه کسانی که روزنامه
 می‌خواند - خوب می‌دانست که خاتم «وران رائل» در
 آن وقت شدت به مشغول مطالعه است و نه تماشای
 تلویزیون...
 «استی کرابتری: از پله‌های چوبی مقابل حلقه خاتم
 «وران رائل» بالا رفت، لحظه‌ای درود ماند و بعد گفت:
 «مشتی را با سروردا پاک کرد،
 او می‌خواست استی «وران رائل» سرورداش را
 بشنود خاتم «وران رائل» امکان داشت این وقت شب
 در راه رود کسی باز کند، زود او تنها و بی‌پناه بود،
 برای همین استی کرابتری: می‌دانست که اگر حالتی
 مشکوک داشته باشند، مرکز سی‌ترانه از خاتم «وران
 رائل» اجازه ورود بگیرد، می‌بایستی خاتم و لئانر که تا
 با خورشید گویی بیرون نواجه شود.
 «دکتر زنگ به شکل سر یک سگ و از برج بود،
 «استی» زنگ را به صدا درآورد و درخشان آن ابتدا
 چراغی بالای سر او روشن شد و آنگاه سیمای که به
 سیر: «به‌دلیل بازی در پیش آمدن خطای بعد از تجربه
 با صدای خشکی کشیده شد و «استی» نیمه بیهوش از
 پیر را در چارچوب آن دید، چهار زن شکست و پیر بود،
 او پرسید
 «کشت»

• وقتی من وارد بانک شدم ابتدا تفهیم که سرفتن مسلحانه درحال انجام است، اما وقتی متوجه شدم یاد شوهرم افتادم و به چهره سابق دقیق شدم، او چه غیله‌ای بود!

• سابق قوی بند داشت، جوان بود، حدود بیست و دو یا سده ساله، لاغر و کشیده، با موهای بلند و طلایی و ابروهای روشن و چشمانی گاملاً آبی، دیگر چیزی یاد نیست، هرچه که به یاد داشتم در اختیار «پست هراک» روزنامه هرات گماش که به تفصیل چاپ شد.

• بیرون سکوت کرد و «سالی» گفت:

«و شما چنانی خود را برای همیشه از دست دادید، او صحنه گفتن این صحنه چاقوی ضامن‌دارش را از جیب آورد و به طرف پیرزن پیش رفت، چاقو را به طرف ضامن او برد، پیرزن هیچ عکس‌العملی نشان نداد و گفت:

• «و هنوز قاتل آزادانه می‌گردد،

«سالی» فیض برهنه چاقو را به گردن زن نزدیک کرد، زن بی حرکت و ساکت ماند، «سالی» آخرین آزمایش خود را نیز موفقیت‌آمیز یافت. پیرزن به راضی تابیا بود، او تصمیم گرفت که از آنجا برود و به پیرزن گریه و گفت:

• شما خیلی به من کمک کردید، بی‌خود که مرا مضطرب، مدام،

و بعد از جا برخاست و خدا حافظی کرد و از آنجا خارج شد. او پشتاپ در کوچه آرام و ساکت به طرف میانه‌ای که آن را قطع می‌کرد رفت، اتومبیلش را در هم پاش کرد و پنهان کرد، بود وقتی «سالی» داخل اتومبیل شد ناگهان حس کرد که قتلش نمود می‌زند و آشفته‌گی و نگرانی در وجودش موج می‌خورد.

• دست به جیب برد تا سیج را بیرون بیاورد، کارت خبرنگار باغی گروور و والی به هر صحنه جیب برد، سیج را داخل کرد و کلیه چراغ را زد تا ناگهانی به کارت خبرنگاری پیوسته، نوشته شده بود «آبیریه گروور» خبرنگار روزنامه پست هراک.

• پست هراک!

• سالی گریه‌ری: چند بار این نام را تکرار کرد، پست هراک... اما او که نامی از روزنامه خود نبرد بود، پس خانم «وان رانل» را کما فیصد که «ویوگروور» در روزنامه پست هراک کار می‌کند.

اما چرا امتحان متوجه شده بود، او اصلاً نامش نداشت بود. آنها این دروغ را گفته بودند تا سالی را قائل را به آنجا بکشند و او را شناسایی کنند و پیرزن حسا او را شناخته بود، «سالی» گریه‌ری: بی‌ترنگ از مانتین بیرون پرید، می‌بایستی قبل از آنکه پیرزن کاری کند، شرا را بکشد.

• «سالی» این بار با اعتیاد روی خیابان یزد پش گرفته، او جوان جوان خود را به خانه خانم «وان رانل» رسانده و ده‌گانه رنگ را منتشر، چراغ بالای سرش روشن شد و درجه بالای در باز شد، اما کسی در آنجا نبود، «سالی» بافتل شانه کوبید تا در چوبی را بشکند اما خیلی زود آرام گرفت، حسا از زیر اتومبیل‌های پلیس و نور آنجا که به شکل تپه‌ای خانه را محاصره کرده بودند، با تهاش سکوت شب زمستانی را شکست.



ابوالحسن صفوی
وکیل پایه یک دادگستری
مشاوره تلفنی
شنبه تا
۱۶/۳۰ تظیل ۲۲۶۶۲۶۶

محمود احمدی (تهران)

«روال» و «راش» چنگه به «لوغان» تبدیل
و چنگه را برداشت کرد

به سفارش یکی از هنرمندان جوانی ۲۱ ساله را در معزادام به کار گرفت، حدود شش ماه خوب کار می‌کرد و توانست اعتماد مرا جلب کند، من اوایل چنگهای با مبلغ کم ولی بعدها چنگهای با مبلغ زیاد را برای وصول به او می‌دادم تا از بانک نزدیک معزادمان برداشت کند و برای من بیاورد. چندی قبل یک چنگ به او دادم با مبلغ یک میلیون ریال تا بعد از برداشت مبلغ آن را به من بدهد، او رفت و مبلغ صد هزار تومان را برای من آورد، فردای آن روز چنگی با مبلغ بالا برای یکی از فروشندگان که برای ما جنس می‌آورد، کشیدم، او از بانک رنگ زد که حساب حدود یک میلیون تومان کسر دارد، من گفتن امکان ندارد... به هرحال بعد از رفتن به بانک متوجه شدم، کارگرم یا نفیر دادن کلمه «ریال» به «تومان» نفیر قرار نفیر مرا خودش برداشت کرده و صد هزار تومان را به من داده است!

بعد از اینکه «یدم کار» از کار گذشته به کسی که (این شاگرد را به من معرفی کرده بود نقلی زدم، او گفت حلیفتن این آقا فاضل جانی دیگر هم از این کارها کرده بود، ولی قول داده بود تکرار نکند! به هرحال من به عنوان اخلا از دست او شکایت کرده‌ام، به نظر شما چه کار کنم تا زودتر به حتم برسم؟

پاسخ:

۱) با توجه به آنچه نوشته‌اید، به نظر می‌رسد نامبرده (شاگرد شما) مرتکب «خفای» شده باشد. ۲) شما می‌توانید با عنوان الله خائنانه در امتناع، ب جعل ج استفاده از سند مجهول علیه نامبرده طرح شکایت کنید. ۳) ماده ۶۷۲ قانون مجازات اسلامی محرز

پاسخهای با هوش خود گلشنار بروید

مبلغ از صفحه ۵۷

مؤده کنید

خانمی با چرخ دستی از خرید باز می‌گردد، بعضی حبه بازشکده حبه بلزنده گاملاً شیه به جبه شماره (۱) خواهد بود.

ساختهای شکسته

شماره سه یک و چهار یک ستون و

می‌دارد.

«هرگاه نوشته‌هایی از قبیل سفته و چک به عنوان اجاره یا امتت یا رهن یا برای وکالت یا هر کار یا اجرت یا بی‌اجرت به کسی داده شده و بنابراین برده بوده است که انشای مذکور مسخره شود یا به مصرف معین برسد و شخصی به نام اشیا زود او برده آنها را به ضرر مالکان یا متصرفان آنها استعمال یا تصاحب یا تلف یا بفقود کند به حبس از شش ماه تا سه سال محکوم خواهد شد.»

خمسین ماده ۵۲۶ قانون مجازات اسلامی اشعار می‌دارد:

هر کس در اسناد و نوشته‌های غیر رسمی یا جعل یا تزویر کند یا با علم به جعل و تزویر آنها یا «مورد استفاده قرار دهد علاوه بر جبران ضررات وارده به حبس از شش ماه تا دو سال یا به سه تا دوازده میلیون ریال جزای نقدی محکوم خواهد شد.»

موفق باشید.

دش از تهران

عدم اقدام رؤسا و مدیران ساوا علیه تروریستی اعلام جرم کردند

می‌خواستیم بدانم اگر رئیس اداره‌ای متوجه شود که یکی از کارمندانش مقداری از پرتلهای را که به انتضای کشش از ارباب رجوع گرفته و به جای ارباب به حساب دولتش خودش آن را برداشت کرده و موضوع را به دادگاه یا مقامات امنیتی اطلاع نداده. از نظر قانونی چه صورتی دارد؟

پاسخ:

بدون هرگونه توضیحی در زیر ماده ۶۰۶ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) که ناظر بر موضوع مورد اشاره است را جهت اخلاص شما و سایر خوانندگان محترم نقل می‌کنم

ماده ۶۰۶ قانون مجازات مقرر می‌دارد:

«هریک از رؤسا یا مدیران یا مسوولان سازمانها... که از وقوع جرم ارتشاء یا اختلاس یا تصرف غیرقانونی یا کلاهبرداری یا... در سازمان یا مؤسسات تحت اداره یا نظارت خود مطلع شده و مراتب را حسب مورد به مراجع صلاحیتدار قضایی یا اداری اعلام تشدید علاوه بر حبس از شش ماه تا سه سال به انضال موقت از شش ماه تا دو سال محکوم خواهد شد.»

تسارهای شش دو و پنج هم یک ستون را تشکیل می‌دهند.

۲۲۶۲۵۷۲۵۷

تلفاتی

کلیاتی و ساحل

توا

پرواز به سوی روزمین آزدها



هدف بلند

حسب شرفی آسیا و جایی که اکنون سرزمین های ژاپن، کره و چین شده اند در دوران ایستادن به نام سرزمین آزدها نایب می شد و اکنون در این نقطه از جهان در سایه مشکلات فیهلاندپرست کره جنوبی و ژاپن میزبان مسابقات جام جهانی فوتبال در سال ۲۰۰۲ خواهد بود و پس از مدتها انتظار سرانجام تیم ملی فوتبال ایران پای به مسابقات مقدماتی جام جهانی در قاره آسیا و در مرحله دوم خواهد گذاشت. با توجه جاسی که به تیم ملی فوتبال ایران خود در هفته اول مسابقات استراحت خواهد داشت و شاهد دیدارهای هریان خود در پستان عراق، بحرین و تایلند خواهد بود.

عربان آمادگی حریف و باید هرچه که بود به سر آمد و اکنون دیگر زمان پشتیبانی صمدجانی از تیم ملی فوتبال ایران و دست اندرکاران آن است که با تمام آرایه های هریان خود فرگیر شود. در گروه ایران پنج کشور حضور دارند که به شکل دروازه رفت و برگشت با یکدیگر دیدار خواهند کرد. بنابراین در پایان هر تیم هشت سبانه سخت و طاقت فرما را انجام خواهد داد و تیم برتر مستقیماً به جام جهانی راه یافته و تیمی که مکان دوم را صاحب شود باید برای به دست آوردن پختی دیگر با تیم صاحب مکان دوم در گروه دیگر آسیا که از میان چین، قطر، امارات، ازبکستان و عمان خواهند بود به شکل رست و برگشت دیدار کرده و آنگاه در صورت برتری در دو مسابقه سخت با نماینده های از قاره اروپا که بعداً تعیین خواهد شد شرکت کرده و در صورت قلیه بر نماینده اروپایی که کاری بسیار مشکل خواهد بود به عنوان نماینده دیگری از آسیا در مرحله نهایی جام جهانی در سال ۲۰۰۲ در ژاپن و کره جنوبی حاضر

خواهد شد. بدین ترتیب به و صرح مشافهه می کنیم که تصمیم متکبران نخست در گروه خود در مسابقه به مراتب کار را برای ما آسانتر خواهد کرد. متأسفانه اینکه با خیریت دیگری هستیم که قیلاً بلوغ را آنان قلیه کرده و سبانه نسا درخشانی در برابر آنان قرار می

دیدارهای تیم ملی ایران با هریستان

ردیف / سال	مسابقه	مکان و نوع مسابقه	گلزنان ایران	هری تیم ایران
۱- ۱۳۵۲	ایران ۳ - هریستان ۰	ایران، مقدماتی المیک	مظلومی ۲ گل، خورشیدی	فرانک افارلار
۲- ۱۳۵۵	ایران ۳ - هریستان ۰	هریستان، مقدماتی جام جهانی	مظلومی ۲ گل، روشن	حسنت مهاجرانی
۳- ۱۳۵۶	ایران ۲ - هریستان ۰	ایران، مقدماتی جام جهانی	حسن یوسلی، حبیب شریفی	حسنت مهاجرانی
۴- ۱۳۵۷	ایران ۱ - هریستان ۰	اسکاتلند، جام ملتهای آسیا	شاهرخ یانی	ناصر ابراهیمی
۵- ۱۳۶۷	ایران ۰ - هریستان ۱	قطر، جام ملتهای آسیا	-	رویز دهادری
۶- ۱۳۶۷	ایران ۳ - هریستان ۰	قطر، مقدماتی جام جهانی	مهدی قلیزاده ۲ گل، کریمزاده	علی یرین
۷- ۱۳۷۵	ایران ۳ - هریستان ۰	امارات، جام ملتهای آسیا	علی دایی، کریمزاده	محمد مایلی کهن
۸- ۱۳۷۵	ایران ۰ - هریستان ۰	امارات، جام ملتهای آسیا	-	-
۹- ۱۳۷۶	ایران ۱ - هریستان ۰	ایران، مقدماتی جام جهانی	کریم باقری	محمد مایلی کهن
۱۰- ۱۳۷۶	ایران ۰ - هریستان ۱	هریستان، مقدماتی جام جهانی	-	محمد مایلی کهن

دیدارهای تیم ملی فوتبال ایران در برابر عراق

ردیف / سال	مسابقه	مکان و نوع مسابقه	گلزنان ایران	هری تیم ایران
۱- ۱۳۶۱	ایران ۰ - عراق ۱	ایران، دوستانه	رویز کریمزاده	حسن فکری
۲- ۱۳۶۱	ایران ۱ - عراق ۰	ایران، دوستانه	رویز کریمزاده	حسن فکری
۳- ۱۳۶۶	ایران ۰ - عراق ۰	ایران، مقدماتی المیک	حسنت مهاجرانی ۳ گل	حسن فکری
۴- ۱۳۶۶	ایران ۰ - عراق ۰	عراق، مقدماتی المیک	-	حسن فکری
۵- ۱۳۶۷	ایران ۲ - عراق ۱	ایران، جام دوستی	رویز کریمزاده ۱ گل، کریمزاده	رایخفر
۶- ۱۳۶۷	ایران ۱ - عراق ۰	تایلند، جام ملتهای آسیا	حسن روشن	محمد نصیری
۷- ۱۳۶۷	ایران ۱ - عراق ۰	ایران، بازیهای آسیایی	حسن روشن	فرانک افارلار
۸- ۱۳۶۷	ایران ۱ - عراق ۰	ایران، مقدماتی المیک	عمر صا خورشیدی	فرانک افارلار
۹- ۱۳۶۷	ایران ۲ - عراق ۰	ایران، جام ملتهای آسیا	حسن روشن، ناصر نورانی	حسنت مهاجرانی
۱۰- ۱۳۶۸	ایران ۰ - عراق ۰	عربستان، جام صلح و دوستی	-	علی یرین
۱۱- ۱۳۷۲	ایران ۱ - عراق ۰	قطر، مقدماتی جام جهانی	علی دایی	علی یرین
۱۲- ۱۳۷۵	ایران ۰ - عراق ۰	امارات، جام ملتهای آسیا	علی دایی	محمد مایلی کهن
۱۳- ۱۳۷۶	ایران ۱ - عراق ۰	کاتار، جام ملتهای آسیا	علی دایی	جلال طالبی

دیدارهای تیم ملی فوتبال ایران در برابر تایلند

ردیف / سال	مسابقه	مکان و نوع مسابقه	گلزنان ایران	هری تیم ایران
۱- ۱۳۵۱	ایران ۳ - تایلند ۰	تایلند، جام ملتهای آسیا	علی جباری ۳ گل	محمد رنجبر
۲- ۱۳۶۳	ایران ۰ - تایلند ۰	اندونزی، مقدماتی جام جهانی	حسنت مهاجرانی ۲ گل	محمود باوروی
۳- ۱۳۶۸	ایران ۳ - تایلند ۰	تایلند، جام جهانی	سعدجانی، مرزبان، سار	رضا و مطنخواه
۴- ۱۳۶۸	ایران ۳ - تایلند ۰	ایران، مقدماتی جام جهانی	پارو، قاشان، گروس	مهدی سانجانی
۵- ۱۳۷۵	ایران ۳ - تایلند ۱	امارات، جام ملتهای آسیا	کرشاد، پوس ۲ گل، گروس	محمد مایلی کهن
۶- ۱۳۷۶	ایران ۱ - تایلند ۱	تایلند، جام ملتهای آسیا	سعدجانی، میاوند، دایی	جلال طالبی

دیدارهای تیم ملی فوتبال ایران در برابر بحرین

ردیف / سال	مسابقه	مکان و نوع مسابقه	گلزنان ایران	هری تیم ایران
۱- ۱۳۵۳	ایران ۴ - بحرین ۰	ایران، بازیهای آسیایی	قلنج خانی، جباری، اسداری	فرانک افارلار
۲- ۱۳۵۴	ایران ۳ - بحرین ۰	ایران، مقدماتی المیک	مظلومی ۲ گل، علی یرین	فرانک افارلار
۳- ۱۳۶۳	ایران ۰ - بحرین ۰	ژاپن، بازیهای آسیایی	-	اسداری
۴- ۱۳۶۷	ایران ۰ - بحرین ۰	سوریه، مقدماتی جام جهانی	-	جلال طالبی
۵- ۱۳۶۷	ایران ۳ - بحرین ۱	ایران، مقدماتی جام جهانی	دایی، فکری، کریمی	جلال طالبی

پرویز تهرانی نخستین حرفه‌ایم آن در این گروه تیم ملی فوتبال خواهد بود که با تبارک کالی نیز مسابقات شرکت خواهد کرد. غریبان در سالهای اخیر همواره یک حرفه‌ای مرموز برای ما بوده است و ضمناً اکنون صاحب یکی از ترش‌ترین تیم‌های فوتبال آسیاست و حضور این کشور در مسابقات جام جهانی در دو دوره گذشته شاهد این مدعاست.

تیم ملی فوتبال ایران در تاریخ خود تاکنون ده بار به تیم ملی فوتبال روبرو شده است که حاصل آن چهار پیروزی، سه تساوی و سه شکست بوده است و در این میان ایران ۱۶ گل وارد دروازه فوتبال کرده و حرفه‌ای که تنها هفت بار در دروازه‌اش را در برابر عربستان گلشده دیده است.

در برابر عراق تاکنون هیزده مسابقه برگزار کرده‌ایم که هشت پیروزی، سه شکست و سه تساوی را به دست آورده‌ایم. همدارون دروازه عراق را گلشده‌ایم و تنها هشت بار از این تیم گل دریافت کرده‌ایم.

در برابر تایلند تنها شش دیدار داشته‌ایم که در پنج مسابقه به برتری دست یافته‌ایم و تنها در آخرین مسابقه خود با تیم ملی تایلند به تساوی دست یافتیم. تیم ملی ایران هیزده بار هم دروازه تایلند را گلشده است و تنها چهار بار دروازه خود را در برابر تایلندی‌ها، ریزش‌گش کرده دیده است.

در برابر بحرین کمترین دیدارها را داشته‌ایم. تنها دو پنج مسابقه در برابر این تیم قرار گرفته‌ایم که بار ایران به پیروزی رسیده است. یکبار گل به تساوی کشید و یکبار هم بحرین بر ایران غلبه کرد. همدارون تیم ملی ایران دوازده بار دروازه بحرین را گلشده است و تنها یک بار بحرین موفق شده تا دروازه ایران را باز کند.

پرویز تهرانی

در مجموع تیم ملی فوتبال ایران ۲۲ بار در برابر چهار حرفه‌ای آینده خود در مسابقات قهرمانی جام جهانی قرار گرفته است که در نوزده مسابقه به پیروزی رسیده و در هشت دیدار مسابقه به تساوی به پایان رسیده است و تنها هفت بار غایب را به حرفه‌ای باختی است و در برابر ۶۲ گل زده تنها ۲۱ بار دروازه‌اش را باز شده است که تعادل مثبت ۴۱ را به دست می‌دهد.

این آمار نشانگر برتری قابل توجه و تاریخی است که تیم ملی فوتبال ایران از هر جهت در این چهار حرفه‌ای خود داشته است و به همین سوال نیز گمان می‌رود که ایران بتواند این حرفه‌ای خود را که اکنون آماده به نظر می‌رسد از میان ببرد و به مسابقات جهانی جام جهانی در سال ۲۰۰۶ راه یابد و در این کار موفق ترسیم فقط و فقط باید خود را مقصد بداند. به امید پیروزی فوتبال ایران و راه‌های به جام جهانی در تبار در سال ۲۰۰۶.

به دنبال افتخار

در دنیای تحلیل شبکه اینترنت در مورد جام جهانی جام جهانی در فارسی مختلف این شبکه به لایه آسیا پرداخته است. لایه آسیا از بدو مسابقات جام جهانی فوتبال محصور است و مسابقات فاشته و علی‌رغم ناپیوستگی هنوز نتوانسته است مانند فارسی دیگر مکان شایسته‌ای در این مسابقات به نام خود به دست آورد. این که مسابقات به میزبانی ژاپن و کره جنوبی اعلام خواهد شد تا سال می‌رود که لایه آسیا بتواند درخشش لازم را داشته و شایسته و شایسته و شایسته برای فوتبال این قاره به دست آورد.

عدم تعادل

متأسفانه در مسابقات قهرمانی در لایه آسیا برای راه‌یابی به جام جهانی ۲۰۰۲ اعمال تعادل و رعایت تنوع و حق برخی از کشورهای آسیایی از جمله ایران و عربستان پامال شده در حرفه‌ای پامالی مسابقات قهرمانی جام جهانی در لایه آسیا به شکل عجیبی ایران، عربستان، عراق، بحرین و تایلند را در یک گروه قرار داده‌اند و آنکه چین، امارات، عربستان، ازبکستان و قطر در گروه دیگر قرار داده شده‌اند و اگرچه بعد معجزه‌خواهی‌های بسیاری صورت گرفته اما دیگر نمی‌شود در حرفه‌ای که انتظار می‌رفت سفر قهرمانی قاره در جام جهانی حاضر باشند کاری صورت گرفته که از میان ایران، عربستان و عراق دو کشور حذف شدند و در مقابل امتثال امارات و قطر به این راه یافتند تا در مسابقات حاضر شوند. لایه آسیا به این دلیل که در صورت برابر تیم‌ها هم قاره اروپا قرار گیرد و در صورت دوری همه تیم‌ها هم جام جهانی را تشکیل دهند. با توجه به روند مسابقات در اروپا و حضور تیم‌های برآورد و هسلند تیم آسیایی مذکور کاری بسیار سخت‌تر در پیش خواهد داشت.

شبکه اینترنت: تیم‌های فوتبال آسیایی در مسابقات جام جهانی علی‌رغم درخشش تاکنون نتوانسته‌اند همانند قاره‌های اروپا، آمریکای جنوبی و حتی آفریقا به مکان شایسته‌ای در این مسابقات دست یابند.



سابقه آسیا در جام جهانی فوتبال

آسیا نخستین بار تیم ملی فوتبال اندونزی را تحت عنوان هندوشرقی به جام جهانی فرستاده اما اغلب بازیکنان آن تیم شایسته‌ای نام آن نیست بازیکنان بومی و اندونزیایی بودند. پس از آن تیم‌های کره جنوبی و کره شمالی نیز به جام جهانی راه یافتند که نخستین کره شمالی در سال ۱۹۶۶ برکنه‌ای در شایسته یک کشور آسیایی در جام جهانی تاکنون به‌شمار می‌رود. حسن آنکه تیم‌های عربستان و ایران هیچ‌گاه فایده‌ای تاکنون در مسابقات جام جهانی برای لایه آسیا نداشته‌اند. کشورهای آسیایی در برابر چهار پیروزی در تاریخ حضور در جام جهانی ۳۲ شکست یافته‌اند و این کارنامه مناسی برای تیم‌های آسیایی در جام جهانی نیست. هرچند که ده ده سه تساوی و درخشش‌های کره شمالی و عربستان به همراه شایسته خوب ایران و کره جنوبی نمایانگر وجود استعداد بالقوه در فوتبال قاره آسیاست اما هنوز قاره آسیا به دنبال کسب افتخار واقعی در جام جهانی می‌باشد.

تایلی شرکت آسیا در جام جهانی فوتبال از آغاز تاکنون

ردیف / نام کشور	تعداد حضور در جام جهانی	مسابقات	برد	تساوی	باخت	صعود به مراحل بالاتر
۱- کره جنوبی	۵	۱۲	۰	۲	۱۰	-
۲- عربستان	۴	۷	۲	۱	۴	یکبار
۳- کره شمالی	۲	۴	۱	۱	۲	یکبار
۴- ایران	۲	۴	۱	۱	۲	-
۵- اسرائیل	۲	۴	۱	۲	۱	-
۶- کویت	۱	۴	۰	۲	۲	-
۷- ژاپن	۱	۴	۰	۰	۴	-
۸- عراق	۱	۴	۰	۰	۴	-
۹- امارات	۱	۴	۰	۰	۴	-
۱۰- اندونزی	۱	۱	۰	۰	۱	-

تجاهل و غفلت

هشده هزار سالدانگ مشتاق برای حمایت از نیم ملی کنشگری به ورزشگاه آزادی رفته بودند تا روزی به پادشاهی دیگری در تاریخ فوتبال ایران رقم بخورد پس از مدت‌ها تا کامی نیم ملی ایران برای رسیدن به یک جام قهرمانی - از طرح دست‌اندازی - به تعداد ناگشتان یک دست کتپه تری وارد دروازه عمان کرده بود تا برای انجام بازی فینال مقابل نیم ملی پرسی و هرزگین انتخاب شود.

به ضلای جمع صد هزار آماده بازی یک جشن مردمی کوچک کرده بودند تا شاید با این تفریحی نیم ملی در آستانه بازیهای منطقه‌ای جام جهانی رنگ و بوی تازه‌تری به خود بگیرد.

در راه بازی این جشن شورت از هشتاد هزار تماشاگر مدت‌ها کافی بود بلکه ناخودآوی دور از انتظار نیز به نظر می‌رسید اما زمانی که همه اربابان برای باز کردن چهره عیسی و گرفتار فوتبال ایران آفرام بود عدای تماشاگرها با حضور بی‌موقع خود در این ضیافت همه چیز را خراب کردند تا این رنگ خطر بار دیگر به صدا درآید که نیم ملی همچون سالهای گذشته سنجش از فرمانداران ورزش کشور مشکل دارد نباید واقعیت را کتمان کرد که حالا روزی و روزی بی

• شک و تردید

تعدادین تماشاگر تماشا آفروده می‌شود چرا که تعدادی انگشت شمار از این افراد نمی‌توانند این چنین رسا و با شجاری بلند علیه بازیکنان نیم ملی کنشگران شمار دهند و او را هر کنند البته این مسأله به هیچ وجه برای ما نازکی ندارد و سالیانست فوتبال ما چنین تماشاگر باغالی را که نموده آن در هیچ جای دنیا پیدا می‌شود تحمل می‌کند و از پشت آنها خبری می‌خورد اما اینکه روزی و روزی بر تعداد آنها اضافه شود یا نه به فرزند ماس می‌تواند چندان خوشبخت و قلی تحمل بلند.

در روز جمعه همچنین یکی در تماشاگرهای حرام آفرین سبب دستی به زمین پرنداب کردند که درفش تمام فضای استادیوم را فرا گرفت و یکی از آنها در داخل زمین چمن افتاد و جدای صدای مهیب و فریادهای آفرین از زمین چمن ورزشگاه را سوزاند و پیوسته‌ای های جنگ دیده را حتی حشوت کرد اگر جلدی این اراکل و اوایل را بگیریم بطور قطع می‌توانی ایران در مسابقات رسمی از قائل خواهد شد.

سالیانست که چشمپایان را به روی آبر گرفته تماشاگران سپاسیم و اشعار می‌کنیم که بهترین تماشاگران دنیا را فارغی غفل از آنکه حضور پرشمار جوانان در ورزشگاههای ما می‌تواند به واسطه غرضایی بسیاری از جمله مسائل سیاسی و کمبود تفریحات سالم برای این شهر بحر حرکت باشد و صرف حضور آنها در ورزشگاهها نمی‌توان ادعا کرد که آنها بهترین هستند مگر آنکه در راه برخورد کردن این معضل بزرگ از حسن امروز نسج شویم.

در این صورت ندهتا به خاطر یک ادعای دروغ

منهم نمی‌شویم بلکه از این پس می‌توانیم در تعدادی مناسبتر به حمایت همه جانبه از نیم ملی کنشگران بازیگران



به هر تقدیر تا شروع بازیهای نیم ملی کنشگران در چارچوب مقدماتی جام جهانی کمتر از «اروز زمان» بقی است و شاید فراموش کرد که در این بازیها هم مهدی هاشمی اسپان مندس نیم ملی را بر زمین دارد و هم علی کریمی و هم... و چشنگی برای سراقازی نیم ملی ایران و براراشته شدن پرچم آن بر پهنه قاره کهن از هیچ گزشتنی فروگذار نخواهند کرد. در این بین حمایت همه جانبه ما تماشاگران از نیم ملی درگیرین کار سنگین است پس بایم به بهترین شکل در راه موفقیت این نیم ابقای نقش کنیم.

• اینکه برای رویارویی با نیم ملی خوششان هیچ بگرانی وجود ندارد و نیم ملی ایران که شایسته‌ترین تیم آسیایی برای صعود به جام جهانی است با تمام توان خود برای شکست دادن عربستان در نخستین دیدار منطقه‌ای می‌کند.



مصاحبه اختصاصی با مربی که فینال پلاژ وین را زودتر کرده است

باقری

برای بازی دوم شهرپور نجف‌شمار می‌کنیم

یکی از بازیکنان کلیدی نیم ملی کریم باقری است بازیکنی که هنوز هم بر سر بازی گرفتن در خط دفاع با حس و حالیک حرف و حدیثهای بسیاری وجود دارد به قدر بدبازی در تورنمنت چهارچشم تهران در فینال اقصی بیرونی که از تاجیه کشاله پا چهار حضوریت شده بود به تفران آخرین مرد خط دفاعی انجام وظیفه کرد و نشانهای قابل قبولی در این پست در خود نشان داد.

□ از تو به پرسشید: بازی تو دفاعی اقصی هستی؟

• همه از این موضوع اطلاع دارند که من سالها در تیمهای بانگهای و نیم ملی در خط میانی و بعضاً خط عنوان بازی کردم و به صورت اتفاقی می‌اندا که از من به نیم ملی بازی کنم مربوط می‌شود به تقسیم سرمربی و نیم و برنامه‌های تاکتیکی او.

□ نظر تو به نظر پلاژ وین در مورد حضورت در اغلب دفاعه چندین هم‌چونانی دارد؟

• پلاژ وین روی نکت یک بازیکن حاضر در

آوردی نیم ملی شناخت کامل دارد و به خوبی از قابلیت‌های آنها مطلع است، از این رو ایشان پیش از نخست به ارزیابی من خواست تا برای بازی در این پست آمادگی داشته باشم تا در وقت لازم شد به عنوان دفاع آخر در نیم ملی انجام وظیفه کنم، من هم طرابت ایشان را با کمال میل پذیرفتم و اکنون دیگر برایم هیچ نظایری نمی‌کند که در خط دفاع بازی کنم یا مرکز زمین.

□ لطفاً روحی بدهنده بگویم است «مخصوصاً پس از این تفریح‌های»

• ای کاش عضویت در چند هفته اخیر به جای اشتیاقات هراکلی می‌مورد می‌شود و صبحی کرات آن پلاژ وین به حمایت از این تیم و بلد و پرسس عملکرد نیم به شکل صحیح آن می‌پرداختند. مسلماً اگر این اتفاق می‌افتاد نیم ملی خیلی زودتر از اینجا سر و شکل می‌گرفت و باتوان بیشتری به کار خود ادامه می‌داد. بار کسند پلاژ وین و سایر بازیکنان هر هفته‌های اخیر به جای پرداختن به نیم ملی بخشی از توجه خود را معطوف همین اشتیاقات کرده بودند و این باعث شده بود تا اندکی از نیم ملی غافل شویم.

□ حرف آخر بازی با عربستان - هم این یک دهه - همیشه برای ما مردم ما و فوتبال ما یک استثناء بودا پس سبب چیست؟

پنجشنبه تا سه شنبه ورزش ایران

○ پنجشنبه

در پایان دومین روز از مسابقه های قهرمانی تگواندو نوجوانان آسیا و اقیانوسیه که در شهر «چانگ یو» تایوان جریان دارد تگواندوکاران کشورمان صاحب یک مدال طلا و دو نقره شدند. مدال طلای تیم ملی تگواندو نوجوانان ایران را «قدیریان پور» در وزن سوم با غلبه بر حریف کره ای خود به دست آورد و «طارمی» و «خدایی» به ترتیب در اوزان دوم و دهم با شکست در دیدار نهایی صاحب مدال نقره شدند.

○ جمعه

تیم ملی فوتبال ایران با پیروزی پرگل مقابل تیم ملی بوسنی و هرزگوین فاتح تورنمنت چهارجانبه ال جی شد. این دیدار که در حضور هشتاد هزار تماشاگر مشتاق در ورزشگاه آزادی تهران انجام شد، در نهایت با برتری چهار بر صفر ملی پوشان خاتمه یافت. بیش از این دیدار، تیم ملی عمان با برتری دو بر صفر مقابل آفریقای جنوبی مقام سوم رقابتها را از آن خود کرده بود.

○ شنبه

در پایان رقابت های قهرمانی کشتی فرنگی جوانان جهان سال ۲۰۰۱ که در شهر تاشکند پایتخت ازبکستان به انجام رسید، تیم کشتی فرنگی جوانان ایران با کسب دو مدال طلا و یک برنز نایب قهرمان جهان شد.

گفتنی است نخستین مدال طلای ایران را «مجید رمضانی» در وزن ۷۶ کیلوگرم به دست آورد تا با کسب این مدال، صاحب هر دو مدال طلای کشتی آزاد و فرنگی جوانان جهان باشد.

این قهرمان ارزنده سال گذشته و در پیکارهای کشتی آزاد جوانان جهان سال ۲۰۰۰ توانسته بود مدال طلا را از آن خود کند.

○ یکشنبه

تیم ملی آفریقای جنوبی که برای شرکت در تورنمنت چهارجانبه به تهران آمده بود، روز یکشنبه در ورزشگاه شهید شیرودی یک دیدار دوستانه با تیم ملی نوجوانان ایران برگزار کرد و مقابل این تیم به برتری دست یافت.

گفتنی اینکه تیم آفریقای جنوبی پیشتر در تورنمنت چهارجانبه ال جی مقابل تیم های بوسنی و هرزگوین و عمان شکست خورده بود.

○ دوشنبه

در این روز، فوتبال منتخب دانشجویان ایران برای شرکت در بیست و سومین دوره مسابقه های المپاد دانشجویان جهان با ۱۸ بازیکن غلام جین محل برگزاری مسابقات شد.

سرپرست تیم فوتبال دانشجویان ایران «محمد دادکان» است و «رضا وطنخواه» به همراه «احمد خداداد» مسوولیت مربیگری این تیم را برعهده دارند.

○ سه شنبه

ساعت ده صبح سه شنبه مسوولان فدراسیون بسکتبال ایران به همراه تیم های شرکت کننده در مسابقات جام ورزش و ملت با جهت ادای احترام و تاج گل به مرقد مطهر امام خمینی (ره) رفتند.

لازم به ذکر است که سومین دوره مسابقات بین المللی بسکتبال ورزش و ملت از روز شنبه با حضور شش تیم بزرگسالان ایران، تیم ملی امید، منتخب تهران، تیم ملی عربستان، مجارستان و گلوبال اسپرت آمریکا در مجموعه ورزشی آزادی شروع شد که تا روز پنجشنبه بیست و پنجم مردادماه ادامه خواهد داشت.

● دین محمدی در

مورد خودش گفت: به طور نسبی از عملکرد خودم در تیم ملی در این مدت راضی ام، اما نکتاتی که کلاً برایم محسوس است اینکه هنوز هم برای بروز تمام توانایی هایم نیاز به تمرینات بیشتر دارم و مطمئن هستم که

روز به روز بازیهای بهتری را به نمایش خواهم گذاشت.

□ دین محمدی را هرگز - حتی در بازیهای باشگاهی -

این طور گلزن ندیده بودیم! چه اتفاقی افتاده؟

● پلاژیوج از من خواسته است که در مرکز میدان بازی محکمی را به نمایش بگذارم و با استفاده از قدرت شوت زنی ام، فرصتهای گلزنی را از دست ندهم. من هم در هنگام حضور در تمرین به گونه ای کار می کنم تا بتوانم در زمین مطابق خواسته های ایشان انجام وظیفه کنم.

□ فکر می کنی مقابل عربستان - ده روز دیگر -

تیم ملی بتواند همین باشد که مقابل بوسنی بود؟

● تا روز دوم شهریور زمان زیادی نمانده، کافی است کمی صبر کنید و ببینید که چه تیم یکدست و گوینده ای مقابل عربستان صف آرایی می کند. تیم ملی ناقل از این فقط یک چیز کم داشت تاراه صعودش به جام جهانی را هموار کند و آن حمایت همه جانبه بود. اینکه که مردم و مطبوعات با تیم ملی هم سو شده اند، برای رفتن به جام جهانی، عربستان اولین قربانی خواهد بود.



دین محمدی:

عربستان اولین قربانی تیم ملی است

سیروس دین محمدی به یکی از مهره های ثابت پلاژیوج در بازیهای اخیر تیم ملی مبدل شده است. او این روزها علاوه بر حضور در مرکز میدان و تغذیه مهاجمان، در کارهای هجومی تیم ملی نیز شرکت کرده و خود به عنوان یک بازیکن گلزن در تیم انجام وظیفه می کند. سیروس که لحظاتی پس از پایان بازی به سوالات ما پاسخ داد، پیرامون تیم ملی گفت:

تورنمنت چهارجانبه تهران نمره حضور پررنگ ملی پوشان در اردوی اروپا بود و ثابت کرد مربیان و بازیکنان در این مدت برای رسیدن به یک هدف واحد که همان تشکیل یک تیم پر قدرت و هماهنگ در آستانه بازیهای مقدماتی جام جهانی است، زحمات زیادی کشیده اند.

□ تیم ملی امروز، با تیم ملی که قبلاً - همیشه -

دیده بودیم، خیلی تفاوت داشته چرا؟

● در اروپا که بودیم فقط تمرین می کردیم و به عبارتی زندگی مان شده بود تمرین کردن و آماده سازی بدنهایمان. تاثیر آن تمرینات مداوم در دو بازی اخیر تیم ملی در تهران کاملاً به چشم آمد. به طوری که علی رغم دوندگی های زیاد در جریان بازیها هیچ نشانی از خستگی در چهره بازیکنان دیده نمی شد. بدون شک همانطور که خودت اشاره کردی، این تیم ملی که دیده اید با تیم سالهای قبل تا حدود زیادی تفاوت دارد و علت آن نیز تدارک خوب و حضور یک مربی با دانش روی نیمکت مربیگری آن است.

□ از خودت بگو سیروس! آنچه که هستی شده ای

یا هنوز کاملتر می شوی؟

نتیجه هر دیدار پنج امتیاز و به پیش بینی صحیح تیم پیروز یا تساوی دو تیم دو امتیاز تعلق می گیرد.

بعد از انجام هر دیدار نام سه نفر از کسانی را که بالاترین امتیاز را دارند، معرفی می کنیم. به قهرمانی کبی ترتیب اثر داده نمی شود. روی پاکت قید شود. مربوط به مسابقه پیش بینی مسابقات مقدماتی جام جهانی ۲۰۰۲.

چند؟ چند؟ پیش بینی کنید، جایزه بگیرید

سیروس ورزشی مجله اطلاعات هفتگی به سه نفر از کسانی که جاز بالاترین امتیاز در مسابقه بزرگ پیش بینی بازیهای تیم ملی ایران در دور نهایی مقدماتی جام جهانی شوند، جوایز نفیسی اهدا می کند. لذا تمام کسانی که خواهان

شرکت در این مسابقه هستند، می توانند تا روز دوم شهریور ماه زمان انجام نخستین بازی تیم ملی ایران مقابل عربستان فرم پیش بینی نتایج را تکمیل و به نشانی تهران - پلوار میرداماد - خیابان نفت جنوبی - مؤسسه اطلاعات - مجله اطلاعات هفتگی (کدپستی: ۱۵۹۹۵۱۱۹۹) ارسال نمایند.

به پیش بینی درست

○ پیش بینی بازیهای ایران در مقدماتی جام جهانی

شناستامه

متولد صادره از نتایج بازیهای

تیم ملی ایران را بدین شرح پیش بینی می کنم:

۱- ایران □ عربستان □ ۵- عربستان □ ایران □

۲- عراق □ ایران □ ۶- ایران □ عراق □

۳- تایلند □ ایران □ ۷- ایران □ تایلند □

۴- ایران □ بحرین □ ۸- بحرین □ ایران □

جمع نهایی امتیاز کسب شده:

○ نام تیم های میزبان اول آمده است.

نقاشی های شما



اجسان وحیدختی از مشهد



سامل بهرامی ۸ ساله از کرج



زهرا علی پور ۷ ساله از شیراز



سولماز آقامحمدی از سلفات شهر



نگار قلیلی ۶ ساله از تهران



فاطمه سمعی ۱۰ ساله



رضا صدیق ۳ ساله



فاطمه علی خواه از سلفات شهر



امین انوری جعفری ۷ ساله از کرج



امعت الله دهقان نیا



فرزانه ابوالحسنی از سلفات شهر



نیلوفر وحذنی



صدیا رستمی



سید کاوین شورت ۸ ساله از سلفات شهر



رضامهر آجوبی ۸ ساله از سلفات شهر



علیا علی ۶ ساله از شهری



مهران آکچر از سلفات شهر



مهسا بوحدی پور گلانی سوم از تهران



ماژال شاهد ۸ ساله از دور



محمدمهدی عبدی ۸ ساله از تهران



محمدمهدی عبدی ۸ ساله از تهران



محمدمهدی عبدی ۸ ساله از تهران



علی غنی نوده ۸ ساله از تهران



محمدمهدی عبدی ۸ ساله از تهران



محمدمهدی عبدی ۸ ساله از تهران



محمدمهدی عبدی ۸ ساله از تهران



فاطمه زینالی ۸ ساله از تهران



مهسا سادات از شهری



مهسا حاج امینی ۵ ساله از تهران

یک حرف از هزاران

مؤلف: دکتر حسن حبیبی



یک حرف از هزاران

مؤلف:

دکتر حسن حبیبی

وزیری، چاپ اول، ۵۴۴ صفحه، ۸۰۰۰ ریال

... کتاب حاضر که در هفت بخش مجزا بقلم شخصیت برجسته علم و سیاست و فرهنگ دکتر حسن حبیبی به رشته تحریر در آمده در واقع جلد دوم مجموعه گفتارها و نوشته های این شخصیت فاضل می باشد که بمناسبت های مختلف ابراد و یا تدوین گردیده است که نشانگر دغدغه ها و دل مشغولی های وی جهت یافتن راه حلهای مناسب برای آنها می باشد

این مجموعه همانند دفتر اول حاوی تحلیل ها و مباحث جامعه شناسی است که مؤلف کوشیده با دیدی باز و بدون هیچگونه تنگ نظری نگاهی به آنها داشته باشد البته در کنار مسائل جامعه شناسی و تحلیلهای فرهنگی و سیاسی به نکته های مهم دیگری هم در این کتاب پرداخته شده است که حکایت از بینش آگاهانه نویسنده دارد علاقمندان به مسائل اجتماعی و فرهنگی میتوانند این کتاب را در کنار سایر عناوین انتشارات اطلاعات با در نظر گرفتن ۱۰ تخفیف از مراکز زیر تهیه نمایند.

مراکز فروش کتابهای انتشارات اطلاعات در تهران و شهرستانها

- ۱- بلوار میرداماد - خیابان نقت جنوبی - ساختمان روزنامه اطلاعات
- ۲- خیابان خیام - ساختمان قدیم موسسه اطلاعات
- ۳- خیابان انقلاب - خیابان ابوریحان
- ۴- نارمک - ضلع شمالی میدان هفت حوض جنب بانک رفاه کارگران
- ۵- شمیران - میدان قدس
- ۶- خیابان تهران نولکه اطلاعات ابتدای خیابان مهریار
- ۷- قلهک خیابان دکتر شریعتی فرسیده به خیابان دولت نبش کوچه تلفخانه
- ۸- خیابان دکتر شریعتی بالاتر از پل سیدخندان کوچه لادن
- ۹- شهری میدان شهری پاساژ شیشه طبقه دوم
- ۱۰- خیابان ستارخان فرسیده به پل ستارخان
- ۱۱- کرج: میدان امام خمینی پاساژ کمالی
- ۱۲- کرمان: خیابان ابو حامد جنب اداره مسکن و شهرسازی
- ۱۳- شاهرود: ابتدای خیابان معلم
- ۱۴- قم: خیابان ۱۹ دی، بروی شرکت مخابرات

تلفن: ۲۹۹۹۳۶۸۶

۳۱۱۲۲۰۵

۶۴۶۷۲۸۵

۷۸۹۰۷۲۳

۲۷۱۲۱۸۹

۳۷۱۱۶۳۸

۲۶۵۸۹۱

۸۶۶۶۹۱

۵۹۰۲۱۹۹

۹۷۲۷۰۷

۲۲۲۲۷۹

۲۲۲۲۷۹

۲۲۲۷۳۴۴

۳۳۹۳۸


رنگهایی زیبا و شفاف
موهایی نرم و خوش حالت
با رنگ موی ژله ای آتوسا
با دوام طولانی

رنگ موی ژله ای آتوسا
حاوی نرم کننده

آخرین دستاورد در فرمولاسیون رنگ مو،
از شرکت لاون اشتاین آمریکا
با بیش از یکصد سال تجربه در ساخت رنگ مو

محصول منابع آرایشی بهداشتی
سبز گلزار

Developed under Supervision of

 **jos, l. lowenstein
& sons, inc.**

100 years of Research in Hair Coloring

